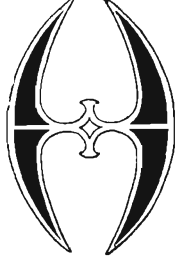


نجم الدین کبریٰ

اُسی

تحقق و تالیف : منوچہر حسینی





تحقیق در احوال و آثار

نجم الدین کبیری

اوسی

تحقیق و تألیف : منوچهر حسینی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چاپ این کتاب بتاريخ اول خرداد ماه ۱۳۴۶ در شرکت سهامی چاپ
و انتشارات کتب ایران خاتمه پذیرفت
تهران



فهرست مندرجات

مقدمه مؤلف

- فصل ۱- نام و کنیه ۴-۱
- فصل ۲- تاریخ و محل ولادت و رحلت ۹-۴
- فصل ۳- وقایع زندگانی ۲۵-۱۰
- فصل ۴- اساتید نجم الدین کبری در تصوف ۵۲-۲۶
- شیخ روزبهان ۵۲-۴۰
- فصل ۵- روش معنوی و مکتب نجم الدین کبری در تصوف ۷۴-۵۳
- ۱- طرقي که باومی پیوند و خرقة وطریقه
- اصل شیخ در تصوف ۷۲-۵۳
- اویس قرنی ۷۲-۶۰
- ۲- ادامه طریقه اویسیه بعد از رحلت نجم -
- الدین کبری ۷۴-۷۲
- فصل ۶- شاگردان ۱۴۰-۷۴
- مجدالدین بغدادی ۸۶-۷۷

۹۴-۸۶	سیف الدین باخرزی
۹۵-۹۴	بابا کمال جندی
۱۰۹-۹۵	فریدالدین عطار
۱۱۲-۱۰۹	رضی الدین علی لالا
۱۱۴-۱۱۲	جمال الدین گیلی
۱۲۲-۱۱۴	شهاب الدین ابو حفص سهروردی
۱۲۶-۱۲۲	بهاء الدین ولد
۱۳۳-۱۲۶	سعد الدین حموی
۱۴۰-۱۳۳	نجم الدین رازی
۱۴۷-۱۴۰	فصل ۷- معاشران
۱۴۱-۱۴۰	اثیر الدین آخسیکتی
۱۴۷-۱۴۲	امام فخر الدین رازی
۱۵۲-۱۴۷	فصل ۸- کرامات منسوب به شیخ نجم الدین کبری
۲۱۴ ۱۵۲	فصل ۹- آثار فکری ایشان
۱۵۹-۱۵۲	۱- آثار منظوم
۲۱۴-۱۵۹	۲- آثار منثور
۱۷۱-۱۶۳	اصول العشره
۱۷۹-۱۷۱	رسالة الخائف یا رسالة السائر
۱۸۲-۱۷۹	رسالة السفینه
۱۸۸-۱۸۲	رساله معرفت
۱۹۴-۱۸۸	منهاج السالکین

۱۹۶-۱۹۴	سکینه الصالحين
۲۰۴-۱۹۶	آداب السلوك الى حضرة ...
۲۱۴-۲۰۴	فوائح الجمال و فوائح الجلال
۲۱۸-۲۱۵	فصل ۱۰- مقام حضرت شيخ نجم الدين كبرى در تصوف
۲۳۴-۲۱۹	فهرست مشخصات مأخذ و مدارك
۲۴۶-۲۳۴	فهرست اسماء اشخاص
۲۶۰-۲۴۷	« اسماء كتب
۲۶۶-۲۶۱	« جغرافيايى
۲۶۸-۲۶۷	توصيف اجمالى كتاب به زبان انگليسى



حمد بی‌حمد مر خدائی را سزد
که ندارد راه بر کنهش خرد
چون برونست از عدد

مقدمه

تاریخ عرفان ایران در هر عصر چگونگی زندگی و زندگانی معنوی بسیاری از عرفای گرانقدر را در طومار خود حفظ کرده است و با مراجعه‌ای اجمالی بآن میتوان دریافت که چه بزرگانی در این مرز و بوم زیسته و منشاء چه آثاری بوده‌اند .

افرادی که در هر زمان از جنبه‌های روحانی، علمی و صفات مردانگی، شجاعت، جوانمردی، مروت، سخا، همت، صفا، تقوی، گذشت و خلاصه جمیع خصائص انسانی دارای شاخصیت کامل بوده‌اند.

برای بازجستن مقام معنوی و علمی این آموزگاران روحانی و شناسائی نسبی قدر هر یک در پایگاه تاریخ ما را ضابطه‌هایی در دست است که از آن جمله‌اند آثار معنوی و علمی و تربیتی و فکری .

شخصیتی که مادر این کتاب در صدد شناختن و شناساندن او هستیم یعنی **شیخ نجم الدین کبری** از سرآمدان مکتب روحانی اسلام است .
نگارنده از هنگامیکه مصمم با انجام چنین مهمی شد تا امروز که

زمانی نسبتاً طولانی است همواره تفحص و تحقیقی دقیق جدی را وجه همت قرار داد و این امر را با شوق تمام تعقیب کرد و در انجام اینکار از انواع وسایل و تدابیر لازم استفاده‌های شایان کرده تا اینکه رساله حاضر تا سرحد ممکن صورت موجه تری یابد، آنچه مرا در این راه مدد و انگیزه اصلی بود، همانا توجه و ارشاد بویژ اشارات و تاثیر مکتب یکی از بزرگترین اساتید روحانی و علمی مملکت ما یعنی حضرت صادق عناق می باشد. زیرا در مجالس تعلیم نگارنده را از قید بسیاری لغزشها و خطاها رهانید و مشوق این تألیف شد.

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید
هر چند ما را در این مقدمه قصد و مجال آن نیست که سخن به
تفصیل رانیم و بحث به درازا کشانیم، ولی در عین حال ناگزیر از عنوان
بعضی مطالب هستیم تا رساله حاضر از هر حیث کامل باشد. از اینرو
سخن خود را تحت چند عنوان بنحو زیر خلاصه میکنیم:

۱- اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران از اوائل قرن ششم تا اوائل قرن هفتم هجری :

ابتدای این قسمت از تاریخ معاصر است با دوره دوم حکومت
غزنویان در ایران (۴۳۲-۵۸۳) که مواجه با ضعف قدرت آنان میشود
و سرانجام سال ۵۸۳ انقراض این سلسله روی میدهد. این دوره از حکومت
غزنویان گرچه از لحاظ سیاسی چندان در سر نوشت ایران مهم نبود
ولی از لحاظ اشاعه زبان و ادبیات فارسی خالی از اثر مثبت نیست.
سلجوقیان که تقریباً از حدود سال ۴۲۸ بعد در ایران قدرتی
یافتند بتدریج اهمیت حاصل کرده و سپس اشخاصی چون طغرل بیک،

آلب ارسلان ، ملکشاه سلجوقی و سلطان سنجر پادشاهی رسیدند .
حکومت سلجوقیان را نیز میتوان بدو دوره کاملاً مشخص تقسیم کرد . یکی دوره‌ای که از حمله تر کمانان بر حوالی خراسان شروع میشود و تا وفات سلطان سنجر یعنی سال ۵۲۲ ادامه مییابد ، و سپس دوره‌ای که باید آنرا عصر ضعف و تجزیه حکومت سلجوقیان دانست آغاز میگردد .

پس از فوت سنجر خراسان و عراق و کرمان و آسیای صغیر و شام بین جغری بیک و طغرلو قاورد و سلیمان و تتش بن ارسلان قسمت گردید و در نتیجه دسته‌هایی از سلاجقه بوجود آمدند (سلاجقه کرمان ، شام ، خراسان ، آسیای صغیر ، عراق) .

دسته دیگری که در اینجا باید از آنان نام بریم اتابکان هستند که کم کم در این مملکت صاحب حکومت‌هایی گشتند و مدت زیادی بعضی از نواحی ایران را در ید قدرت خود گرفتند ، از این گروه میتوان اتابکان آذربایجان (۵۳۱-۶۲۲) اتابکان سلغری (۵۴۳-۶۸۶) اتابکان لرستان (۵۴۳-۸۲۸) و اتابکان فارس را نامبرد .

سلسله دیگری که بعد از سلجوقیان در ایران حکومت کردند خوارزمشاهیان هستند که با ظهور اتسز به پادشاهی دست یافتند و پس از او ابتدا پسرش ایل ارسلان و سپس سلطان‌شاه و علاءالدین تکش و بعد سلطان محمد امارت یافتند .

سلطان محمد زمانی که به سلطنت رسید حکومتی پهن‌آور و قوایی آماده در اختیار داشت ، زیرا فتوحات بسیار علاءالدین تکش در خراسان و ترکستان و عراق ، خوارزمشاهیان را قدرت و کمکنی بسیار نصیب کرده

بود . او در ابتدای کار سلاطین غور را مغلوب کرد و سپس مازندران و کرمان را بر متصرفات خود افزود و تا سال ۶۱۴ هجری در بسط ممالک تحت حکومت خود از حوالی عراق تا کنار سند و خطه ترکستان تا بلاد ساغون و کاشغر کوشید .

در همین ایام ممالک خوارزمشاهیان با فتوحات چنگیز مغول همسایه گردید و ارتباط میان این دو دولت آغاز شد ، تا اینکه براتریک سلسله اشتباهات خوارزمشاه ، و علل تاریخی دیگر در سال ۶۱۶ کم کم لشکریان مغول بایران حمله کردند و این خطه را با تشو و خون کشیدند . پس از وفات خوارزمشاه در سال ۶۱۷ پسرش جلال الدین مدتی را بسلطنت بر عراق و آذربایجان و گرجستان گذرانید و سرانجام در سنه ۶۲۸ کشته شد .

در ادوار فوق عدم ثبات وضع سیاسی یکی از مسائل اساسی است بنحویکه اغلب پادشاهان این عصر بیشتر اوقات خود را به جهانگیری یا رفع اغتشاشات داخلی میگذرانیدند ، بدیهی است که این بی ثباتی سیاسی سبب ظهور مسائل اجتماعی و روانی مخصوص است .

تشکیلات اداری مملکت تا حدودی ترکیب پیشین خود را که صورتی از دوره ساسانیان را با خود داشت حفظ کرده بود .

در این دوره اختلافات شدید موجود بین امرا ، ضعف حکومت مرکزی قدرت یافتن اتابکان ، حملات مغولان باراضی ایران ، و کشتارهای آنان و خلاصه دیگر گونی و تغییرات بی درپی سیاسی و اجتماعی سبب شده بود که بطور قابل ملاحظه ای شیرازه امور اجتماعی از هم گسسته شود و امنیت کمتر مشاهده شود .

چون اجتماع سازنده قالب‌های ذهنی بوده و مؤثر در وضع روانی و اخلاقی و فکری مردم است در اشعار شعرای این دوره از تاریخ بکرات از فقدان مروت و وفا، ترك علم و ادب و مسائلی از اینگونه سخن رفته است و هرچه بیشتر به اواخر دوره مورد بحث نزدیک میشویم . شدت روح یأس و ناامیدی و بدبینی را بیشتر ملاحظه می‌کنیم .

۴- اوضاع علمی و ادبی ایران از اوائل قرن ششم تا اوائل قرن هفتم هجری :

در این دوره مدارس اهمیت بسیار یافت و در اغلب شهرهای ایران میتوان از نظر آنها سراغ گرفت و بخصوص مدارس نظامیه که بدستور خواجه نظام‌الملک تأسیس گردید از موارد مهم است ، امور این مدارس را مدرسان و معبدان اداره میکردند .

در این عصر در بیشتر شهرهای ایران کتابخانه‌های عمومی و خصوصی وجود داشت و علاوه بر این مدارس و مساجد نیز کتابخانه‌هایی داشت که بر آنها وقف بود و مورد استفاده علما و مدرسان و طلاب قرار میگرفت . کثرت عده مدارس و مراکز تعلیم و کتابخانه‌ها و در برخی موارد تشویقاتی که از علما و دانشمندان بعمل می‌آمد باعث گردید که شعب علوم دینی و ادبی در ایران رواج بسیار یافت و در کمترین شهری است که نتوانیم نمونه‌هایی از اینگونه شواهد را بدست دهیم .

در این دوره زبان وادبیات پارسی رواج و توسعه بسیار یافت و این مهم معلول عواملی است که از مهمترینش میتوان کوششهای نویسندگان و شاعران بزرگ قرن سوم تا قرن پنجم را بعنوان اساس کار و وجود خاندانها و رجال بزرگ ثروتمند مشوق شعر و ادب و وسعت یافتن ایران در زمان غزنویان و سلجوقیان و اشاعه زبان پارسی در آن نقاط و نیز

فوت یافتن نهضتی که بمنظور تألیف کتب به زبان فارسی ایجاد شده بود و خلاصه احترام بشعر و شاعر و راه یافتن شعر در میان عامه مردم را دگر کرد .

در این عصر تغییر در سبک شعر را باید يك مسئله اساسی تلقی کرد ، و در این راه شاعران قرن ششم در آذربایجان و عراق و خراسان سهم بیشتری دارند ، و بخصوص از اواسط آن قرن شعر از روشی که مألوف شاعران دوره اول غزنوی بود بسیار دور شد و سادگی شعر و روانی کلام مورد توجه قرار گرفت .

از جنبه های اساسی تحول شعر در این دوره توجه به ارائه مضامین و معانی دقیق در شعر ، استفاده از آن برای بیان مسائل علمی و فلسفی و سرودن غزلیات لطیف از نکات مهم است ، اشعار نیز بیشتر به جنبه مدح و هجو ، داستان و طرح مسائل فلسفی و عرفانی و عشقی متوجه بود . همزمان با این تحول ادبی بمناسبت ظهور مکتب های عرفانی و اساتید فوق العاده آنها عرفان نیز باوج خود میرسد ، و بنا بر این نکته مهمی که باید در اینجا بآن اشاره کنیم رابطه عرفان و شعر است ، در قرون ششم و هفتم کمتر شاعری است که با افکار عرفانی سرو کاری نداشته باشد و بی تردید باید گفت که مکتب عرفان در اشاعه شعر و عمومیت دادن آن اثر بسزائی داشته است . خدمت برجسته و اساسی عرفان بشعر فارسی در توسعه دادن به معانی و موضوعات و مضامین شعری است . فی المثل قبل از پیدائی اشعار عرفانی ، اوصاف شعری غالباً پیرامون بهار و خزان ، بزم و رزم ، شکارشاهان و موضوعات متفرع بر اینها در میزد ، در صورتیکه شعرای صوفی مشرب وصف حالات

و مقامات و کیفیت ارادات عرفانی را بایمانی آسمانی بصورت مناظر بسیار بدیع و در قالب مضامین و معانی خاص مجسم کرده اند. الفاظی مانند می ، میخانه ، خرابات ، دیرمغان . مغ ، مغیچه ، پیرمغان مستی ، بیخودی ، و نظائر آن بنحوی که بهنگام اشاره به مسائل عارفانه بکار برده شده است نه تنها اساساً شباهتی با خمریه های تعزلی شاعران غیر عارف ندارد ، بلکه باید خود یکی از فنون خاص شعر پارسی بشمار آید . اثر تصوف در این ادوار بحدی در شعر زیاد است که حتی بسیاری از شعرای غیر صوفی هم در بیان اشعار خاصه در غزل به روش لطیف و دلنشین شعرای صوفی تشبه جستند .

۴- وضع تصوف در ایران از اوایل قرن ششم تا اوایل قرن هفتم :

قرن ششم و هفتم از جمله مهمترین ادوار تصوف در ایران است . خاصه آنکه از اواسط قرن هفتم عرفان در هند و پاکستان نیز نفوذ کرد . در این عصر تصوف اشاعه بسیار یافت و در ترکیب ذهنی اغلب مردم وارد شد ، و در این میان احترام و تشویق پادشاهان بخصوص سلاجقه از عرفا ، ایمان و اعتقاد امرا و حکام محلی به مشایخ ، کمی اعتقاد مردم نسبت به متحجرین ، کثرت تعداد خانقاهها و بسیاری عوامل دیگر دخالت داشت و در نتیجه سبب شد که تصوف از مسائل اساسی زمان بشمار آید و مورد توجه و تعمق بیشتر واقع گردد .

از ابتدای این دوره بعد بتدریج بحث های فلسفی و طرح مسائل علم کلام وارد متون عرفانی گردید و مورد استدلال و استشهاد قرار گرفت . مکتب تصوف در این زمان در انحصار و تسخیر شیخ نجم الدین کبری یکی از پیران اویسی نشان بود ، وی با اتحاد بخشیدن بین جنبه

های نظری و عملی تصوف ، طرح مباحث علمی و فلسفی و ارائه شیوه‌ای خاص در تحلیل مسائل و رموز سلوک ، عرفان را طرحی نو بخشید و از اینرو در پایگاه ایندوره از تاریخ مقامی بس رفیع دارد و چون ضمن مباحث کتاب در این موارد بتفصیل سخن رفته است از ارائه هر گونه توضیح بیشتری در این مورد خودداری میکنیم .

۴- سخنی چند درمآخذ این تحقیق : از آنجا که عارف‌عالیقدر

حضرت شیخ نجم‌الدین کبری را در عرفان منزلتی کم نظیر است در غالب کتب تاریخی و عرفانی مکرر بنام ایشان بر میخوریم و هر يك از این کتب متذکر بنکاتی از خصوصیات زندگی یا آثار و احوال این عارف بزرگوار بوده اند ، بدین لحاظ نگارنده بجهت تکمیل کلام و اداء وظیفه ، بیشتر کتب موجود را اعم از خطی و چاپی چه در ایران و چه در خارج از ایران مرور کرد . در پرتو همین تفحصات و توفیقات حضرت باری بود که توانست بآرزوی دیرینه خود جامه عمل پوشانیده کتاب حاضر را عرضه بدارد ، و بر اثر مراجعات مکرر به مآخذ موجود متوجه به مواردی شد که از نظر توجه محققان قابل ذکر است .

میتوان کتب مورد استناد را در دو دسته قرارداد که عبارتند از کتب چاپی و کتب خطی .

در مورد کتب چاپی موجود با استثنای چند کتاب معتبر و دقیق که از قدمت و امانت تاریخی نیز کم و بیش برخوردارند و بجای خود در متن کتاب بآنها اشارت رفته است کتابی که از نظر مطالب تازه گی داشته و بتوان بآن استناد نمود متأسفانه بسیار نادر است و عجب تر آنکه بعضی از این کتب خالی از اغراض یا اشتباه نیز نمیباشند و این خود از

مسائلی است که با اندك غفلتی موجب گمراهی محقق مبتدی خواهد شد .
از اینرو پژوهنده را فرض است که کمال دقت و ریز بینی را بکار برد
تا بتواند وظیفه يك محقق حقیقی را باز ساختن زوایای حساس تاریخ
گذشته است بانجام رساند .

فی المثل توجه به بی اعتدالی هائیکه متن نفحات الانس را فرا
گرفته (بجهت محق وانمود کردن عقیده خود در روش خاص و اساساً
ربط دادن بسیاری از عرفا با افرادی که خود پسندیده یا خودش را بداند
مربوط میداند و بیشتر جزء مسائل سیاسی زمان بوده . کتاب مجالس
المؤمنین را باید عکس العملی در مقابل آن دانست) در این راه قابل
تأمل است .

در ادوار بعد از جامی هم غیر از چند مورد استثنائی که در مقام
خود در متن یا حاشیه کتاب حاضر بدانها استناد شده است و متکی به
اسناد و مدارك صحیح میباشد باز به بعضی از تذکره ها بر میخوریم که
باید گفت نویسندگان این گونه کتب متأثر از بعضی مستندات غیر
موثق پیش بوده اند .

بنابر این کتب یا تذکره هائی که بر اساس نظرات شخصی تألیف
شده ناگزیر مملو از اشتباهات تاریخی فاحش هستند که ذکر و توضیحی
در باب آنها نه تنها موجب تطویل کلام است ، بلکه مهال خاطر نویسنده و
خواننده را نیز سبب است ، صرف نظر از موارد مذکور گاهی اگر هم نظر
خاصی در کار نبوده کار مؤلف صرفاً رونویسی ناقصی از آثار متقدمان
است . سفر نامه ها و جنگ هائی نظیر طرائق الحقائق ، بستان السیاحه
ریاض السیاحه و امثالهم که منظور مولفان سازمان دادن بیک طریقه و انتساب

خود بدانها و تخفیف سایر عارفان بوده است گواهی صادق بر نتیجه مطالعات نویسنده است .

اما آنچه ما را بیشتر مورد توجه و تدقیق و اعتماد بوده است نسخ خطی موجود در کتابخانه های دانشگاه تهران و دیگر کتابخانه های عمومی و خصوصی کشور و خارج از کشور بوده که در متن کتاب بمناسبت بدانها استناد شده است .

لازم بتذکر است که در اتکاء به مآخذ (اعم از خطی یا چاپی) با توجه به اهمیت و ارجمندی شخصیتی که این مطالعه در احوال و آثارش صورت گرفته نویسنده کمال احتیاط و توجه و کوشش لازم را در این باره مصروف داشته و امیدوار است که اعتبار چنین پیشداوری مورد تأیید دانشمندان ذیصلاحیت واقع شود .

تهران - بیست و سوم اسفندماه ۱۳۴۵ خورشیدی

منوچهر محسنی

نام و کنیه

ابو عبدالله احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله خیوقی خوارزمی معروف به شیخ نجم الدین کبری، شیخ کبیر و شیخ ولی تراش از بزرگترین عرفا و دانشمندان ایرانی قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری قمری است که طریقت وی بنام اویسیه کبرویه مشهور است. شیخ، علی التحقیق یکی از مشخص ترین نوادر عالم عرفان بوده و ظهور ایشان تحولی خاص در مکتب تصوف ایجاد نموده است.

تذکره نویسان بمناسبات و قایع زندگی حضرت شیخ نجم الدین کبری و خصوصیات دیگری از او در آثار خود بعنوانین و کنیه های ابوالجناب، شیخ ولی تراش، طامه الکبری، نجم کبراء و شیخ کبیر یاد نموده اند؛^۱ و جوه انتساب این کنیه ها و القاب متکی به مسائل و وقایعی است که باختصار شطری از آن آورده میشود.

۱- دکتر فریتز مایر در مقدمه کتاب فوائح شیخ نجم الدین را صاحب نام قنطرون هم میداند.

۱- ابوالجناب^۱ اکثر تذکره نویسان نوشته اند که شیخ شبی هنگام مراجعت از اسکندریه حضرت رسول (ص) را در عالم باطن زیارت و از ایشان تقاضای کنیتی میکند و حضرت شیخ را ابوالجناب خطاب فرمودند .
مقصود از این کنیه (ابوالجناب بصیغه مبالغه) معطوف و متوجه به اجتناب شدید شیخ از ما سوی الله است، و بعضی در این معنی گفته اند :
قد قال له رسولنا فی الرِّبَا اذ شاهدہ انت ابوالجناب
۲- شیخ ولی تراش^۲ . وجه تسمیه این کنیه بدین مناسبت بوده ، که شیخ صاحب نظری کیمیا اثر بود و چون بهر کس بعین عنایت توجه میفرمود نفس او را به مرتبه ولایت میرسانید . اغلب تذکره نویسان حکایات متعددی در مورد این کنیه ضمن آثار خود نقل کرده اند، و نیز سر حلقه اهل یقین عارف روشن بین مولانا جلال الدین محمد بلخی در این معنی فرماید .
يك نظر فرما که هـستغنی شوم ز ابنای جنس^۳

سگ که شد منظور نجم الدین سگانرا سرور است

۳- طامة الکبری^۴ . ایشانرا طامة الکبری (بلای بزرگ) نیز

۱- مجالس المؤمنین ص ۲۷۶- نفحات الانس ص ۴۲۰- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ج ۱ ص ۸۱ .

۲- رجال تاریخ حبیب السیر ص ۲۱- سفینة الاولیاء ص ۱۰۳- ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۲- تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی (مزارات کرمان) ص ۷۸- سفینه خوشگو نسخه خطی ص ۳۰- خزینة الاصفیاء ج ۲- ص ۲۵۹ .

۳- این بیت مولانا در اشاره بواقعه جالبی است که در فصل کرامات از آن سخن خواهد رفت .

۴- تذکره صبح گلشن ص ۵۰- ریاض العارفین ص ۲۳۹- ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۲ روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ج ۱ ص ۸۱- تذکرة بقیه پاورقی در صفحه بعد

مینامیدند، زیرا او در بدایات و نهایت علوم با هر کدام از علما و دانشمندان عصر خود مباحثه میفرمود بر آنها فائق میآمد و اکثر اوقات بحل غوامض مشکلات خلق میپرداخت، و بدین رو اهل زمان بعلم و دانش و ذکاوت و فصاحت و معرفت شیخ ایمان تام حاصل میکردند، از این جهت بود که حضرتش نزد خواص به طامه الکبری اشتہار یافت. البته بعدها کلمه طامه از ابتدای کبری حذف گردید و شیخ به نجم الدین کبری مشهور شد. محتمل است که این بیت شاه قاسم انوار اشاره به این کنیه شیخ باشد^۱

عشق کان جان و دل و دین ز تو باز استاند

عشق نبود مگر آن طامه کبری باشد

۴- نجم کبراء^۲. از آنجا که شیخ صاحب علو همت و فراست در حقیقت معرفت بوده ویرا نجم کبراء (ستاره بزرگان) گفته اند.

از این رو در آثار شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی آمده است^۳.

یکی از عاشقان جمال ترا بود نجم اکابر کبرا

و عارف عالیقدر حضرت صادق عتقا در مثنوی مزامیر حق و گلزار امید بهنگامیکه در مورد ارادت و ارتباط باطنی شیخ نجم الدین کبری به

بقیه پا ورقی از صفحه قبل

الاولیاء مجرای ص ۷۸- سفینه خوشگو ص ۳۰- شذرات الذهب ج ۵ ص ۷۹ و ۸۰- قاموس الاعلام ج ۶ ص ۵۶۸- خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۲۵۹ -

در این مورد امام یاقی در مرآة الجنان ج ۴ ص ۴۱ فرماید :

فلقبوه بهذا السبب الطامه الکبری ثم غلب علیه ذلك القلب فحذفوا الطامه ولقبوه بالکبری .

۱- کلیات شاه قاسم انوار ص ۱۲۱

۲- رجال تاریخ حبیب السیر ص ۲۱ - مرآة الجنان ج ۴ ص ۴۱

۳- کلیات شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی ص ۳۰۸

روزبهان کبیر سخن میرانند میفرمایند :

شیخ بقلی اوستاد بی همال گوهرافضال در بحر کمال
خضر راه عارفان حق پرست نقطه اکمال عشاق الست
نجم کبری در فضای لامکان از شعاع جذبه عشقش بجان
۵- شیخ کبیر. چون نجم الدین کبری صاحب مکتب شیخ ابو عبدالله
محمد بن خفیف شیرازی (مشهور به شیخ کبیر) از طریق شیخ روزبهان کبیر
بوده است، باین مناسبت ایشان را شیخ کبیر هم گفته اند .

۲

تاریخ و محل ولادت و رحلت

حضرت شیخ نجم الدین کبری بسال ۵۴۰ هجری قمری (اربعین
و خمسماهه) برابر با سال ۱۱۴۵ میلادی در یکی از شهرهای خوارزم^۱

۱- یاقوت در جلد دوم کتاب معجم البلدان صفحه ۴۸۰ گوید :

طول آن ۱۱۷ درجه و ۳۰ دقیقه و عرضش ۴۵ درجه است. خوارزم اسم
جمله آن ناحیه میباشد، و شهر بزرگ آن منطقه راجر جانیه خوانند که اهالی خود
آنرا گرگانج نامند .

در مسالك وممالك اصطخری خوارزم بدینگونه توصیف شده است:

خوارزم نام اقلیم است و از خراسان منقطع است و گرد بر گرد خوارزم
همه بیابان است و حد جنوبی و شرقی بخراسان و ماوراءالنهر پیوندد .

در دانشوران خراسان صفحه ۲۵ چنین آمده است :

شهر ستانهاییکه در آنسوی آب آهویاجی چون قرار گرفته اند تا کنار سیحون
بقیه پاورقی در صفحه بعد

(Khwarizm) بنام خیعوق یا خیوه^۱ (Khiwak) پای بعصره وجود
نهادند.

این تاریخ یعنی سال ۵۴۰ هجری قمری رامیتوان بعنوان تاریخ
قطعی ولادت ایشان ذکر کرد و در اکثر تواریخ و تذکره‌های موجود

بقیه پاورفی از صفحه قبل

پراکنده اند بنا بر گفته لوسترانج خاورشناس معروف در کنار بلدان ماوراء جیحون
یا فرارود بر پنج بخش تقسیم میشده و از همه مهمتر از حیث شأن سغد بوده که
همان سغدیانیای باستان (Sodiana) باشد و دوشهر معروف آن سمرقند و
بخارا بود. دوم در غرب سغد خوارزم بود که امروز معروف به خیوه است و شامل
دلتای رود جیحون میباشد و در جنوب شرقی فرارود چغانیان و ختلان بوده تا
به بدخشان میرسیده.

جهت توضیح بیشتر به ترجمه آثار البلاذرنسخه خطی شماره ۲۴۳۹ کتابخانه
مرکزی دانشگاه تهران رجوع شود.

۱- یاقوت در جلد دوم کتاب معجم البلدان صفحه ۵۱۲ گوید:

خیوق بفتح اول که گاه نیز مکسور است و سکون ثانی و فتح و او شهر و قلعه
ایست از نواحی خوارزم و تا خوارزم پانزده فرسنگ فاصله دارد، مردم خوارزم
آنها خیوه مینامند.

در دانشوران خراسان صفحه ۳۴ چنین آمده :

خیوق که معرب خیوه است یکی از شهرهای معروف خوارزم میباشد و در
کنار جیحون واقع و مدتها خان نشین خوارزم بوده است. این شهر در عهد بزرگان
ازبک بعد از تیمور، آبادی کامل پیدا کرده است.

بدون هیچگونه اختلافی از این تاریخ یاد شده است.^۱

خیوه که بعدها به جرجانیه و اورگنج شهرت یافت مأوای دائمی حضرت شیخ نجم الدین کبری بوده و قسمت اعظم از عمر خود را در آنجا گذرانیده اند. با در نظر گرفتن تاریخ ولادت و شهادت حضرت شیخ نجم الدین یعنی سالهای ۵۴۰ و ۶۱۸ باید سنین عمر ایشان را بالغ بر ۷۸ سال دانست.^۲

۱- در این مورد میتوان بکتاب زیر رجوع کرد:

مجمعل فصیحی ج ۲ ص ۲۳۹ - مجالس النفاث ص ۳۲۰ - تاریخ گزیده ص ۶۶۹ - لغت نامه دهخدا ج ۱ (آ-ا بوسع) ص ۳۹۳ - مجله یادگار ج ۴ ش ۱ ص ۲/۱۰۱ - ۹۶

The Encyclopedia of Islam, Edited by the Houlsma, A. J. Wensinck Elevi Provencal, H. A. R. Gibbet W. Heffening, volume III (L-R) London 1963, P. 823.

۲- اکثر تذکره نویسان و مورخین تواریخ فوق را در مورد ولادت و رحلت حضرت شیخ نجم الدین کبری ضبط کرده اند. از این منابع بکتاب زیر میتوان اشاره کرد.

مجمعل فصیحی جلد دوم ص ۲۹۲ ذیل حوادث سال ۶۱۸ - ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۳ - دانشوران خراسان ص ۳۳ - ریاض العارفین صفحه ۲۴۰ - مجالس المؤمنین ص ۲۷۷ - مجله یادگار جلد ۴ شماره ۲/۱ صفحه ۹۶-۱۰۱ برتلس ترجمه ولی الله شادان - سفینه خوشگو نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران صفحه ۳۰ - سفینه الاولیاء داراشکوه صفحه ۱۰۳ - هدیة العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین ج ۱ ص ۹۰ - دول الاسلام ج ۲ ص ۹۳ شذرات الذهب ج ۶ ص ۷۹ - مرآة الجنان امام یافعی جلد ۴ صفحه ۴۰ - روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات جلد اول ص ۲۲۳ - تاریخ حبیب السیر جلد ۲ صفحه ۳۵-۳۷ - مولفین کتب چاپی مشار جلد ۱ صفحه ۴۷۹ - تذکره حسینی صفحه ۳۳۷ - ۳۴۱ - تذکره صبح گلشن چاپ عهد ص ۵۰۷ الی ۵۰۸ - صفحه ۱۲ مقدمه دیوان سلطان ولد - نفحات الانس ص ۴۱۹

The Encyclopedia of Islam volume III, P. 823

در مورد تاریخ و کیفیت شهادت تذکره نویسان جملگی بر این عقیده اند که حضرت شیخ در روز دهم جمادی الاول سال ۶۱۸ هجری قمری (ثمان وعشرة وستمائة) برابر با سیزدهم ژوئیه سال ۱۲۲۶ میلادی، در هنگام یورش مغولان به اورگنج (جرجانیه) خوارزم در حالیکه مشغول مبارزه با دشمنان بودند بشهادت رسیدند .

لازم بیادآوری است که ضمن قتل عام انجام شده بدست مغولان در بسیاری از شهرهای ایران مانند خوارزم و مرو و هرات و طوس و نیشابور وری و اصفهان هزاران عارف و شاعر و مدرس و ادیب و نویسنده بشهادت رسیدند و از اینرو کشورمازیان علمی جبران ناپذیری را متحمل گردید که آثارشوم آن تا قرن ها بعد مشهود است . جریان حمله مغول بایران و کیفیت دفاع شیخ نجم الدین کبری از وطن خویش در مقابل بیگانگان متهاجم بحثی جداست که در فصول بعد از آن سخن میرود .

اشعاری در رثاء ایشان در تذکره ها ثبت شده است که بمنقل چند فقره از آنها مبادرت میشود . صاحب گنجینه سروری در این مورد فرماید^۱ .

یافت از حق چو جنت الاکبر نجم دین میر عابد کبری

گفت سرور بسال تر حیلش نجم دین پیر زاهد کبری (۶۱۸)

مولوی غلام سرور صاحب خزینة الاصفیاء ماده تاریخ زیر را در

شهادت شیخ سروده است^۲ :

شد چو از دنیا بخلد جاودان شیخ نجم الدین کبری رهنما

۱- بمنقل از مقدمه کتاب دیوان اثیر الدین آخستکی ص ۱۹- خزینة الاصفیاء

ج ۲ ص ۲۶۱ .

۲- خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۲۶۱ .

وصل او منصور کبری شد عیان هم بخوان هادی و والی مقتدا
هم بگو کبری ولی حق کبیر سن و سال رحلت آن پیشوا
باز اسعد نیز اکبر را بخوان بهر سال وصل پاکش سرورا

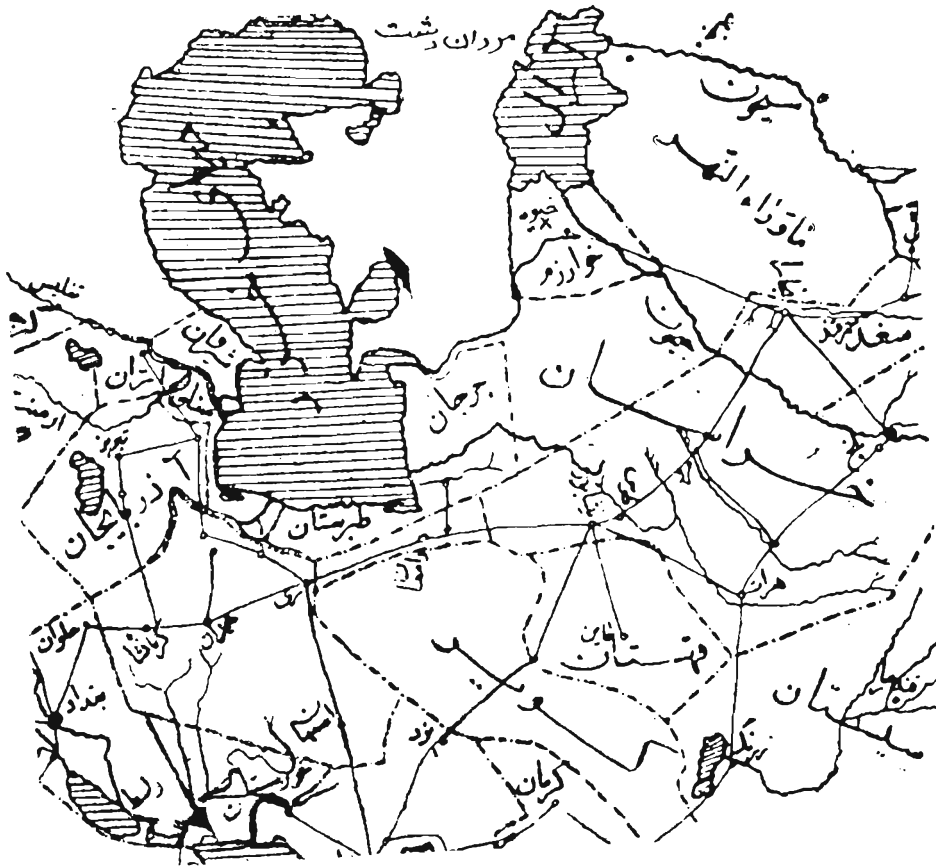
در مخبر الواصلین نیز ایات زیر مندرج است .

آفتاب سپهر صدق و یقین قطب کونین شیخ نجم الدین
دهم ماه صوم شنبه بود که زد دنیا بخلد عزم نمود
سال تاریخ نقل آن محمود خردم مقتدای دین فرمود
سال تاریخ آن هدایت فن شد رقم آفتاب اوج عدن
کالبد مطهر شیخ راپس از شهادت در داخل خانقاهش (جر جانیه)
بخاک سپردند.

ابن بطوطه در ضمن دیداری که از خوارزم کرده است در سفرنامه
خود چنین نگاشته است^۱ :

« در خارج خوارزم خانقاهی است که بر تربت شیخ نجم الدین
کبری ساخته شده است، شیخ از بزرگان صلحا بوده است . صادر و وارد
در این خانقاه اطعام میشوند و شیخ آن سیف الدین مدرس از بزرگان
خوارزم میباشد . »

توضیح آنکه ابن بطوطه از این محل در سالهای ۷۲۵ الی ۷۵۳
دیدن کرده است و خوشبختانه بموجب مدارکی که بدست آمده از آن
تاریخ تا بحال این مقبره بر جای مانده است، اما بطوریکه میدانیم منطقه
خوارزم امروز جزء جمهوریه‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است.



وقایع زندگانی

حضرت شیخ نجم‌الدین کبری ایام خردسالی را در زادگاهش
خیوه سپری کرده و سپس نزد برخی از اساتید بکسب علوم مرسوم
پرداخت. در عنقوان جوانی بمنظور کسب فضائل مولد خویش را ترك
گفته عازم سفرهای طولانی شد و در همین سیروسفرها بود که بخدمت
بسیاری از عرفا و دانشمندان و علماء زمان خود رسیده در بازگشت
ره آوردی ارزنده بموطن خویش باز آورد.

نجم‌الدین در آغاز روانه نیشابور گردید و در آنجا مدت نسبتاً
کوتاهی را صرف مصاحبت با دانشمندان آن دیار کرده منجمله علم
حدیث را نزد استاد معروف آن ابوالمعالی عبدالمنعم بن عبدالله بن
محمد بن مظفر بن مظفر فراوی نیشابوری^۱ (متوفای ۵۸۷) فرا گرفت
و پس از آن رهسپار همدان شد و فقه و اصول را نزد ابوالعلاء حسن بن
احمد بن احمد عطار همدانی آموخت و رساله قشیریه را هم در خدمت
ابوالفضل محمد بن سلیمان یوسف همدانی تحصیل کرد ، در این مورد
سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات فی احوال العلماء

۱- طبقات الشافعیه ج ۵ ص ۱۱ - شذرات الذهب ج ۶ - ۷۹

۲- ایضاً منابع فوق

والسادات بتفصیل سخن رانده است .^۱

مقارن سال ۵۶۸ هجری بود که بمصر عزیمت نمود .

در آن زمان شیخ روزبهان بقلی شیرازی معروف به شیخ کبیر (متوفای ۶۰۶) که از نوادر اساتید عالم عرفان است در مصر اقامت داشتند. شیخ نجم الدین مشتاقانه به زیارت ایشان شتافته^۲ و در نخستین دیدار مجذوب آن عارف کامل گردید و در آن آستان سرارادت سائیده

۱- خونساری در صفحه ۸۲ جلد اول گوید . ثم ان من جملة ما اظفرني الله تعالى في هذه الاواخر هو نسخة من رسالة القشيري الى الوصوفيه كتبت في جرجانية خوارزم المحمية كان قد مرت عليه نظرات الشيخ نجم الدين المذكور من البداية الى النهاية وكان تاريخ كتابتها سنة اثنين وثمانين وخمسائه وعلى ظهرها بخط النجم المذكور ماصورته هكذا.

اخبرني به شفاه اجازة الشيخ الامام الاديب ابو الفضل محمد بن سليمان بن يوسف الهمداني بهمدان سنة ثمان وستين وخمسائه قال اخبرنا الشيخ ابو نصر عبد الرحيم بن عبد الكريم بن هوازن القشيري قال اخبرنا والدي الاستاذ الامام ابو القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري قدس الله روحه وكتب ابو عبد الله احمد بن عمر الصوفي بخطه . انتهى . وكانت تحت هذه الكلمات مكتوباً بخط بعض اعظم اهل التصوف والعرفان يصف فيه ذلك الكتاب والخط بهذه الصورة . تشرفت بمطالعة هذا الكتاب فصادفة بجرأ مشحوناً بجواهر المعاني ولالى الالفاظ .

معانی سخنش در مضیق هر حرفی چنانکه در شکم ماهی است ذوالنونى وهو بخط الشيخ الشهيد قدوة الاوتاد مجد الدين شرف بن مويده البغدادى قدس سره والاسناد المحرو فوق هذه الاسطر خط الشيخ الشهيد قطب المحققين وقره عين الواصلين صفوة الله فى ارضه مرشد الخلاق الى حقيقة الحقائق احمد بن عمر الصوفى المعروف به نجم الدين الكبرى الخيوفى وقد كناه رسول الله (ص) ابا الجناب فى بعض وقائعه هكذا ريت فى فوائح الجمال له قدس الله روحه محرر هذا الاسطر خويدم الفقراء معين بن محمد غياث الشهرستانى غفا الله عنهما آمين .
۲- مجله یادگار جلد چهارم ش ۲/۱ ص ۹۶ - ۱۰۶ مقاله برتلس

تحت تعلیم قرار گرفت.^۱

دیری نپائید که مورد نهایت عنایت پیر واقع شده و بدرک حقائق عالیہ عرفان نائل آمد و کار ادا تش بدانجا کشید که روز بهان نجم الدین را فرزند روحانی خود خواند و سپس او را به دامادی خویش برگزید و ثمره این پیوند و پسر بود. در این مورد خود حضرت شیخ نجم الدین کبری در کتاب فوائج چنین فرموده است.^۲

« چون بصحبت وی رسیدم او حالی عجیب داشت و در اکثر اوقات مستغرق تجلی حق و حیران مشاهده جمال مطلق بود، چون بصحبت وی رسیدم بر ریاضت اشتغال نمودم و مدتی بودم تا ابواب فتوحات غیبی بر من گشادن گرفت و شهادت انس با عالم قدس دست داد و حالات من در نظر شیخ پسندیده آمد و مرا بفرزندی قبول کرده و سرپوشیده یعنی دختر خویش بمن داد . »

مدتی بدین منوال گذشت و شیخ نجم الدین در سلوک هر روز توفیقات بیشتری حاصل میکرد . پس از چندی شیخ روز بهان بوی دستور داد که باید بسیر و سیاحت آغازد و پیران زمان را هر کجا که در یابد

۱- در کتاب The Encyclopedia of Islam در صفحه

۸۲۳ ضمن شرح حال شیخ نجم الدین کبری چنین آمده است.

Spent his youth in travel during which he met in Egypt the famous shaikh Ruzbihan al wazzan - misri. He became his murid and under the Supervision of the shaikh went through a course of most rific ascetic diciplin

۲- فوائج الجمال و فوائج الجلال بتصحیح دکتر فریتز مایر ص ۲۶

خدمت نماید ، تا براهی که رفته است ظاهرأ و باطنأ واقف گردد .
 نجم الدین بقصد اطاعت امر استاد عازم مسافرتهاائی طولانی شد که
 اجمالی از آن تفصیل چنین است .

شیخ ابتدا رهسپار اسکندریه شد و در آنجا بتکمیل علوم مرسوم
 پرداخت و بخدمت اساتید برجسته ای نظیر ابوطاهر احمد بن محمد بن
 احمد بن محمد بن ابراهیم بن اصفهانی^۱ رسید و مدتی را در خدمتش گذرانید ،
 سپس از اسکندریه بجانب تبریز روانه شد و در آنجا نیز بخدمت علمای
 برجسته ای که هر یک از آنها در فن خویش شهره آفاق بودند رسید
 و کسانی مثل محمد بن اسعد عطاری^۲ را دید ، و در آخر بخدمت امام
 ابو جعفر حنفه^۳ که از اجله علمای آن عصر بود رفته و در محضر او
 بآموختن کتاب مصابیح السنه^۴ پرداخت .

در اواخر ایامی که تحت نظر امام ابو جعفر حنفه مشغول تحصیل
 بود در پایان یکی از جلسات ناگاه عارفی روشندل بمجلس درس وارد
 شد و پس از اندکی توقف خارج گردید . بمحض ورود آن عارف تعبیر
 حالی عجیب بر نجم الدین راه یافت و بی اختیار شیفته او شد بنحوی
 که دیگر قادر نبود بقیه درس را در آن حوزه ادامه دهد و بلافاصله از
 حاضرین نام آن والامقام را جو یاشد . آنان پاسخ دادند که این عارف

۱- لغت نامه دهخدا ج ۱ ص ۳۹۳ - شذرات الذهب ج ۴ ص ۳۵۵ -

طبقات الشافیه ج ۵ ص ۱۱۴

۲- ماخذ فوق .

۳- ماخذ فوق و فهرست مولفین کتب چاپی فارسی مشار ص ۴۸۰

۴- کتابیست که شامل چهار هزار و هفتصد و نوزده حدیث میباشد و از

تالیفات حسین بن مسعود فراء شافعی است . (کشف الظنون)

نامش بابافرج تبریزی است^۱. فردای آنروز نجم‌الدین بنزاد ابو جعفر رفته و از وی و جمعی دیگر که در آن محل حاضر بودند تمنا کرد تا جملگی بپا خاسته بدیدار بابافرج روند یاران نیز با وی موافقت کرده بجانب خانقاه بابافرج روانه شدند. چون بخانقاه رسیدند از خادم آنجا که شخصی بنام باباشادان بود خواستند که چنانچه بابافرج اجازت فرمایند این جمع بخدمت ایشان برسند، باباشادان بخدمت بابافرج رفته شرح واقعه و استدعای حاضران را عرضه داشت بابافرج در پاسخ فرمود «اگر چنانچه بدرگاه خدا تعالی میروند میتواند آمدگودر آیند» خادم پیام پیر بآن جمع رسانید شیخ نجم‌الدین پس از این نوید چون از نظر بابافرج بر خور دار شده بود معنی این کلام دریافته و با حضور قلب بخدمت بابافرج شرف خدمت یافت، و چون ملاقات حاصل شد حال بر نجم‌الدین و بابا دیگرگون گشت، وقتی بابافرج بخویش آمد خرجه خود را از تن بدر آورده و در بر نجم‌الدین نموده فرمود «تراوقت دفتر خواندن نیست وقتست که سردفتر جهان شوی».

ازشراره حقیقت این سخن شوری عظیم در وی پدید و دقائق روحانی بسیار بروی مکشوف گردید.

چون از محضر بابافرج رخصت یافتند ابو جعفر بوی گفت که اندکی از کتاب مصابیح السنه بیش باقی نمانده است لازم است که در چند روز این مختصر را بخوانیم و به کار خود خاتمه دهیم، این سخن در نجم‌الدین کارگر افتاد و بقصد اتمام درس مجدداً در حوزه درس و بحث حاضر و به تعلم ادامه داد. در همین وقت بود که ناگاه بابافرج

۱- نفحات الانس ص ۴۱۹ - مجله یادگار ج ۴ ص ۹۶-۱۰۱ ش ۲/۱

برتلس - تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۳۵-۳۷

به مجلس وارد شد و خطاب به نجم الدین فرموده «دیروز هزار منزل از علم الیقین بگذشتی امروز باز بر سر علم میروی» نجم الدین بشنیدن این کلام قیام، و مجذوبانه بخدمت بابا فرج شتافت. از قیل و قال رست و کمر بخدمت استاد عشق بست و سپس با اشارتش بخلوت نشست. چندی گذشت تا دیگر بار بسیر و سیاحت خود ادامه داد و سرانجام وارد منطقه خوزستان شده بشهر دزفول رسید. در این اوقات شیخ نجم الدین را بیماری صعب روی نموده و حالش رو به وخامت گرائید بنحوی که دیگر قادر بحرکت نبود. در این حال بدیواری تکیه داده و از عابری پرسید آیا در این شهر مسلمانی هست که درمندی را درمان بخشد؟ رهگذر پاسخ داد «در این شهر خانقاه هست و خانقاه را شیخی کامل است که نامش اسمعیل قصری است. نجم الدین بکمک آن شخص وارد خانقاه گردید، خادم او را در گوشه ای جای داد^۱. وقتی در خانقاه شیخ اسمعیل قصری سمعی برپا بود و صدای آن از اطاق مجاور بگوش نجم الدین میرسید. (نجم الدین خود گوید که تا آن زمان سماع درویشان را سخت منکر بودم) از اینرو آوای سماع هم او را رنجورتر میکرد. بآن هنگام که نجم الدین در زاویه ای بسر میبرد، ناگاه شیخ اسمعیل قصری از در درآمد و دست او بگرفت و بمجلس سماع برد و چندبار گردش سختش داد، در این چند چرخ نجم الدین را بهبودی کامل حاصل گشت و عظمت مقام شیخ قصری را دریافت و چندی بخدمتش ایستاد و از آن

۱- تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۳۵-۳۷ - مجله یادگار ج ۴ ش ۲/۱

ص ۹۶-۱۰۱ -- مجالس المؤمنین ص ۲۶۷ - نفحات الانس ص ۴۱۹ -- تذکره

حسینی ص ۳۳۹

دریای معرفت گوهرهای شاهواری نصیبش شد .

از آنجا که نجم الدین در کمالات ظاهری از شیخ اسمعیل افزون میآمد شبی بخاطرش خطوط کرد که مرا از احوال باطن اطلاع حاصل شده و علاوه بر این علم ظاهر من نیز از شیخ زیاده است . شیخ اسمعیل که از این واقعه آگاهی یافته بود بامدادان نجم الدین را بحضور طلبیده و فرمود وقتست که برخیزی و بخدمت عمار یاسر در آئی،^۱ نجم الدین بدستور استاد بجانب عمار روان گردید و در محضرش پس از خلوتی چند که سپری کرد باز همان خیال که (من در علوم ظاهر از عمار برترم و احوال باطنی را نیز بخوبی دریافت کرده ام) بخاطرش راه یافت، عمار از این واقعه آگاهی یافته او را خواسته و گفت نجم الدین بایستی عزم سفر کرده بجانب مصر بحضور پیر پیران شیخ روزبهان بشتابی که اصلاح حال و اتمام کار تو بدیشان محول است و با او ست که این همتی ترا از سر تو بیرون کند .

بدین سبب نجم الدین بجانب مصر بقصد زیارت استاد باز گشت^۲ و بیدرنگ خود را به خانقاه شیخ روزبهان رسانید . در آنجا ارادتمندان شیخ را گرم مراقبه یافت و در صحن خانقاه شیخ را در حالیکه با آب قلیلی وضو میساخت زیارت کرد، از مشاهده این عمل ظاهر شیخ (که با آب قلیلی وضو میساخت) تردیدی بخاطرش راه یافت ، روزبهان بفراست

۱- تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۳۶ - تذکره حسینی ص ۳۳۹ - نفحات -

الانس ص ۲۶۷ -

۲ - روضات الجنات فی اوصاف مدینة الہرات ج ۱ ص ۸۱ و سایر

ماخذ فوق .

باطن دریافت این معنی کرد و پس از اتمام وضو خویش را که از آن قطرات آب می چکید بروی نجم الدین فشاند. چون قطرات آب بروی نجم الدین چکید ویرا بیخودی تمام دست داد و لحظه ای بعد بتبعیت از استاد بخانه او آمد.

در آنجا روز بهان به نماز ایستاد و نجم الدین در قرب حضرتش بانظار ماند. در همین حال بود که نجم الدین بکلی از خویش غائب گردید و در این مکاشفه باطنی که بمنزله تنبیه و اتمام کار او بود حقایقی بروی مکشوف گشت، و صواب آنستکه این واقعه را از زبان خود شیخ نقل کنیم.^۱

« همچنان بر پای ایستاده غائب شدم و دیدم که قیامت قائم شده است و دوزخ ظاهر گشته و مردمان را میگیرند و بآتش می اندازند و بر رهگذر این آتش پشته ایست و شخصی بر آن پشته نشسته است و هر که میگوید که من تعلق بوی دارم او را رها میکنند و دیگران را بآتش می اندازند. ناگاه مرا گرفتند و بکشیدند چون آنجا رسیدم گفتم: **من تعلق بوی دارم**، مرا رها کردند. من بر پشته بالا رفتم دیدم که شیخ روز بهان است پیش او رفتم و در پای او افتادم او سیلی سخت بر قفای من زد چنانکه از قوت آن بزمین در افتادم و گفتم بیش از این مردان حق را انکار مکن. چون بیفتادم، از غیب باز آمدم و شیخ سلام نماز داده بود، پیش رفتم و در پای او افتادم شیخ در شهادت همچنان سیلی بر قفای من زد و همان لفظ بگفت آن رنجوری باطن از من برفت، تذکره نویسان نوشته اند که پس از این واقعه شیخ روز بهان به عمار یاسر نوشت که: **هر چه مس داری میفرست تا ز رخالص گردانم**، و این

نکته خود حاوی مطالب مهم است.

شرح واقعه بالا را شاعر و ادیب محترم آقای کریم کسروی بدینگونه برشته نظم کشیده .

شنیدم شیخ نجم الدین کبری
بسوی شیخ بقلی کرد آهنگ
فرود آمد زره بر خانقاهش
قضارا شیخ مشغول وضو بود
چو مشغول وضو آن کعبه رادید
که با این آب کم شاید وضو کرد
که این اندیشه رادریافت استاد
برافشاندش برخ آب وضو را
ز خود چون شیخ نجم الدین برون شد
به قد قامت چو شیخ افراخت قامت
گروهی دید در آتش گرفتار
در آتش آه و وادیلای مردم
پسر را با پدر بیگانه میدید
نه پیدا اندر آن وادی پناهی
همه آشفته حال ومات و حیران
که دید آن سوی پیری در نظاره
که اوازم است دل شادش نمائید
رهامی کرد دوزخ بان مراورا
چو دید آنجا سلامت در میان نیست

فروزان گوهر درج تولا
میان بر بست از شوقش بجان تنگ
که تا آرام گیرد در پناهش
بآب اندکی در شستشو بود
درون دل ز خود اینگونه پرسید
توان با این وضو و روضی او کرد
کنند تا از کمند و هوش آزاد
سوی مستی کشید آن نیکخو را
بسیر باطنش حق رهنمون شد
در آن دم دید قائم شد قیامت
جهنم را همه گرم است بازار
درون بانگ آتش میشدی گم
بجز شور و شغف آنجا نمی دید
نه کس را پا که بگریزد براهی
همه سر گشته و گریان و نالان
بآتش بان کند هر دم اشاره
ز بند غصه آزادش نمائید
گرفتی در عوض جمعی عدورا
زدوزخ بان کسی اندر امان نیست

بدو گفتا که من هم زان قماشم
 گریبانش رها کردند ناگاه
 قفائی زد براو پیر خطاپوش
 بهشیاری چوباز آمد ز مستی
 هنوز اندر نماز آن قبله را دید
 چو فارغ شیخ آمد از نمازش
 چنان زد باز اوسیلی بر آن خام
 قفا خوردن از اینان هوشیار است
 بر آن در دیر گاهی خواجه تاشم
 شتابان رفت نجم الدین بر شاه
 که بارنخوتش افتاد ازدوش
 ز سر حد عدم تا ملک هستی
 ز جان خاک در آن کعبه بوسید
 بدل آگه ز نجم الدین و رازش
 که آمد پخته زان سیلی سر انجام
 که بیداری همه از زخم کاری است

بدین سان نامداران کار کردند

هزاران خفته را بیدار کردند

پس از این واقعه شیخ نجم الدین مدتی را در خدمت استاد بسر
 برد تا شیخ فرمورش که بازن و فرزندان خود بخوارزم باز گرد و
 در آنجا بارشاد خلق و هدایت آنان بکوش و طریقه مارا در آنجا
 منتشر گردان^۱.

وی پس از این اشارت بجانب خوارزم روانه گردید (این سفر را
 در حدود سال ۵۷۵ قمری در سن ۳۵ سالگی انجام داد).

او در خوارزم به تعلیم و بسط طریقه خاص خویش (کبرویه) همت
 گماشت و آثار بسیار ارزنده ای بوجود آورد.

در این مکتب نجم الدین بترتیب بسیاری از عرفا پرداخت و
 تحقیقات و مشاهدات خود را بصورت تألیفات در آورد.

شیخ نجم الدین کبری در خوارزم خانقاهی ترتیب داد و در آنجا

عده‌ای کثیر تحت تعلیم قرار گرفتند و از میان کلمیه آن افراد، از عرفای بزرگی نظیر شیخ مجدالدین بغدادی، سیف‌الدین باخرزی، سعدالدین حموی، شیخ شهاب‌الدین ابو حفص سهروردی، رضی‌الدین علی‌لایا، فریدالدین عطار نیشابوری، نجم‌الدین رازی، بابا کمال جندی، بهاء‌الدین ولد، جمال‌الدین گیلی و بسیاری دیگر میتوان نام برد که از شرح حال و کیفیت ارتباط هر یک از آنها با نجم‌الدین کبری بموقع خود صحبت خواهند شد. لازم بتذکر است که اکثر افراد فوق‌الذکر خود در این طریقه از افراد برجسته بوده و بعدها بتربیت عرفاء دیگری همت گماشته‌اند.

نجم‌الدین در زمان حیات خود عرفان را به منتهای درجه کمال رسانید و بطوریکه مشاهده میشود در قرون ۷ و ۸ عرفای بسیاری ظهور کرده‌اند و جالب اینست که اکثریت این افراد بی‌واسطه یا باباواسطه از تربیت یافتگان مکتب آن بزرگوارند.

نجم‌الدین زندگی خود را بدین منوال سپری کرد و این وضع ادامه داشت تا زمانی که مغولان بکشور ما حمله و رشدند و بسیاری از شهرهای ایران در این تهاجم از میان رفت و غالب بزرگان و دانشمندان بدست مغولان بشهادت رسیدند. بهنگام حمله، بهر شهر که هجوم می‌آوردند تکی پس از دیگری را ویران میکردند و چون بحوالی خوارزم رسیدند خسارات بسیاری وارد کردند و مبادرت به قتل عام وحشیانه‌ای نمودند که در تاریخ ایران نظیر آن دیده نشده است، هنگامیکه به جرجانیه خوارزم رسیدند چنگیز خان بشنیدن نام بلند نجم‌الدین کبری و بیم داشتن از وی چند روز قبل از اینکه بدین شهر حمله و قتل عام کنند بدفعات

اشخاصی از نزدیکان خود را بخدمت شیخ نجم‌الدین روانه داشت و از ایشان تقاضا کرد که شهر را ترك کنند تا از حمله مغولان بدیشان و یارانشان آسیبی نرسد.^۱

شیخ بدین سخنان توجهی نکرده و فرمودند هفتادواند سال در نیکی و امنیت و رفاه باخوارزمیان بوده‌ام، امروز که روز تنگی و ناراحتی است تادم‌مرگ بایشانم که جدائی در این روز از ایشان شرط مروت نیست، و فرستاده چنگیز را جواب گفت. مشهور است در همان ایام بود که شیخ نجم‌الدین رازی و سعدالدین حموی و شیخ رضی‌الدین علی‌للاوشیخ سیف‌الدین باخرزی و برخی دیگر را که عده آنها به شصت نفر میرسید احضار و فرمودند هر يك از شما بدیار خویش رفته و در اشاءه مرام حق کوشا باشید. اما من نیز در اینجا مانده و بشهادت خواهم رسید^۲. پس از خروج اصحاب از جرجانیه مغولان بشهر حمله ور شدند (سال ۶۱۸هـ) و شروع به قتل‌عام کردند نجم‌الدین در آن موقع آن دسته از یاران و همشهریان خویش را که در آنجا باقی بودند بحضور طلبیده و فرمود:

«قوموا علی اسم الله، فقاتلوا فی سبیل الله» آنگاه برخاسته خرقه را از بر خویش انداخته و بادغولان بمبارزه پرداخت تا اینکه تیری از کمان یکی از دشمنان به ایشان اصابت کرد این تیر را خود بغیرت از بدنشان بیرون کشیدند و چند لحظه بعد از اصابت همین تیر بود که بشهادت رسیدند.

۱- مجالس المؤمنین ص ۲۷۷- تاریخ گزیده ص ۶۶۹- مجالس النفائس ص

۳۲۰-

۲- شذرات الذهب ج ۵ ص ۸۰- دول الاسلام ج ۲ ص ۹۳- مرآة الجنان

یافعی ج ۴ ص ۴۱ و ۴۲-

در حین شهادت هم شیخ پرچم یا زلف یکی از مغولان را بدست گرفته بود که آنرا سرنگون سازد، گویند پس از شهادت اندکی از آن در دست شیخ باقی مانده بود و نکته بسیار عجیب اینست که هر چه کوشیدند که این را از دست ایشان خارج کنند موفق نشدند تا اینکه ناچار شدند آن قسمت را جدا کنند^۱.

مورخ مشهور خواند میر نیز در کتاب روضة الصفا بهنگامیکه سخن از جمله مغولان به خوارزم میراند چنین آورده است^۲.

«در آنوقت آوازه کشف و کرامات اعلیٰ جناب ولایت ماب قدوة العارفین و مرشد السالکین ابوالجناب شیخ نجم الدین کبری قدس سره بسمع اولاد چنگیز رسیده بود بنابراین کس پیش او فرستادند و پیغام دادند که ما عزم رزم اهل خوارزم کرده ایم و بیشک ایشان به یاسا خواهند رسید، شیخ باید که از آنجا بیرون آید تا آفتی بدو نرسد، آنجناب در جواب فرمود که مراد را این شهر خویشان و متعلقان و مریدانند پیش خدا و خلق معذور نباشم که ایشان را گذاشته و بیرون آیم؟ باز خبر آمد که شیخ باده کس از خوارزمیان مفارقت نماید، جناب ولایت مآب گفت که آن جماعت از ده زیاده اند. شاهزادگان باردیگر پیغام دادند که با صد نفر بیرون آید، جناب عرفان مآبی فرمود که از صد نیز زیاده اند، جواب داد که با هزار نفر بیرون آمده عنان عزیمت باینطرف معطوف سازد، شیخ گفت چگونه روا بود که باطایفه ای که در اعتماد اتحادی

۱- داستانی بزبان ترکی جغتائی در باب جنگ شیخ نجم الدین کبری و یاراناش با مغولان و شهادت او نوشته اند که يك نسخه خطی از این کتاب در ترکیه موجود است.

۲- روضة الصفا ج ۵ ص ۱۰۶-۱۰۷

باشد در حالت امن و سکون و آرامش از یاران موافق و دوستان صادق ایشان بوده باشم در وقت درد و بلا و نزول قضا ایشان را در ورطه بلا و عنا بگذارم و خود خلاص و نجات طلبم مروت هر بخروج از شهر رخصت نمیدهد و چون واقعه ناگزیر نزدیک رسید جناب ولایت مایه بامریدان گفت که دم باز پسین و نفس آخرین است بیائید تا بیرون رویم ، اصحاب گفتند که بیرون رفتن از مصلحت دور مینماید . آنجناب فرمود که میخواهم که این چند موی را بخون شهادت رنگین بینم و در اثناء این مقالات مغولان رسیدند و چند کس از ایشان بدست مبارکش کشته شد . عاقبت آنجناب را با اصحاب و احباب بدرجه شهادت رسانیدند .

سبحان خالق که صفاتش ز کبریا
بر خاك عجز میفکند عقل انبیا
در مقدمه ظفر نامه مذکور است که چون چنگیز خان لشگر بخوارزم فرستاد ، بشیخ نجم الدین کبری پیغام داد که لشگر من متوجه آنجناب است و شاید که احوال خوارزم بقتل و غارت انجامد مصلحت آنست که ایشان از آنجا بیرون روند .

چو بود آخر عمر مرد کهن
از اینگونه نگر فت در وی سخن
واقعه شهادت شیخ مورد ستایش بسیاری از معارف قرار گرفته و نظر بهمین موضوع است که مولانا جلال الدین محمد بلخی که خود بایکی دو واسطه از پیروان طریقه کبرویه بوده است فرموده :

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند

نی از آن مفلسکان کی بزلاغر گیرند

بیکی دست می خالص ایمان نوشند

بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

پس از واقعه شهادت بود که جمعی از ارادتمندان کالبند نجم‌الدین
کبری خورشید آسمان عرفان را در جرجانیه خوارزم در اندرون
خانقاهش بجاك سپردند.^۱

مؤید بن یوسف صلاحی که یکی از ارادتمندان حضرتش بوده ابیات
زیر را در آن ایام سروده است.^۲

ما زال بجهد فی مرضاة خالقه	و ما اعدله الرحمن ما کسبا
من ذا رای بحر علم فی بحار دم	بحری اذا ما طفت انواره سببا
یهوی النجوم الدراری من یکون لها	یوم نسیمبا تدانیة اذا انتسبا
یا یوم واقعة خوارزم التی اتصفت	فجشنا و فقدنا الذین والحسبا
ایح له یا اله الخلق نیل رضی	لا یدرک الکنه منه جاسب حسبا

در صفحه بعد تصویری است از خانقاه او در جرجانیه که مدفن وی

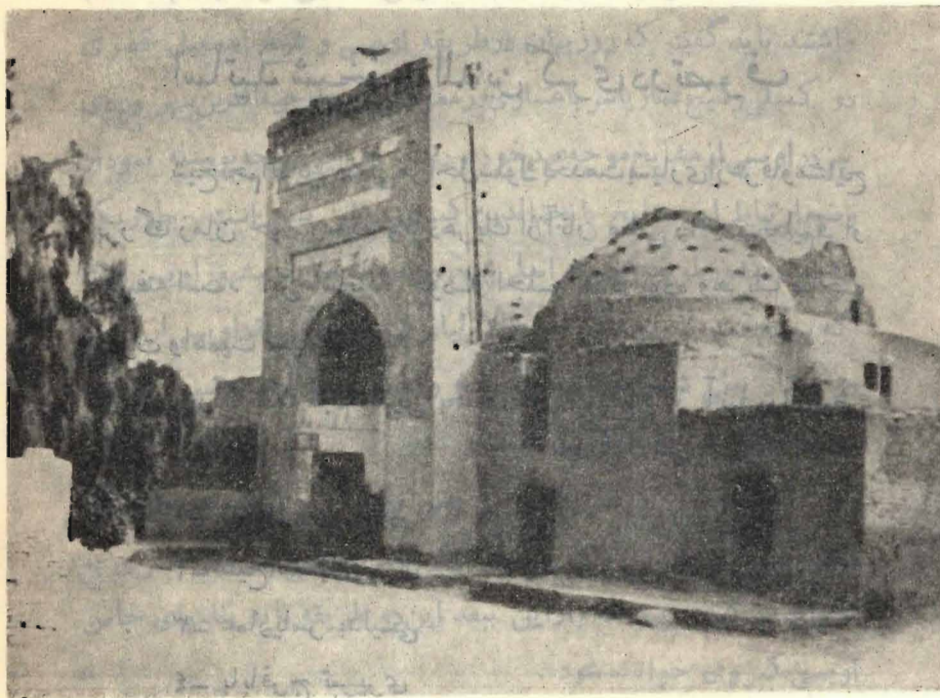
نیز میباشد.^۳

۱- شذرات الذهب ج ۵ ص ۸۰

۲- مرآة الجنان ج ۴ ص ۴۱

۳- عکس از کتاب آثار اسلامی در شورو ی .

در گفتار دل آگاه سیده محمد نور بخش طریقه فقر و از روز بهان و خلوت
را از عمل اخذ کرده است اما در براه طریقی که این عرفا بدانها اتصال



نقشه و بنا اربعه و همد - ۵

تصویری از خانقاه و مزار حضرت شیخ نجم الدین کبری صاحب

طریقه اویسیه کبرویه در (خوارزم)

نجم الدین کبری
تلفیق بین اهل انبیا - ۹۲۷ هجری - ۷۷۷ هجری بنیامین سالحه - ۱

و به ۸۲/۹۰۶۶ هجری - ۸۲۷ هجری - ۸۰۵ هجری (طریقه اویسی کمری)

اساتید شیخ نجم الدین کبری در تصوف

شیخ نجم الدین در طی مراحل سلوک بخدمت بسیاری از عرفا و مشایخ بزرگ زمان خود رسیده و نزد هر یک از آنان مدتی را تحت تعلیم قرار گرفته است. این اساتید، خود از اجله عرفا بوده و هر یک صاحب شهرت و اهمیت بسیارند.

بزرگانیکه نجم الدین بحضورشان رسیده و از آنها درک فیض کرده عبارتند از: ^۱

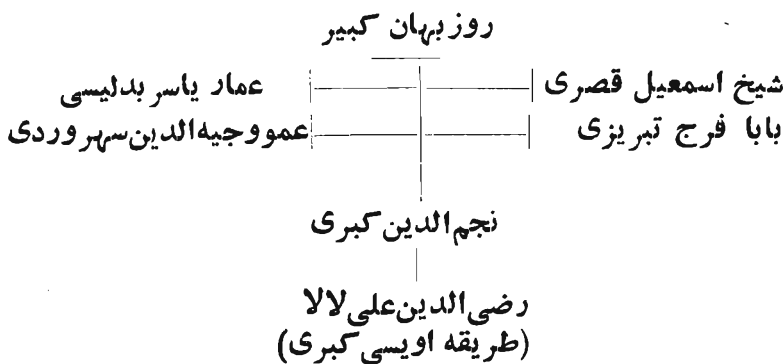
- ۱- شیخ روزبهان کبیر
- ۲- شیخ اسمعیل قصری
- ۳- عمار یاسر بدلیسی
- ۴- بابا فرج تبریزی
- ۵- عموجیه الدین سهروردی

شیخ نجم الدین در طول حیات معنوی خود با عرفای مزبور که اغلب از اساتید طراز اول قرون ۶ و ۷ هجری قمری هستند برخورد کرده است. مشایخ بالادر طرق مختلف تصوف از خلفاء زمان خود بوده اند و شیخ در برخورد با آنها رموز و دقایقی را در تصوف دریافت کرده،

۱- مجالس المؤمنین ص ۲۷۷ - چننه ص ۲۶۵ - ریاض العارفین صفحات ۲۴۰ و ۱۲۸ - تذکره حسینی ص ۳۳۹ - نفحات الانس ص ۴۱۹ تذکره صبح گلشن ص ۵۰۸

و بگفته عارف دل آگاه سید محمد نور بخش طریقه فقر را از روز بهان و خلوت را از عمار اخذ کرده است؛ اما در باره طر قی که این عرفا بدانها اتصال داشتند باید گفت که روز بهان در طریقه او یسی و شیخ اسمعیل قصری در کمیلی و شیخ عمار یاسر باعتباری در معروفی و عمو و جیه الدین سهر وردی نیز در او یسی از مشایخ موجه عهد خود بودند . در این صفحه بوسیله نمودار وضع ارتباط این مشایخ با نجم الدین کبری روشن شده است . بطوریکه مشاهده میشود طریقه و خر قه اصلی شیخ در تصوف طریقه مشهور او یسی است که سید محمد نور بخش در شجرة الاولیاء فرموده ، و طریقه او یسی از طریق دو استاد یعنی شیخ روز بهان و شیخ و عمو و جیه الدین سهر وردی به نجم الدین کبری منتقل شده است .

اما در مورد دو طریقه دیگر یعنی معروفی و کمیلی هم بطوریکه معلوم میگردد در این زمان بوسیله عمار یاسر و شیخ اسمعیل قصری به نجم الدین کبری پیوسته و از این بعد این دو طریقه باید بنامهای خاص او یسی کبروی خوانده شود .



در اینجا لازمست که بوسیله نمودارهای دیگر مشایخ قبل از شیخ نجم الدین کبری و طریقه‌هائیکه با و اتصال دارند نشان داده شود و مشخص گردد که هر يك از این طرق تصوف از کجا شروع میشوند و چه کسانی در این مسیر قرار دارند . لذا این نمودارها در مورد هر يك از این اساتید جدا گانه تنظیم می‌گردد .

ضمناً باید متوجه بود که این کرسی نامه ها و اتصالات با مراجع به مأخذ مستند و موجهی که در حواشی از بعضی آنها یاد شده است^۱ بدست آمده . در خاتمه نمودار دیگری که کامل بوده و حاکی از اتصال کلیه طرق به شیخ نجم الدین کبری است منعکس خواهد شد .

- ۱- این مأخذ بقرار زیرند . شیراز نامه صفحات ۱۰۳ و ۹۶ و ۱۴۱- فردوس المرشدیه فی اسرار المصدیّه ص ۲۴. روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات ج ۱ ص ۳۰۴- تذکره صبح گلشن ص ۵۰۸- نفحات الانس صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۴۱۸ و ۵۶۱ و ۵۶۰- فوائج الجمال و فوائج الجلال صفحات ۱۸ و ۲۶- المجلی- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۸۴- تذکره کججی ص ۳ مقدمه- نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۲۰۴۲- کشف المحجوب ص ۱۶۴- مقدمه مصباح الهدایه ص ۲۹ و ۳۰- عبهر العاشقین روزبهان ص ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ مقدمه- انوار قلوب سالکین و حقایق المناقب ص ۲۱ و ۳۲ مقدمه- درج در ص ۴ و ۲۶ و ۲۹ و ۳۰- سفینه الاولیاء ص ۳۶- تذکره طلعت ص ۱۵۰- دانشمندان و سخن سرایان فارس ج ۱ ص ۸۲- اسرار التوحید ص ۲۴- یادداشت‌های قزوینی ج ۵ ص ۱۴۰ تا ۱۴۲- تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی ص ۲۱۷- مجله اورینتل ج ۵ ص ۱ تا ۱۵ و ج ۱ ص ۳ تا ۱۵ و ۴۹ تا ۶۸- نسخه خطی شماره ۴۶۸۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران- کتاب الخرقه- سلسله العرفاء حسین بن احمد رازی نسخه خطی- تذکره سیر خرقه

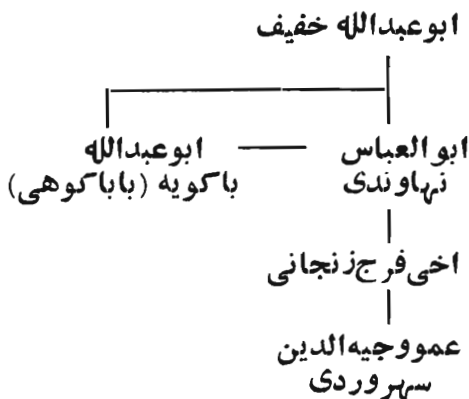
شیخ روز بهان کبیر در طریقه اویسی (متوفای ۶۰۶ هجری)

ترتیب این طریقه از ابتدای آن تا شیخ روز بهان بصورت زیر است.



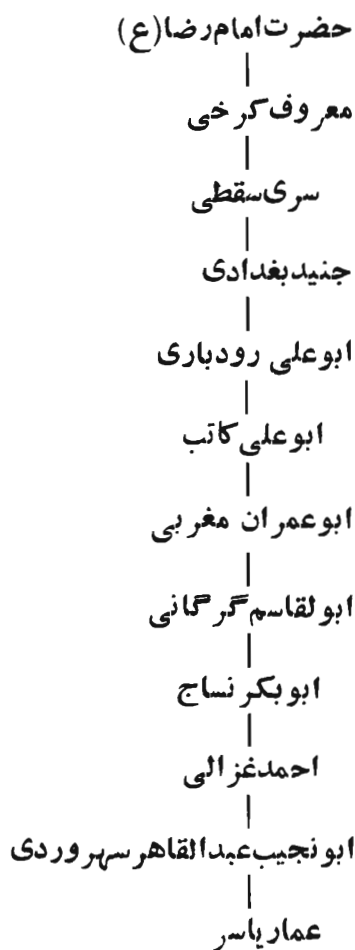
عمو وجیه الدین سهروردی در طریقه او یسی

ادامه این طریقه از شیخ ابو عبدالله محمد بن خفیف تاشیخ عمو وجیه الدین سهروردی به صورت زیر است . چنانچه ملاحظه میشود از شیخ خفیف این طریقه بواسطه دوتن از برجسته ترین شاگردانش ادامه میابد یعنی يك رشته از شیخ خفیف به حسین اکار کشیده شده (که شرح آن در صفحه قبل رفت) ورشته دیگر بواسطه ابو عبدالله با کویه (بابا کوهی) و شیخ ابو العباس نهانندی رواج میابد، و هر دو این طرق بدون انقطاع تاشیخ نجم الدین کبری ادامه یافت و چنانکه در کرسی نامه آشکار است با و پیوست.



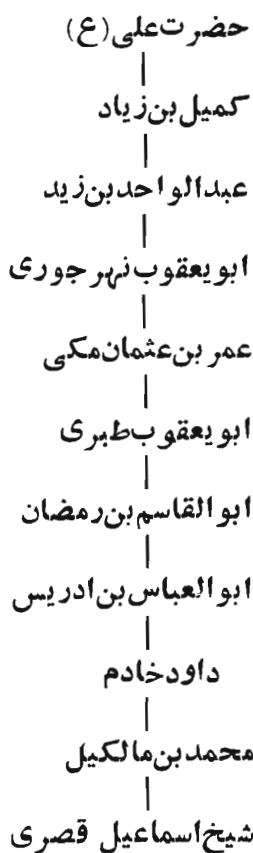
عمار یاسر در طریقه معروفی

ظهور و ادامه این طریقه بنحوی که بعضی از تذکره نویسان نوشته اند بشرح ذیراست .



شیخ اسماعیل قصری در کمیلی

شروع این طریقه از کمیل تا شیخ اسماعیل قصری بدین صورت است.



حضرت رسول (ص)

حضرت علی (ع)

سلمان فارسی

اویس قرن

ابو موسی زید راعی (حبیب بن سلیم)

ابراهیم ادهم (از خدمت حضرت امام محمد باقر مستفیض بوده)

ابوعلی شقیق بلخی (از بایزید بسطامی کسب فیض کرده)

« « « ابو تراب نخشی

ابی عمر اصطخری

ابو جعفر حذاء

ابو عبدالله خفیف شیرازی

شیخ حسین اکار ابو عبدالله باکویه ابو العباس نهاوندی

ابو اسحق شهریار کازرونی

اخى فرج زنجانی

خطیب عبدالکریم بن حسین

عمو وجیه الدین سهروردی

ابی الحسن علی بن محمد بصری

سراج الدین ابو الفتوح محمود صابونی

شیخ روزبهان کبیر

در اینجا لازمست که ملخص و منتخبی از قسمت اول کرسی نامه
 طریقه اویسی را که اثری منظوم از آقای کریم کسروی دانشمند
 و ادیب معاصر است (این مثنوی ابتدا از حضرت اویس قرن شده و تا عصر
 حاضر خاتمه یافته است.) و مربوط به اویس قرنی تاشیخ نجم الدین کبری
 است نقل کنیم.

کتاب را آغاز بدینگونه است.

هو الله العلی سرفصل عشق است چو ذاتش در حقیقت اصل عشق است
 نخستین نامه بر نام خداوند که هستی با عدم فرمود پیوند
 پس از بیان مقدمه توحیدی بسیار بدیع ناظم به نعت حضرت
 رسول اکرم ص پر داخته و گوید:

نخستین جلوه حق عقل کل بود که ذاتش از ازل نور سبیل بود
 اشارت زان بود زین وجه اکبر بصدر عالم امکان پیمبر
 و سپس بواقعه معراج اشاره شده و در مورد مولای متقیان حضرت
 علی علیه الصلوات و السلام چنین آمده است .

چو در معراج شد با ذات حق جفت

علی در عرش جان او سخن گفت

قدم چون زد قدم اندر بدایت

علی شد والی ملک ولایت

و پس از ذکر نکاتی چند از خصائص آن حضرت این بخش را
 بدینگونه خاتمه میدهد .

خداوندا بحق احمد و آل و حول حالنا فی احسن الحال

بعد در سبب تألیف کتاب سخن رانده و در خاتمه در مقام استغاثه گوید.

به جاه و حشمت این شهریاران به فر دولت شب زنده داران
 خداوندا مرا آنسان که دانی دلی روشن عطا کن از معانی
 که تا ز آنان سخن آغاز سازم در گنج معانی باز سازم
 از اینجا ببعاد اصل کتاب آغاز میشود و مؤلف مطلب را از اوئیس قرن
 آغاز میکند، و ما ملخص قسمتی را که مربوط به اوئیس تانجم الدین کبری
 است در اینجا نقل میکنیم .

اوئیس آن کاروانسالار تفرید فنای فی الله اندر ملک تجرید
 نخستین شاهباز قلعه لا فنا در بحر ذات حق سراپا
 بجنب عشق او فرمود احمد که از سوی یمن بوی حق آید
 نبی چون خرقه خود دادش از پیش ز فیض خرقه حق بود درویش
 هزاران کاروان دل جذب سیرش هزاران قبله دردی نوش دیرش
 فلک سرگشته برنجم وجودش قماش عشق مطلق تار و پودش
 کسی را ره بقرب حضرت اوست که مغزش سر برون آورده از پوست
 بجایان عاقبت تسلیم جان کرد سبک آهنگ ملک لامکان کرد
 پس از آن پیر مکتب خانه عشق کزو پرشد بحق پیمانه عشق
 حبیب راعی آن دانای کامل ترازوی طراز حق زباطل
 بصدر خانقاه عشق بنشست چو جوزا او حمایل بر کمر بست
 ز سلمان و اوئیس آن سالک پاک ز طور سینه اش سینا شد افلاک
 همه شرقتش تجلی گاه حق گشت وجودش غرق عشق ماسبق گشت
 چو بر سجاده تجرید بنشست بجز حق در بروی ماسوی بست
 جهان فرمانبر حکم روانش ملائک پاسبان آستانش
 ز امر حق پس از آن فخر عالم ولایت یافت ابراهیم ادهم

همه احکام او حکم الهی
 همای عرصه حق الیقینی
 زبان او زبان حق تعالی
 سپاهش ماهیان بحر و قلزم
 شقیق بلخیش چون فانی آمد
 زاسرار نهان آگاه گردید
 همه شد لوح محفوظ آن یگانه
 سبک دامن چو او برچید از خاک
 متوج شد بتاج خسروانی
 به عین فقر و درویشی زداور
 حدیث دلکشی گویم از آن پیر
 چنین فرمود آن پیر دل آگاه
 بلا و شومی من شد گناهش
 کیانند این خداوندان کیهان
 گنه از ما و آنان شرمسارند
 غرض چون رخت سوی لا مکان برد
 چو بر بالای او تشریف شاهی
 سرازاصطخرزد چون مهر از شرق
 بر آن در حق پرستان رونمودند
 چو لاهوتی شد آن استاد مطلق
 ابو جعفر امام اهل معنی
 نه تنها شبلیش گردیده مداح

به اسرار نهان واقف کماهی
 جهان از خرمش در خوشه چینی
 زرویش نور احمد در تجلی
 زامرش هفت قلزم در تلاطم
 امین دولت ربانی آمد
 بر اورنگ خلافت شاه گردید
 نبودش همطرازی در زمانه
 برآمد بو تراب نخشی پاك
 ثمر بر دولت رطب اللسانی
 بر او شد خرقه شاهی مقرر
 که عیناً نقل آمد از مزامیر
 مریدی در گنه افتد گر از راه
 کنم من توبه تا آرم براهش
 فلك از جودشان شرمنده بر جان
 خطا ما کرده اینان توبه کارند
 بدست بو عمر سجاده بسپرد
 طراز آمد ز خیاط الهی
 جهانی کرد روشن زان سنابرق
 به مفتاحش گره ازدل گشودند
 زحدا خاست در عالم انا الحق
 که در الفی الف پیموده دریا
 که مست او برآمد می زاقداح

چون آن شهبازاوج از عالم خاک
 خفیف از پرده بیرون شد چو خورشید
 سواد معرفت را اسم اعظم
 به خلوتخانه دل وحی منزل
 رواج اهل معنی سکه اوست
 چنو کی دیده چشم کس خطیری
 همه رندان ز جامش مستوی خویش
 نظر بر هر کسی تا آن ولی کرد
 برون تاهم چو گل از این چمن شد
 عزیز مصر جان شد شیخ اکار
 رخ اوقبله ارباب دل بود
 همه دریای معنی ذیل جودش
 فلك آئینه دار طلعت او
 نمی یابی چو او کامل عیاری
 چو او چشم جهان بین از جهان بست
 برآمد مرشد کل کازرونی
 چو در امر جهاد آن قطب عالم
 بمیدان مرکب دولت برانگیخت
 هزاران کس باو بیعت سپردند
 علم در راستی چون شد سپاهش
 به گرد روی آن شمع دلفروز
 چو او زد بر فراز عرش پرچم

به چالا کی روان شد سوی افلاك
 به نقش حق به چرخ عشق تابید
 بهر دردی طبیب عیسوی دم
 که شد بر تاج کرمانا مکمل
 چو بود آئینه دار طلعت دوست
 بزرگی عارفی شیخ کبیری
 همه در ملک هستی شاه و درویش
 دلش روشن زانوار علی کرد
 ز جام نیستی پیمان ز ن شد
 ز جان خرد و کلان اورا طلبکار
 که ماه نو ز محرابش خجل بود
 جهان عشق عکسی از وجودش
 جهانی ریزه خوار نعمت او
 به بیدای ازل چابک سواری
 بجایش شیخ ابواسحق بنشست
 به چرخ عشق و عرفان در فزونی
 بهمت گشت چون احمد مصمم
 سراز کفار چون برگ خزان ریخت
 که جان بیرون زدست نفس بردند
 پناه راستان شد خانقاهش
 همه پروانه لیکن آتش افروز
 بحکم حق رهید از بند عالم

سحر سر بر کشید از جیب هستی
 خطیب عبدالکریم آن بخت بیدار
 سپهر معرفت را ماه روشن
 بنای جان بحق آباد کرده
 به چشم حق پرستان قره العین
 بمستان حقیقت بوده ساقی
 چو آن سر حلقه رندان سرمست
 گره از کار بصری باز کردند
 علی بن محمد بوالحسن را
 چو او دیوانه عقل آفرینی
 دماغش وحی گیر از پاکی جان
 لب شکر فشان تا باز می کرد
 دم پاکش بهر دم چون مسیحا
 چو بروی خلعت باقی لقا دوخت
 سراج الدین که نامش بوالفتوح است
 زده بر چار عنصر چار تکبیر
 فلک در پای بوسی حجت او
 لوای واحد القهاری آن شه
 شد از قید تعین چونکه آزاد
 جهان روح شد روشن ز شطاح
 خود او خضر است تا بر تشنه کامی
 دلش از معرفت سیراب گردد

همایون شاهی از غیب هستی
 بخلوتخانه حق مهر اسرار
 صفای عشق را لوح مبین
 بکلی دل ز گل آزاد کرده
 ز جانش آشکارا سر کونین
 یکایک را چشانده جام باقی
 بر افشاند از سرمستی سرو دست
 مرا و را کشف هر راز کردند
 ز لا بردند تا وادی الا
 ندیده بحر دل در ثمینی
 درونش تابناک از فیض رحمان
 بهر حرفی دوصدا عجاز میکرد
 هزاران مرده میفرمود احیا
 سراج الدین زسوز عشق افروخت
 بکف مقتاحش از مصباح روح است
 به صدق و معرفت آن سرا کسیر
 که میزد نوبتی بر نوبت او
 چو زد بر طارم این هفت خرگه
 امانت را بشیخ روزبه داد
 ز راح روح او پر نشاء ارواح
 دهد از عین جود فقر جامی
 در این گلشن گلی شاداب گردد

بزرگو رهبرو ره بین و پیر است
 دل اهل ولا روشن ز نورش
 مقامش معبد بزم خرابات
 صباح عشق چون از می خم آراست
 فلک جارو کش میخانه او
 چو شد در باختر آن مهر رخشا
 جهان زد سکه شاهی بنامش
 چو کوس عشق بر بام فلک زد
 که در این ره چو من ثابت قدم کیست
 حریفان را منم امروز ساقی
 زمن هر ذره ای خورشید گردد
 منم در بحر هستی گوهر افشان
 منم شکر فروش از چشمه نوش
 جهان عشق را پر کار باشد
 که شیخ روز به شیخ کبیر است
 شد از انوار حق دل کوه طورش
 رواج مسجدش زهد و عبادات
 صلا ی الصبح از کوی او خاست
 همه سرمست از پیمانه او
 علم زد شیخ نجم الدین کبری
 بر آن در آسمان کمتر غلامش
 صلا بر آدم و خیل ملک زد
 که باشد ثابت از اصل قدم نیست
 به سیخوران دهم من جام باقی
 ز من هر دیده اصل دید گردد
 منم چرخ برین را مهر رخشان
 منم دیوانگان را جوهر هوش
 کمینه بنده اش عطار باشد



باتوجه به نمودارهای قبل و مثنوی مذکور ربط شیخ اجل نجم الدین
 کبری از نظر طرق تصوف با اساتیدش روشن میشود. چنانکه گفتیم
 شیخ نجم الدین در طول حیات معنوی خویش بسیاری از مشایخ را خدمت
 کرده و از اکثر آنان خرقه تبرک^۱ دریافت داشته است که در تذکره ها

۱- سابق بر این چنانکه معمول عرفا بود هر عارفی در زمان خود بخدمت
 برخی از اساتید میرسید و بعضاً از آنها خرقه تبرک دریافت میکرد اما خرقه
 اصل و طریقه را فقط از یکی از اساتیدش دریافت مینمود. مثلاً مشهور است که
 بقیه پاورقی در صفحه بعد

نامی از کلیه آنان بمیان نیامده است. از این چندتن که در کتاب مذکور افتاد مصاحبت شیخ نجم الدین باعمار یاسر و شیخ اسمعیل قسری و بابا فرج تبریزی و شیخ عموجیه الدین سهروردی بسیار کوتاه بوده و چنانکه خود فرموده استاد اصلی او در بدایت و نهایت (به فصل وقایع زندگانی مراجعه شود) شیخ روزبهان بقلی کبیر شیرازی است که در زمان خود یگانه رهنوردادی عرفان بود و هم اوست که شیخ نجم الدین را متمایل بعرفان کرد و پس از یک سیر عظیم ظاهری و باطنی، بکمال استادی کار باطنش را به نهایت آورد. از اینرو تنها عامل مهم در حیات معنوی نجم الدین کبری و ادامه طریقه اوست و مناسب است که شمه ای از شرح احوال شیخ روزبهان را در اینجا یاد آور شویم.

شیخ روزبهان

شمع جمع عارفان و پیرپیران زمان شیخ روزبهان از بزرگترین اساتید عرفان در عصر خویش بود و در جلالت قدرش همین بس که گوئیم عارف برجسته ای چون شیخ نجم الدین کبری را تربیت کرد. ابو نصر محمد بقلی فسوی شیرازی معروف بشیخ روزبهان بقلی،

بقیه پاورقی از صفحه قبل

شیخ رضی الدین علی لالا که از شاگردان برجسته نجم الدین کبری است تا قبل از رسیدن بحضور نجم الدین کبری صد و سی استاد را در اطراف و اکناف عالم خدمت کرده و از دست آنها خرقة تبرک پوشیده بود، اما خرقة اصل را از نجم الدین کبری دارد.

شیخ کبیر و شیخ شطاح^۱ بسال ۵۲۲ هجری قمری برابر با ماه ژوئیه سال ۱۲۰۹ میلادی در شهر فسا از توابع شیراز متولد شد و وفات حضرتش در اواخر ماه محرم سال ۶۰۶ هجری در شیراز رویداده است^۲. مزار شریفش در یکی از محلات شیراز است که امروز بنام در شیخ مشهور می باشد^۳. با توجه به سال ولادت و رحلت سنین عمر روز بهان ۸۴ سال است.

روز بهان اوان جوانی را در مولد خویش شیراز بکسب علوم مرسوم گذرانید و در همین سنین بود که بمطالعه دقیق قرآن پرداخت و این مهم را چنان تعقیب کرد که بگفته خود حافظ قرآن شد^۴.

در مراحل بعد قدم بوادی سلوک نهاد و بسیاری از اساتید را خدمت کرد. پس از چندی سیروسفر طولانی خود را آغاز کرد و به عراق و حجاز و شام و مکه (مدتی در آنجا معتکف بود) سفر کرد و سپس وارد مصر شد و مدتی طولانی (احتمالاً ۱۵ سال) در آنجا مقیم بود و بهمین مناسبت است

۱- شیخ بدین کنیه خویش در عہر العاشقین چنین اشاره میکند. حق مرا در کنف خود برد و جامه عبودیت از بر من کشید و لباس حریت در من پوشانید و گفت صبرت عاشقاً و اماً حراً شطاحاً (عہر العاشقین ص ۴).

نکته ای که در اینجا لازمست بدان اشاره شود تعداد کسانی است که نام روز بهان داشته اند و عبارتند از ۱- روز بهان مطران ۲- روز بهان بن طاهر عدوی ۳- روز بهان بن محمد خنجی ۴- روز بهان معروف به فرید ۵- شهاب الدین روز بهان.

۲- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۲۹ و ۲۸۴ - سفینه الاولیاء ص ۱۷۶ - مجله دانشکده ادبیات شیراز ج ۱ ش ۱ ص ۲۰- ۴۴

۳- عہر العاشقین صفحه ۱۶ مقدمه - نزهة القلوب قسمت مقابیر شیراز المقالة الثانیة ص ۱۱۶ - آثار المعجم ج ۲ ص ۴۶۱ و ۴۶۲

۴- تحفة العرفان ورق ۱۱۱ الف .

که برخی ایشان را روز بهان مصری خوانده‌اند شیخ روزبهان خرقه اصل رادرطریقت (طریقت اویسی) از دست استاد خویش سراج‌الدین ابوالفتوح محمودبن احمدبن محمود صابونی پوشیده‌است.^۱ روزبهان درطی مراحل سلوک ازمشایخ دیگری هم کسب فیض کرده که عبارتند از^۲.

۱- شیخ جمال‌الدین بن خلیل فسائی

۲- شیخ جاگیر کردی

۳- عموجیه‌الدین سهروردی

۴- شیخ ابوبکر بن عمر بن محمد معروف به برکه

۵- ابونجیب عبدالقاهر سهروردی

درباره عظمت معنوی شیخ روزبهان و بهره‌مندی او از استادش سراج‌الدین محمود درمثنوی مزامیرحق و گلزارامید اثر بی نظیر عارف بحقایق حضرت صادق عتقا چنین آمده‌است^۳.

شیخ بقلی اوستاد بی همال	گوهر افصال در بحر کمال
خضر راه عارفان حق پرست	نقطه اکمال عشاق الست
نجم کبری در فضای لامکان	از شعاع جذبه عشقش بجان

۱- مولف شد الازار گوید. خرقه اوازشیخ مرشد کازرونی بوده و در ۵۶۲ درگذشت، نقل از ص ۲۹۹ شد الازار- تذکره حسینی ص ۱۲۷- ریاض العارفین ص ۱۲۸- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۸۴- شیراز نامه ص ۱۱۰ و ۱۱۳- عبهر العاشقین ص ۵۰ مقدمه.

۲- عبهر العاشقین ص ۲۱ و ۲۲ مقدمه- شد الازار ص ۲۴۴ و ۲۴۷-

تذکره روز روشن ص ۲۶۲

۳- مزامیرحق و گلزار امید ص ۷۹

از سراج الدین محمود خطیب یافت خرقة فقرو از شیخ نجیب
قدوه اوتاد و ابدال است او آفتاب چرخ اقبال است او
..... الخ

نظر به عظمت معنوی اوست که فخر الدین ابراهیم عراقی فرماید^۱.
پیر شیراز شیخ روزبهان آن بصدق و صفا فرید جهان
چون بایوان عاشقی برشد روزبه بود و روزبه ترشد
از زمره ارادتمندانش بجز شیخ نجم الدین کبری^۲ میتوان افراد
زیر را نامبرد^۳.

- ۱- قاضی سراج الدین فانی
- ۲- ابوالحسن علی بن عبدالله گردویه
- ۳- شرف الدین محمد بن اسحق حسینی
- ۴- شمس الدین، ترک
- ۵- معین الدین ابو ذرا بن الجنید
- ۶- شیخ الشیوخ عزالدین مودود
- ۷- زاهد ابوالقاسم جابری
- ۸- قطب الدین مبارک کمهری
- ۹- شمس الدین محمد بن شیخ صفی الدین ابومحمد
- ۱۰- شیخ جمال الدین ساوجی

- ۱- دیوان عراقی ص ۳۱۶
- ۲- به فصل وقایع زندگانی رجوع شود.
- ۳- شیراز نامه ص ۱۱۶ و ۱۱۷- شد الا زار ص ۶۷ و ۶۸- سفینه الاولیاء
ص ۱۰۴ - تحفة العرفان ورق ۱۲۴ ب تا ۱۳۰- تذکره حسینی ص ۱۲۸- مجالس
المومنین ص ۲۷۷

۱۱- فقیه صائن الدین حسین بن محمد بن سلمان

۱۲- شیخ علی سراج

۱۳- شیخ ابوبکر بن طاهر حافظ

۱۴- شیخ رضی الدین علی لالا

۱۵- شیخ صدرالدین

۱۶- بهاء الدین اسعد یزدی

۱۷- شیخ ابوالقاسم جاری

۱۸- شیخ حسن فسوی

یکی از شاگردان شیخ روزبهان شیخ ابوالحسن گردویه^۱ که خود در مراتب سلوک صاحب منزلت عظیمی است نقل کرده است که :
در ملاقات های نخستین با روزبهان هنگامیکه به عظمت معنوی حضرتش چندان وقوف نداشتم روزی از خاطر مگذشت که من در علم و حال از وی زیاده ام شیخ روزبهان بر این اندیشه واقف گشته و فرمود :
ای ابوالحسن این خاطر را از خود نفی کن که امروز هیچکس با روزبهان مقابل نیست و او یگانه زمان خود است .

نیز مشهور است که شیخ اشعاری در این زمینه انشاد فرمود که
دو بیت زیر را بعنوان شاهد در اینجا میآوریم .^۲

در این زمانه منم قائد صراط الله ز حد خاور و تا آستانه اقصی
روندگان معارف کجا مرا بینند که هست منزل و جایم بماورای وری

۱- ابوالحسن گردویه از اهالی شیراز بوده و وفاتش در سال ۶۰۶ هجری رویداده .

۲- شدالازار ص ۲۴۶ - نفحات الانس ص ۲۵۶

قسمتی از این واقعه در مثنوی مزامیر حق و گلزار امید چنین آمده است.^۱
 شیخ گردویه فقیر کامیاب که جهان معرفت زویافت آب
 گفت روزی در حضور آن مهین نفس خود بین بر گرفتم آستین
 که تواز قطب زمان بقلی بحال ای حسن افزوتتری بی قیل و قال
 اندرین بودم که پیر رازدان گفت بامن کای حسن این باز دان
 کاندرین دور زمان چون روزبه نیست صاحب دولتی دعوی بنه
 پیش ارباب نظر ای خواجه تاش جمله اسرار نهان فاش است فاش
 همچنان مرآت پاکند اولیا کم سوی پاکان بنا پاکی در آ
 نکته بسیار جالبی که ذکرش در این مقام ضروری میباشد ارتباط
 خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی با طریقه روزبهان است .

سودی در شرح دیوان حافظ در تاویل این غزل خواجه^۲
 سالها دفتر ما در گرو صهبا بود
 رونق میکده از درس و دعای ما بود
 نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان
 هر چه کردیم بچشم کرمش زیبا بود
 پیر گلرنگ من اندر حق اِرزق پوشان
 رخصت خبث نداد ار نه حکایتها بود
 دفتر دانش ما جمله بشوئید بمی
 که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود
 از بتان آن طلب ارحسن شناسی ایدل
 کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود

۱- مزامیر حق و گلزار امید ص ۷۹

۲- دیوان حافظ ص ۱۰۷

دل چوپر گار بهر سو دورانی میکرد
 واندر آن دایره سر گشته پابر جا بود
 مطرب از درد محبت غزلی میپرداخت
 که حکیمان جهان را مرثه خون پالا بود
 میشکفتم ز طرب زانکه چو گل بر لب جو
 بر سرم سایه آن سرو سهی بالا بود
 قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد
 کاین معامل بهمه عیب نهان بینا بود
 چنین گفته است .

« در مناقب خواجه نوشته اند که نسبت خرقة خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی به پیر ارشاد و بیعت او شیخ محمود عطار شیرازیست که به پیر گلرنگ مشهور است و او مرید عبدالسلام است و او مرید شیخ فخر الدین احمد ولد شیخ روزبهان بقلی و او خرقة از پدر خود شیخ شطاح دارد ^۱ »

۱- باین مناسبت در اکثر تذکرها و همچنین بین محققین طریقه شمس الدین محمد حافظ شیرازی به او یس و او یسیان معروف است . اینکه بعضی حافظ را مرید یا مصاحب امیر نور الدین نعمه الله کرمانی دانسته اند اشتباهی است فاحش زیرا چنانکه از آثار موجود از این دو تن و نظر مورخین بر میآید بین خواجه و امیر نعمت الله کرمانی اختلاف نظر هم موجود بوده است . همچنانکه از این دو عزل که اولی از امیر نعمت الله کرمانی و دومی از خواجه شیراز است این نکته بخوبی مشهود میگردد .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مشهور است که شیخ روزبهان قریب به شصت جلد تالیف داشته

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم	صددرد را بگوشه چشمی دوا کنیم
درحبس صورتیم چنین شاد و خرمیم	بنگر که در سراچه معنی چها کنیم
رندان لاابالی و مستان سرخوشیم	هشیار را به مجلس خود کی رها کنیم
موج محیط گوهر دریای عزتیم	ماملیل دل به آب و گل آخر چرا کنیم
دردیده روی ساقی و بردست جام می	باری بگو که گوش بعاقل چرا کنیم
مارانفس چو ازدم عشق است لاجرم	بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم

از خود برآ و در صف اصحاب ما خرام

تاسیدانه روی دلت با خدا کنیم

خواجه در مقام تعریض فرماید .

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند	آیا بود که گوشه چشمی بما کنند ؟
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی	باشد که از خزانه غیبم دوا کنند
معشوق چون حجاب زرخ در نمی کشد	هر کس حکایتی بتصور چرا کنند
چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست	آن به که کار خود بمعنایت رها کنند
بی معرفت مباش که در من مزید عشق	اهل نظر معامله با آشنا کنند
حالی درون پرده بسی فتنه میرود	تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند
گرسنگ از این حدیث بنالد عجب مدار	صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند
می خور که صد گناه از اغیار در حجاب	بهرتر ز طاعتی که بروی ریا کنند
پیراهنی که آید از آن بوی یوسفم	ترسم برادران غیورش قبا کنند
بگذر بکوی میکده تا زمره حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
پنهان ز حاسدان بخودم خوان که منعمان	خیر نهان برای رضای خدا کنند

حافظ دوام وصل میسر نمیشود

شاهان کم التفات بحال گدا کنند

است ، اما آنچه مولف تحفة العرفان نام میبرد بیش از ۲۷ جلد نیست^۱.
کتاب و رسائل موجود از او درباره مسائل مختلفی مانند شرح
احادیث، تفسیر و تاویل، فقه و اصول و بالاخره تصوف است ، که عبارتند از:

- ۱- لطائف البیان فی تفسیر القرآن
- ۲- عرائس البیان فی حقائق القرآن
- ۲- مکنون الحدیث
- ۴- حقائق الاخبار
- ۵- کتاب الموشح فی المذاهب الاربعه
- ۶- کتاب العقائد
- ۷- کتاب الارشاد
- ۸- کتاب المناهج
- ۹- مشرب الارواح
- ۱۰- منطق الاسرار ببيان الانوار
- ۱۱- شرح الشطحیات
- ۱۲- لوا مع التوحید
- ۱۳- مسالك التوحید
- ۱۴- كشف الاسرار ومكاشفات الانوار
- ۱۵- شرح الحجب والاستار فی مقامات اهل الانوار یا کتاب الاغانة
- ۱۶- سیر الارواح

۱- صفحه ۶۴ الی ۷۷ مقدمه کتاب عبر العاشقین بنقل از ورق ۱۴ ب

الی ۱۵ الف تحفة العرفان - چنته ص ۲۱۱ و ۲۵۱ - شیراز نامه ص ۱۱۰ و ۱۱۳ -

آثار عجم ج ۲ ص ۴۶۱ و ۴۶۲

- ۱۷ - کتاب العرفان فی خلق الانسان
 ۱۸ - رساله الانس فی روح القدس
 ۱۹ - غلطات السالکین
 ۲۰ - سلوة العاشقین
 ۲۱ - تحفة المحبین
 ۲۲ - عبهر العاشقین
 ۲۳ - سلوة القلوب
 ۲۴ - دیوان المعارف
 ۲۵ - صفوة شارب العشق
 ۲۶ - منهج السالکین
 ۲۷ - مقایس السماع
 ابیاتی پرشور و حال از روز بهان بر اوراق تذکره ها ثبت است.^۱



رخ معشوق خواهی جان بر افشان
 غبار هستی از دامن بر افشان
 سر و سامان نگنجد در ره عشق
 قلم برکش سر و سامان بر افشان



۱- مجموعه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره های ۳۰۰۸ و ۲۴۴۶ - چننه ص ۸۰ و ۴۹ و ۲۴ - مزامیر حق ص ۶۸ - ریاض العارفین ص ۱۲۸ - عبهر العاشقین ص ۸۱ - تحفة العرفان ورق ۱۰۹ ب تا ۱۱۰ ب - کشکول شیخ بهائی ج ۱ ص ۱۳۵ - خیابان عرفان ص ۵۱ و ۱۰۶ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۶

دل داغ تو دارد ار نه بفروختمی در دیده توئی اگر نه بردوختمی
جان منزل تست ورنه روزی صدار در پیش تو چون سپند بر سوختمی



تا چند سخن تراشی ورنده زنی تا کی بهدف تیر پراکنده زنی
گریک سبق از علم خموشی دانی بسیار بدین گفت و شنو خند زنی



زنهار در آن کوش که باشی بیوست
مقبول کسان گرت بر آید از دست
مگذار که افتی از نظر مردان را
هر چیز که از طاق دل افتاد شکست



ای تازه جوان بشنوا ز این پیر کهن یک نکته که هست مایه مغز سخن
یاری که در او معرفتی نیست مگیر کاریکه در او متفعتی نیست مکن



اگر تانیمه شب آهی بر آرم دماغ چرخ پر سودا بسوزم
بسوزم عالم ار کارم نسازی چه فرمائی بسازم یا بسوزم



هر چه ندیدست دو چشم زمان و آنچه که نشنیده دو گوش زمین
در گل ما رنگ نموده است آن خیز و بیا در گل ما آن ببین



گرتاب بر آن زلف نگون اندازی زهاد ز صومعه برون اندازی
ورعکس جمال خود بروم اندازی بتها بسجود سر نگون اندازی

بیا تا دست از این عالم بداریم
 بیا تا بند گردون بگسلانیم
 بیا تا بردباری پیشه گیریم
 بیا تا ازدل و جان در غم یار
 بیا تا در بساط حسن جانان
 بیا تا در بلا و امتحانش
 بیا تا هر دو عالم پیش عشقش
 بیا تا در مـرادش بیمرادی
 بیا تا پیش امرش همچو مردان
 شراب الفت دردش کشیدیم
 بدارالضرب عشق او چو اکسیر
 چو دل غارت شد اندر شوق عشقش
 در آن مجلس که گوهرها فشاند
 بیا تا در ره آورد و صالحش
 شاهنگ فلک خودنیک داند
 همه مرغان عالم نو بر آیند
 در این مهدان سفلی گاه ناورد
 در اقلیم معارف مر کب عشق
 در آن مجلس که مردان وصالند
 ز منطقهای کون و آفرینش
 چو طوفان وحدتم سیلاب راند

بیا تا پای دل از گل بر آریم
 بیا تا کار دنیاها بر آریم
 بیا تا تخم نیکوئی بکاریم
 چو ابر نو بهاری خون بباریم
 ز هر چ آن کمتر است خود را کم آریم
 چو شیران شکاری پای داریم
 بعشق اندر کم از ذره شماریم
 گزینیم و بهانه در نیاریم
 سر اندازی کنیم و سر نخاریم
 دم اندردم هنوز اندر خماریم
 عیار هر عیاری را عیاریم
 بیا تا در غمانش جان سپاریم
 بیا تا ما دل پر غـم بباریم
 برای نورهی جان نو آریم
 که ما هر شب بلبل اندر نهاریم
 بدان ای جان که ما مرغان یاریم
 بمر کبـای ربانی سواریم
 بگرد نقطه وحدت مداریم
 و رای دست مجلس از کباریم
 در آن میدان چو بینی بر کناریم
 در آن طوفان وحدت پایداریم

نگارستان مستان ازل را چوبینی از نگارستان نگاریم



غزل

یوسف مصری که دست از عشق تو بریده اند

شاهد عصری که عشقت را بجان بخریده اند

نرگس رعنات جانا در بساطین قدم

شاهدان ذوالجلالی در ازل ورزیده اند

چون رخ زیبای تو دیدند عشاق جهان

از برای وصلت از هر دو جهان بریده اند

عاشقان خورشید عزت در رخ تو یافتند

الحق آن خورشید در روی تو شاهد دیده اند

مفلسان دهر پیمای از برای روی تو

هر زمان دریای خون از دیده ها بیمیده اند

سالکان انس و خلوت در مجالسهای وصل

از فراق رویت ای جان دم بدم بر سیده اند

بالغان عقل در بازار اسرار بقا

از کمال شوق رویت همچو من شوریده اند

صد هزاران خلعت حسن و جلال از وصف او

هر زمان از دست رضوان ازل پوشیده اند



روش معنوی و مکتب نجم الدین کبری در تصوف

طرقی که باو می پیوند و خرقه و طریقه اصل شیخ در تصوف

حضرت شیخ نجم الدین کبری در طول حیات معنویش چنانکه معمول سالکین الی الله است بخدمت عرفا و مشایخ حقیقی و موجه زمان خود قیام و از آنها درک فیض کرده است و چنانکه گفته شد استاد وی در طریقه او یسی شیخ روزبهان و در معروفی عمار یاسر و در کمیلی شیخ اسمعیل قصری و نیز در او یسی از توجهات ظاهری و باطنی عمو و جیه الدین سهروردی مستفیض بوده است .

بحکم استنادات تاریخی نتیجه اینست که کلیه مکاتب تصوف در آن زمان بحضرت او پیوسته است و در حقیقت شیخ را باید پدر سلاسل فقر بنامیم .^۱

عارف کامل سید محمد نور بخش (اویسی) در کتاب شجرة الاولیاء ضمن بیان احوال شیخ نجم الدین کبری چنین آورده است .^۲

۱ - انوار قلوب سالکین و حقایق المناقب ص ۲۲ مقدمه - مجالس

المومنین ۲۷۶ - ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۲ - تذکره طلعت ص ۱۵۰ -

الخرقه ص ۵۷ - تذکره عرفا ص ۱۰۹

۲ - بنقل از تذکره سیر خرقه ص ۳۰ - سید محمد نور بخش از عمده عرفای

کاملین اویسی است که در قرن هشتم میزیسته و مرقدش در قریه سولقان واقع «در شمال تهران» و به در سید معروف است .

«ان الشيخ نجم الدين الخيوقى قدس سره صاحب عمار بن ياسر و
 وروزبهان الفارسى الكبير المتوطن بمصر و احمد الموصلى والقاضى
 الامام بن العصر وكان يقول . اخذت علم الطريقه عن روزبهان والعشق
 عن القاضى الامام بن العصر الدمشقى و علم الخلوة والعزلة عن عمار بن
 ياسر والخرقه عن اسمعيل القصرى وكان اكمل العلماء المرشدين فى زمانه
 واعلم العلماء بين اقرانه و هو صاحب الاحوال الرفيعه والمقامات
 والمكاشفات والمشاهدات وتجليات الذات والصفات واليرفى الملكوت
 والطير فى الجبروت وانفساً فى الله فى عالم اللاهوت و مشرب التوحيد
 والحقايق والتصرف فى الاطوار القلبية وايصال الافياض الغيبية الى
 المسترشدين فتشعب من ذيل ولايته كثير من الاولياء واهل الارشاد وهو
 مجتهد فى علوم الظاهرة والباطنة وله فى الارشاد وتربية السالكين شأن
 شخيص وقد فى الشريعة والحقيقة كتباً كثير قتل غازياً قى سنة ثمان وعشر
 وستمائه وولادته سنة واربعين وخمسمائه .

(ترجمه) . شيخ نجم الدين كبرى خيوه نى باعمار بن ياسر وشيخ
 كبير روزبهان فارسى ساكن مصر و احمد موصلى وقاضى امام بن العصر
 صحبت داشته است وچنانكه خود ميگفت :

علم طريقته را از روزبهان وعشق را از قاضى امام بن العصر دمشقى
 و علم خلوت و عزلت را از شيخ عمار ياسر و خرقه (يعنى خرقه تبرك
 كه معمول مشايخ بوده) را از شيخ اسمعيل قصرى گرفتم . شيخ نجم الدين
 در عصر خود ميان همگان برترين علماء بوده و صاحب حالات عالى
 و مكاشفات و مشاهدات و تجليات صفات و ذات و سير در ملكوت و طير در
 جبروت بوده است ، و در توحيد و حقايق و تصرف در اطوار قلبية و فيض

بخشیدن بمریدان سرآمد اقران بوده، چنانکه بسیاری از اولیاء حقّه و مرشدان از آستان ولایت برهان او مستقیض گشته اند. حضرتش در علوم ظاهر و باطن مجتهد مسلم بوده و در ارشاد سالکین و مکتب تعلیم شأنی خاص حائز است شیخ را در شریعت و طریقت تصنیفات بسیاری است و در سال ۵۴۰ هجری ولادت یافته و بسال ۶۱۸ در نبرد بامغیرلان^۱ بشهادت رسید.

در کتاب الخرقه (که حاوی شرح احوال بسیاری از عرفاء برجسته است) ضمن شرح حال مختصری که از شیخ نجم الدین کبری آمده است چنین نگاشته شده.^۱

« و شیخ کامل نجم الملة والدین نجم الدین الکبری الخیوقی الخوارزمی به خدمت جمعی از اعظم عرفای حقّه رسیده و با آنان صحبت داشته و خرقه اصل و طریقه را از اعلم العلماء والعرفاء العالم جناب شیخ روزبهان کبیر بقلی کازرونی الاصل اخذ کرده است.»

و نیز مولانا حضرت شاه مقصود صادق عنقا در مثنوی مزامیر حق و گلزار امید فرموده:^۳

بود نجم الدین کبری ای فقی قطب عالم اوستاد اولیا
کس نیامد همچو او در روزگار عارفی چالاک اندر عشق یار

۱- باستاند گفته سید محمد نور بخش که خود خلیفه و صاحب طریقه اویسی است و گفتارش متخذ از قول شیخ نجم الدین کبری است طریقه نجم الدین در تصوف طریقه اویسی است. شرح مقامات سید العرفاء سید محمد نور بخش اویسی منظم باشواهد و اشارات زندگی او در کتابی دیگر بوسیله نگارنده تدوین و تنظیم شده است.

۲- الخرقه ص ۵۶

۳- مزامیر حق و گلزار امید ص ۸۹

در همه دیر مغان پیری چو او سالک و صوفی و صافی دل مجو
شادی روح عزیزان ساغرش شمع جانها پر فروغ از آدرش
دیگران لباند و او لب لباب دیگران ماهند و او چون آفتاب
صحبت پیران بسی دریافته روزبه را واندر آخر یافته^۱
تا اویش رشته ارشاد وصل خود طریق وصلش ازهرسو باصل
الخ

و این بیت که :

شیخ بقلی بود او را خرقه پوش جان نجم الدین از او شد پرز جوش
و این بیت .

شیخ نجم الدین کبری ای رفیق هست ز اقطاب او یسی در طریق
همچنین ضمن بیان احوال شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی
که از شاگردان ارزنده شیخ نجم الدین کبری است^۲ ، در مورد رابطه
نجم الدین کبری و روزبهان ضمن توجیه کامل ملاقاتهای آنان
چنین آمده است .^۳

کاشف اسرار هستی بی حجاب واقف انوار دل شیخ شهاب
شیخ نجم الدین کبری پیر اوست مستیش از جذبه پی گیر اوست
شیخ بقلی بود او را خرقه پوش جان نجم الدین از او شد پرز جوش
صحبت عمار و قصری یافته لیک زان اقطاب رو بر تافته
رفت یوسف وار تا مصر آن عزیز روزبه را پیر کنعان یافت نیز

۱- مراد از روزبه همان شیخ روزبهان شیرازی کبیر است .

۲- شطری از ارادت سهروردی به نجم الدین کبری و کسب اجازتش از او در کتاب فوائدالنفاد خواجه حسن دهلوی آمده است .

۳- مزامیر حق و گلزار امید ص ۲۶-۲۷

کیمیاکار آن فرید روزگار
 ز اولیا بسیار کس را دید او
 شیخ نجم‌الدین کبری ای رفیق
 و آنچه مسطور است در برخی سیر
 فرقه بازیها که بینی این زمان
 جنگشان در خود فروشیا همه
 داعیان فقر این مشتی غوی
 اولیا مـرآت پاک اللهمند
 تا برون افتد مگر از پرده راز
 سهروردی خویش هم فرموده است
 کرد تلخیصش بشمسی خوش عیار^۱
 تا که شد آئینه تجرید هــو
 هست ز اقطاب اویسی در طریق
 نیست جز نغض غرض پا تا بسر
 جنگ دنیا دان و ننگ آب و نان
 ننگشان این خامجوشیا همه
 اولیا بر رسم سابق منزوی
 دور از این قوم ضریر گهرهند
 از شهاب‌الدین سخن گوئیم باز
 که مرید نجم کبری بوده است
 الخ

با توجه به مستندات مذکور طریقه اصل شیخ نجم‌الدین کبری در تصوف طریقه اویسی است که از طریق دو کس از پیران اویسی یعنی شیخ عمو وجیه‌الدین سهروردی و شیخ روزبهان باو منتقل شده است . برخی از تذکرها که در این یکی دو قرن اخیر منتشر شده نجم‌الدین و طریقه ایشانرا با حذف همه خصوصیات بشیخ عمار یاسر یادگران نسبت داده‌اند . با توجه به مآخذ معتبر موجود که مربوط به قرون پیش بوده و در رساله منعکس است ناوارد بودن نوشته‌های بعضی از این مولفین مسئله‌ایست محقق و محتاج به ذکر توضیح نیست .

۱- این بیت و چند بیت بعد از آن، اشاره بجمله‌ایست که شیخ روزبهان در پیغامی که برای عمار یاسر فرستاد اظهار داشت (هر چه مسداری میفرست تازر خالص گردانم)

با مراجعه‌ای مجمل به شرح احوال نجم‌الدین وطی مراحل سلوکش و خلاصه آغاز و انجام و اتمام کار وی در عرفان سلوک صحیح او را میتوان بخوبی دریافت .

چنانکه گفته‌اند و گفته‌شد نجم‌الدین در بدایت امر بشیخ روزبهان مراجعه کرده و مدتی را در خدمت او باخذ تعلیمات عرفانی سپری میکند ، در این هنگام بود که او بعالم عرفان قدم گذارد و بعد از چندی در کار باطن پیشرفتهای بسیار حاصل کرد و مورد نهایت علاقه روزبهان واقع شد تا آنجا که افتخار دامادی شیخ روزبهان را که بطور تحقیق در آن زمان در مقام شامخ معرفت و مکتب آن مشارالیه خاص و عام بود نائل آمد و هم بدستور او بود که بسیر آفاق و انفس در اقطار عالم و عوالم پر داخ و بدخمت اکثر مشایخ معروف منجمله شیخ اسمعیل قسری و عمار و بابا فرج و بسیاری دیگر رسید .

شیخ نجم‌الدین بمناسبت اینکه دانش وافر داشت و به علوم باطن نیز واقف بود و مکتب و محضر شیخ روزبهان را نیز دیده بود بدخمت مشایخی دیگر چون عمار و قسری نتوانست پای بندشده و آرامش و کمالی را که طالب بود دریافت کند، و آخر الامر چنانکه عمار فرموده چون نتوانست این هستی را بکل از سر نجم‌الدین کبری بیرون آورد او را با استاد اولش رجوع داد . همچنین با توجه بواقعهای که پس از برخورد مجدد بسا روزبهان برای نجم‌الدین رخ داد، اینکه نجم‌الدین در عالم باطن دریافت کرد که شخصی بالای پشته در مقام اعراف نشسته و اوست که تعیین می کند چه کسی نجات یافته است و در حقیقت رستگاری رستگاران بدست شیخ روزبهانست و نجم‌الدین نیز چنانکه خود فرمود ا کمال معنویش بدست او بود بدین

اشارات مقام استاد اجل شیخ روزبهان و طریق وصول شیخ نجم الدین کبری لایح می آید، و این حقیقت را از کلام شیخ روز بهان و پیامش بعمار که فرموده هر چند مس داری می فرست تا زر خالص گردانم میتوان دریافت. و نیز تطبیق واقعه ای باطنی که برای نجم الدین در بر خورد با استادش روزبهان رخ داد با آشنائی شیخ رضی الدین علی لالا (که از این واقعه در فصل شرح احوال رضی الدین علی لالا سخن خواهد رفت) باشیخ نجم الدین کبری، و در نظر گرفتن اینکه در این طریقه پس از نجم الدین کبری رضی الدین علی لالا صاحب خرقة و مشارالیه بوده است، و توجه داشتن باین نکته مشهور که در طریقه او یسی دریافتهای باطنی و شناخت استاد و اصولا ارتباط بین پیر و شاگرد امری باطنی است، همچنین در نظر گرفتن این مسئله که شیخ نجم الدین کبری پس از تکمیل کارش بدستور شیخ روزبهان مأمور ارشاد خلق بخوارزم شد و در این موقع روزبهان بوی فرمود (بخوارزم رو و طریقه مارا در آنجا منتشر کن)، و با ملاحظه متن فرموده سید محمد نور بخش که در چند صفحه قبل مذکور شد و توجه دقیق و محققانه به کلیه مآخذ معتبری که امروز موجود است و بعضاً در حاشیه بآنها اشاره شد. تحقیقاً باید گفت که این اظهار نظر برخی از تذکره نویسان غیر موجه اخیر که محتمل است بعلم بعضی اشتباهات تاریخی و عدم توجه به مآخذ صحیح رخ داده باشد غیر واقع است و بهمین دلیل نویسندگان اینگونه تذکره ها ناچار شده اند اشتباهات دیگری را مرتکب شوند که مغایر با اصل تاریخ نویسی باشد. طریقه شیخ نجم الدین کبری بمناسبت تحولاتی که شخص او در عقاید و آراء این مکتب بوجود آورد از آن عصر بعد مکتب او یسیه خفیه کبرویه

نامیددش . چون در این کتاب سخن از طریقت اویسی رفت و مکرر از او یس قرن، بانی این مکتب یاد شد جای آن دارد که لختی با خصوصیات معنوی این مرد عجیب تماس حاصل کرده و با بحث مختصری بتوانیم اطلاعاتی در مورد این شخصیت بدست دهیم و مطالعه و تحقیق جامع در شرح احوال او یس را در اثر دیگری که نگارنده در دست انجام دارد دنبال کنیم .

اویس قرنی

آفتاب پنهانی واقف با سرار نهانی هم نفس رحمانی او یس قرنی یگانه پیشرو و بانی مکتب تصوف اسلامی است که ارتباطی مستقیم و باطنی با حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (ص) پیامبر بزرگ اسلام و مرکز دایره ولایت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب دارد و منشاء و مصدر آثار بسیار نادر الوجودی در مکتب عرفان بوده است ، بطوریکه پرتو انوار وجود مقدسش تا امروز که در حدود ۱۴ قرن از آن زمان میگذرد در عالم تصوف اسلامی که مکتب حقیقی انسانیت بوده و هدفش سوق بنی نوع انسان بسوی کمال واقعی است با نیروی شگرفی تجلی میکند. حضرت او یس بن عامر بن جزء بن مالک بن عمرو بن مسعده بن عصوان بن قرن بن ردمان بن ناجیه بن مراد المرادی القرنی معروف به او یس قرنی مرشد و پیر مکتب تصوف اویسی در نجد پای بعصره امکان نهادند و تا آخر زندگانی خود یعنی سال ۳۷ هجری قمری در یمن ساکن و سرانجام در همان سال در رکاب حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین

شربت شهادت نوشید^۱ .

کالد آن یگانه عارف کامل مکمل را دردمشق بخاک سپردند و مدفن حضرتش تا بحال زیارتگاه خاص و عام بوده و مورد نهایت احترام است^۲ از حالات و صفات و خصوصیات و سایر امور مربوط بزندگی او پس در اینجا نمیتوان سخنی بمیان آورد^۳ و فقط بذکر چند نکته که یادآور عظمت مقام ایشان میباشد باختصار مبادرت میگردد .

در باب وارستگی و ارجمندی و قدر او در عالم اسلام همین بس که حضرت رسول اکرم (ص) مقرر فرمودند مرقع خویش را که خرقه ارشاد و هدایت بود بنزد او پس ببرند تا او پس و او پس مشربان راهی را طی کنند که میکنند .

در باره پیوستگی و رابطه او پس با حضرت رسول اکرم (ص) تا کنون اکثر مورخین و تذکره نویسان مطالب بسیار نقل کرده اند که هر کدام ترجمان برخی از حالات آن حضرت است . و اگر محققانه این سخنان را مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم منزلت حضرت او در عالم اسلام مشهود میگردد و علاوه بر این جنبه های باطنی دین اسلام و نحوه

۱- مولف کشف المحجوب در ضمن بحث از حالات و صفات او پس قرن پنجم فرماید (ص ۱۰۱ کشف المحجوب). و بحرب امیر المؤمنین علی علیه السلام کرم الله وجهه پیامد و بر موافقت علی با اعدای وی حرب میکرد تا روز حرب صفین شهادت یافت عاش حمیدا و مات سعیدا . کنز الفقراء نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۲۱۷۰ - اسد الغابه ج ۱ ص ۱۵۱ - سفینه الاولیاء ص ۳۱ و ۳۰ - تاریخ حبیب السیر ج ۱ ص ۵۵۶ - ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۱۹۲ - هفت اقلیم ص ۱۹-۲۲ - خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۱۲۰ -

۲- سفرنامه ابن بطوطه صفحه ۸۷ مزارات دمشق

۳- به کتاب او پس و مکتب عرفان در اسلام رجوع شود . تألیف نگارنده

ارتباطات معنوی که حواس ظاهر را در آنها محل دخالت نیست روشن میسازد، عارف روشن ضمیر شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری که از تربیت یافتگان این مکتب بوده در اثر آموزنده خود تذکرة الاولیاء میفرماید: ^۱

« خواجه انبیاء علیهم السلام گفت که درامت من مردی است که بعد موی گوسفندان ربیعہ و مضر او را در قیامت شفاعت خواهد بود و چنین گویند که در عرب هیچ قبیلہ را چندان گوسفند نبود که این دو قبیلہ را، صحابہ گفتند این که باشد؟ فرمود عبد من عبید اللہ (بنده ای از بندگان خدای) ، گفتند ما همه بندگان خدائیم نامش چیست؟ فرمود اویس ، گفتند او کجا بود؟ فرمود بقرن گفتند او ترادیده است ، گفت بظاہر ندیده است گفتند عجب چنین عاشق تو و او بخدمت تو نشناخته است ؟ گفت این بدو سبب است یکی از غلبہ حال و دوم از تعظیم شریعت من که پیرمادری دارد عاجزہ است ایمان آورده بچشم بخلل و بدست و پای سست شدہ است . بروز اویس اشتروانی کند و مزد آن بر نفقات خود و مادر خود خرج کند، گفتند ما او را بینیم صدیق را گفت تو او را در عهد خود نبینی اما فاروق و مرتضی را گفت رضی اللہ عنہم که شما او را ببینید و وی مردی شعرا نیست و برپهلوی چپ وی و کف دست راست وی چندانکہ یکدم سفید است و آن نہ سفیدی برص است چون او را دریا ببید از من سلامش رسانید و بگوئید تا امت مرا دعا گوید . ^۲ »

در اشاره بهمین قدرت شفاعت ایشانست کہ شمع جمع عارفان شیخ

۱- تذکرة الاولیاء ص ۱۳

۲- کشف المحجوب ص ۱۰۰ - سفینة الاولیاء ص ۳۱ - اسد الغابہ ج

ص ۱۰۱ - حلیۃ الاولیاء ج ۲ ص ۸۲ ناسخ التواریخ جلد ۳ ص ۱۹۴ -

روزبہان فرماید^۱.

«همچنین خبردار طوطی ملک قدم صلوات الله عليه گفت بشفاعت
یکی از امت من هفتاد هزار در بهشت روند بی حساب و اویس قرنی آن
مشفع است.»

و نیز دعبل خزاعی که یکی از برجسته ترین شعرای عرب است
در این معنی فرماید^۲

اویس ذو شفاعة کان منا فیوم البعث نحن الشافعونا
در اشاره به همین دیدار معنوی اویس و پیغمبر است که عارف صمدانی
عین القضاة همدانی در کتاب تمهیدات میفرماید:^۳

«اویس قرنی رضی الله عنه چونکه مصطفی را میدید بحقیقت قصد
صورت را بصورت ننمود زیرا که مقصود ازدیدن صورت معنی بود چون
دیدن معنی حاصل شد صورت حجاب آمد، عالمان نارسیده روزگار عذر
مادر در پیش نهند، مادر بود اما اصلی که وعندام الکتاب، مادر اصلی
را چگونه گذاشتی و کی آمدی که او خود مادر اصلی بود که چون مادر
رامیدید صورت که فرزنداو باشد که محمد است هم طبع آن باشد مگر
آن نشنیده ای که مجنون را گفتند که لیلی آمد گفت من خود لیلی ام
و سر بگریبان فرو برد یعنی لیلی با من است و من بالیلی.»

رحمت حق گشت چون زاندازه بیش

نقش آن شه بینی اندر نقش خویش

زین تحقق یافت کیش

۱- شرح شطحیات بتصحیح و اهتمام هانری کربن ص ۳۶۸

۲- دعبل اشعار بسیاری در تمجید از اویس سروده است.

۳- مصنفات عین القضاة همدانی، کتاب تمهیدات ص ۳۴-۳۵

مشهور است که روزی حضرت رسول بمناسبتی در میان برخی از نزدیکان خود حاضر شده و فرمودند : احب الاولیاء الی الله الاتقیاء الاخفیاء (گرامیترین و محبوبترین اولیاء خداوند پرهیزگاران مستور از دیدگان عامه‌اند). برخی از صحابه از آن حضرت پرسیدند که این منزلت کرا باشد که ما این رتبه را در خویش نمی‌یابیم فرمودند اشتر بانی است در یمن که او را اویس قرنی گویند. **قدم بر قدم او نهید.** در اشاره بروایت بسیار مشهور انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن بسیاری از عرفا را سخنانی دلنشین است . مثلاً عارف عالیقدر حضرت شیخ روزبهان فرماید :^۱

«نبینی که مهار کش قطار مطایا اسرار و محامل انوار قدم در شاهراه عدم علیه السلام چون نفحات تجلی را از سوی قرن اویس متعرض بود گفت انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن صاحب قرن اویس بود که در مهله حسیض قاف قدم واله جلال ابد بود هر آن نفسی که چنین بر نیاید بوی طیب وصال نشنیده است.»

در همین معنی است سخن عارف معارف حقه حضرت شیخ نجم الدین کبری .^۲

«اگر کرم کریم قرب است دوری چه زیان دارد و اگر لطف لطیف بعید است نزدیکی چه سود کند چون خواجه اویس قرنی عود جان در مجمر دل بر آتش شوق کنید خواجه عالم علیه السلام را از یمن بوی نفس او رسید فرمود انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و الا همه

در حجاب ظلمت و شرك كورند و در عالم من و تو غافل از آن نورند مگر در دیده‌ای که میل محبان حق کشیده شود بیک التفات پرده غفلت دریده شود و از عنایت ایشان آنچه دید نیست دیده شود .»

مورخین در آثار خود بنقل سخنان بسیاری از قول رسول اکرم در حق او ایس قرن پرداخته‌اند . جملات زیر از اینگونه‌است :

۱- يفوح روائح الجنة من قبل القرن واشوقاه اليك يا اويس قرن .

۲- اويس القرني خير التابعين باحسان وعطف .

۳- هنگامیکه یکی از صحابه در باب خصائص ظاهری و باطنی

او ایس از حضرت رسول اکرم نشانها خواست فرمودند :

اشهل ذو صهوة بعيد ما بين منكبين معتدل القامة آدم شديد الادمة ضارب بذقنه الاموضع سجوده واضع يمينه على شماله يتلو القرآن بيكي على نفسه ذو ظمرين لا بويه له مئزر بازار صوف ورداء الصوف مجهول في الارض معروف في السماء لو اقسم على الله لا برقمه الاوان تحت منكبيه الايسير لمعة بيضاء الادانه اذا كان يوم القيمة قيل للعباد ادخلوا الجنة ، همچنین در مورد موافقت ذاتی او با حضرت رسول مورخین نوشته‌اند که او ایس وقتی دریافت کافران دندان حضرت رسول را شکستند او نیز بحکم موافقت تمام دندانهای خود را بشکست .

روزی او ایس را گفتند در اطراف تو مردی است که نزدیک بسی سالت کفن پوشیده و در گور خفته است و پیوسته زاری میکند او ایس فرمود که مرا بنزد او برید تا وی را ببینم . پس از اینکه او ایس بنزد آن مرد رسید و حال پریشان و تن ضعیف وی بدید زبان بارشادش بگشود و فرمود ای مرد سی سالت گور و کفن ترا از حق جدا کرده است

چون این بیان در جان آن مردم مؤثر افتاد حقیقت حال خویش دریافته
تن بخاك وجان بجانان سپرد .

این واقعه ضمن توضیح دقیق نکات آموزنده اش در مثنوی مزامیر
حق و گلزار امید^۱ اثر ارزنده استاد بزرگوار عارف کامل مکمل و یگانه
دوران حضرت شاه مقصود صادق عنقا بنحوی بدیع برشته نظم کشیده شده
است که در اینجا مبادرت به نقل آن میشود^۲.

گفت مردی با او یس از افتقار	که مرا صعبی است ای دانا بکار
گفت بر گو گفت در نزدیک ما	هست مرد پا کبازی بی ریا
او زعیش و نوش دنیا رسته است	وز علایق چون مجرد جسته است
هیچ کس را دمخور و دمساز نیست	آشکارا بر کس اورا راز نیست
نه بر او بیگانه ره دارد نه یار	نه ز خویشش یاد آید نی تبار
کنده گور خویشتن بی ترس و بیم	گشته چندین سال در آنجا مقیم
چون او یس از ما جرا آگاه شد	بر علاج درد او در راه شد
پس رسیدش پیش و تشویشش بدید	همچو بندی بسته خویشش بدید
گفت ایدون از جمیع ماسوی	بنده گوری و غافل از خدا
دوختی بر گور چشم ای گور بین	گور تن بشکاف و نور طور بین
چون دم گرمش علاج درد شد	مرد یکجا از تعلق سرد شد
نعره ئی زد مرد و بر خاك او افتاد	در گذار مرگ چالاک او افتاد

قید کفر است ای پسر آگاه باش

قید را بگذار و مرد راه باش

۱- مزامیر حق و گلزار امید ص ۳

۲- این واقعه را فریدالدین عطار نیز در الهی نامه بنظم آورده است.

واقعه دیگری از او ایس را عالم با سرار فریدالدین عطار در مصیبت نامه بصورت زیر نقل کرده است^۱.

طالبی را کو طلب میکرد راز گفت یکروزی او ایس پا کباز
روی آن داری که تودر راه بیم تا که جان داری چنین باشی مقیم
کین همه خلق جهان را آشکار گوئیا تو کشته از درد کار
تا نباشد این چنین دردی ترا ننگ باشد خواندن مردی ترا
واقعه سراسر اشادی مفصلی را فریدالدین عطار از ملاقات هرم بن

حیان و او ایس قرنی نقل کرده است که قسمتی از آن اینست :

« هرم گفت چون آن حدیث بشنودم که درجه شفاعت او ایس تاجچه خداست آرزوی وی بر من غالب شد بکوفه رفتم و او را طلب کردم تا وی را باز یافتم بر کنار فرات وضو میکرد و جامه می شست وی را بشناختم که صفت او شنیده بودم سلام کردم جواب داد و در من نگریست خواستم تا دستش فرا گیرم دست نداد گفتم رحمك الله یا او ایس و غفر لك چگونه؟ گریستن بر من افتاد از دوستی وی و از رحمت که مرا بروی آمد از ضعیفی حال وی او ایس نیز بگریست و گفت حياك الله یا هرم بن حیان چگونه یا برادر من که تراراه نمود بمن؟ گفتم نام من و پدر من چون دانستی یا مرا بچه شناختی هر گز نادیده. گفت نبأ نى العليم الخیر آنکه هیچ از علم و خبر وی بیرون نیست مرا خبر داد و روح من روح ترا بشناخت که روح مومنان بایکدیگر آشنا باشد اگر چه یکدیگر را ندیده باشند. »

توضیح : در مورد نوشته صاحب طرائق در شرح احوال او ایس

مبنی بر اینکه حضرتش مجذوب مطلق بوده و یا مثلاً محق بارشاد نبوده و در پایان نتیجه گرفته که نشر عقیده و طریقه از وی نشده بنا بر آنچه گذشت ادعائی است بی دلیل و نمودار رائی علیل زیرا در آنجا که نبی مکرم میفرماید قدم بر قدم او نهید یا شفاعت امت باو خواهد بود ، اظهارى بر غرض و مرض را که نه متكى به قول رسول است و نه مبتنى بر اصول معرفت حقیقی ارج و اعتباری نیست تا قابل بحث و تحقیق باشد.

در اینجا سخن سنائی بیاد آید که فرماید :

ای نموده عاشقی بر زلف و چاک پیرهن
عاشقی آری ولیکن بر هوای خویشتن

تا ترا در دل چو قارون گنجها باشد ز آرز
چند گوئی از او یس و چند گوئی از قرن
از او یس بسیاری سخنان که حاوی دقائق عالیہ عرفانی است
ثبت کرده اند که بذکر پاره ای از آنها مبادرت میشود :

۱- من عرف الله لا یخفی علیه شیئی (هر که خدا را شناخت هیچ چیزی بر او پوشیده نماند).

۲- عليك بقلبك (بر تو باد بدل تو یعنی پاسدار دل خویش باش)

۳- عرف ربی بر بی (خدا را بخدای توان شناخت).

۴- السلامة فی الوحدة (سلامت در وحدت است).

۵- طلبت الرفعة فوجدته فی التواضع طلبت الریاسة فوجدته فی النصیحة
الخلق و طلبت المروة فوجدته فی الصدق و طلبت الفخر فوجدته فی الفقر
و طلبت الشرف فوجدته فی القناعة و طلبت الراحة فوجدته فی الزهد و طلبت

الاستغناء فوجدته فی التوکل .

(ترجمه). رفعت در فروتنی است و پیشوائی در نصیحت و مروت در صدق و فخر در فقر و نسبت در تقوی و شرف در قناعت و راحت در زهد و استغناء در توکل .

۶- ما کنت اری احداً یعرف ربه فیانس بغیره (نمیشناسم کسی را که خدای را بشناسد و باغیر او انس بگیرد).

از آنجا که او پس در عرفان اسلامی شخصیتی بی نظیر بوده و عرفان را در ایران قوام و دوام بوجود اوست بیان عظمتش استادشاعران و صاحبان در اعصار مختلف بوده و هست از اینرو مانیز پس از نقل ابیاتی چند در این مورد بسخن خود خاتمه میدهم.

از آن جمله عارف بزرگ جلال الدین محمد مولوی در آثار خود خاصه مثنوی بدقائق زندگی عارفانه او پس تأسی بسیار نموده و خود نیز از پرورش یافتگان همین مکتب بوده است فرماید.^۱

که محمد گفت بردست صبا	از یمن می آیدم بوی خدا
بوی رامین میرسد از جان و یس	بوی یزدان میرسد هم از او یس
از او یس و از قرن بوی عجب	مرنبی رامست کرد و پرطرب
چو او یس از خویش فانی گشته بود	آن زمینی آسمانی گشته بود

و در جای دیگر فرموده است.^۲

چون در حمان بود کان از یمن	میرسد سوی محمد بی دهن
عارف واصل میر عین الدین حسین	موسوی دزفولی ضمن مثنوی

۱- مثنوی معنوی ج ۴ ص ۳۸۶

۲- مثنوی معنوی ج ۲ ص ۳۱۲

نفحة الانوار فرماید^۱.

بزم ما رشك بهشت عدن است كه اويس دل ما در قرن است
 و نیز نظامی گنجوی كه از شاهیر عرفای طریقه اویسی است فرماید^۲
 یارب تو مرا كا و یس نامم در عشق محمدی تمامم
 زان شب كه محمدی جلالت روزی كنی آنچه در خیالت
 عارف با سرار شاه قاسم انوار نیز كه از طریق سلسله صفویه باین
 مكتب می پیوندند در آثار خود مكرر متذكر به عظمت معنوی اویس بوده است.^۳
 من چو در لشگر عرفان تو منصور شدم
 دایم از واقعه دار و رسن میگویم
 پیش یعقوب ز یوسف خبری می آرم
 با محمد سخن و یس قرن میگویم
 و فرموده است.

عالم از نور تجلی الهی پر شد
 از دم و یس قرن بوی خدا می آید
 جان فدای رخ آن یار گرانمایه كه او
 بر سر صفه مستان بصفای می آید
 و نیز :

هم بتو راه توان یافت به نیل مقصود
 بوی مشك از ختن و بوی اویس از قرن است
 عارف كامل حضرت جلال الدین علی میرا بوالفضل عنقادر مثنوی

۱- چننه ۸۵

۲- احوال و آثار و غزلیات و قصائد نظامی گنجوی ص ۹۴

۳- کلیات قاسم انوار صفحات ۲۲۸-۱۶۱-۵۷

انوار قلوب سالکین میفرماید .^۱

در شفاعت داده خادم را خدا
در شفاعت گر بجنباند لبی
در شفاعت هست شافع را اثر
ایندو حی اندر عرب یبشند چون
صد هزاران مرتبت روز جزا
بر نجات خلق گوید یار بی
قدر حی آن ربیعہ یا مضر
از تمامی آن قبایل ز آزمون

و نیز در همین اثر خود آورده اند .^۲

احسن الخلق است آن خلق حسن
و عارفی دیگر فرموده :

چون سخن دلکش رامین بویس
و نیز حکیم الهی سنائی غزنوی در موارد عدیده متذکر بعظمت
او ایس بوده، من جمله موارد زیر .^۳

قرنها باید که تایک مرد حق گردد پدید
بایزید اندر خراسان با او ایس اندر قرن

و نیز :

از سپیدی او ایس و از سیاهی بلال
مصطفی داند خبر دادن زوحی کرد گار

و نیز :

سمع کو تابش نوی امروز آواز او ایس
خضر کو تادر شود غواص و اراندر بحار
و در یکی از غزلیات خود فرماید .

۱- انوار قلوب سالکین و حقایق المناقب صفحه ۶۳

۲- انوار قلوب سالکین و حقایق المناقب صفحه ۳۱

۳- دیوان سنائی صفحات ۳۵۵ و ۵۱۴ و ۱۸۵ و ۱۳۴ و ۱۳۲ و ۲۵۴ و ۲۷۴

ای نموده عاشقی بر زلف و چاک پیرهن
 عاشقی آری ولیکن بر هوای خویشتن
 تا ترا در دل چو قارون گنجها باشد ز آرز
 چند گوئی از او یس و چند گوئی از قرن
 در دیار تو نتابد ز آسمان هر گز سهیل
 گر همی باید سهیلت قصد کن سوی یمن
 از مراد خویش بر خیز از مریدی عشق را
 در یمن سا کن نگر دی تا که باشی درختن
 و سلطان ولد فرزند ارجمند مولانا جلال الدین محمد فرماید .
 همچو محمد رضا بوی او یس بینا
 می کش و می جوی بجان از سوی صحرای یمن



۲- ادامه طریقه او یسیه بعد از رحلت نجم الدین کبری

برخی از مشاهیر تربیت یافتگان نجم الدین کبری از طرف او
 اجازه انتشار عقاید داشته و خود بانی مکاتبی بوده اند که تا چندی پس
 از ایشان ادامه داشت .

از میان ایندسته مشایخ میتوان بابا کمال جندی (مربی شمس
 تبریزی) عین الزمان جمال الدین گیلی، سعد الدین حموی، رضی الدین
 علی لالا، سیف الدین باخرزی، شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ مجد الدین
 بغدادی و بالاخره بهاء الدین ولد را نامبرد .

برخی از مکاتب تصوف نیز که بوسیله ظهور افراد برجسته‌ای در اعصار نزدیک به نجم‌الدین کبری ایجاد شد مستقیماً یا بیکی دو واسطه با او ارتباط دارد و در آن میان میتوان از مکتب سهروردیه که بوسیله شیخ شهاب‌الدین سهروردی و شیخ ابونجیب‌الدین بزغش شیرازی و پسرش ظهیرالدین بزغش جاری شده بود و نیز مکتب مولوی منتسب به جلال‌الدین محمد بلخی (از نظر ارتباط مولانا باباء‌الدین ولد و شمس تبریزی) ^۱ نامبرد .

اما طریقه‌ای که باید آنرا اویسیه (بواسطه اویس قرن) خفیه (بواسطه شیخ خفیف) هرشدیه (ابواسحق شهریار کازرونی) روزبهانیه (شیخ روزبهان) کبرویه (نجم‌الدین کبری) نامید از شیخ نجم‌الدین کبری بوسیله شیخ رضی‌الدین علی‌لایا جوینی ادامه یافته و پس از او به همدانیه امیر سید علی همدانی) نوربخشیه (سید محمد نور بخش) سدییه سبزواریه (میر محمد مؤمن سبزواری) جلالی (جلال‌الدین علی میر-

۱- بهاء‌الدین ولد خود شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری است و شمس تبریزی با واسطه با باکمال‌جندی از تعلیمات شیخ نجم‌الدین کبری بهره یافته بود. در این مورد ابیات زیر از مثنوی مزامیر حق و گلزار امید قابل توجه است .

شمس کیهان حقیقت مولوی	رونق بازار عشق معنوی
کاشف انوار عرفان قدیم	ناطق اسرار تنزیل حکیم
بر سپهر معرفت خورشید طاق	شاهد عشق ازل در نه رواق
در محیط معرفت دری خطیر	دانشش از بهر هستی آبگیر
شمس را چون سایه‌ای پرکر وفر	شمس را همسایه نبود جز شر
مولوی از شمس و شمس آن عشق و حال	یافت از سنجاسی و بابا کمال
شیخ سنجاسی اویسی مشرب است	موجش از بحر رسول یثرب است
نورجان مولوی زان نور گشت	که ز اشراقش جهان پرنور گشت

ابوالفضل عنقا) شهرت یافت و تا امروز این طریقه که تنها طریقه اصیل و حقیقی تصوف ایرانست در این کشور وجود دارد . بحقیقت خود ادامه دارد .

۶

شاگردان

عارف نامی حضرت شیخ نجم الدین کبری که محققاً از نوادر عالم عرفان بود افراد زبده ای را تربیت کرده که هر کدام از ایشان خود صاحب آثار متعدد بوده و اغلبشان شهرت جهانی دارند .

در جمع ارادتمندان ایشان ۱۲ تن شاگرد مستعد بودند که از سایرین گوی سبقت ربودند . علاوه بر این ۱۲ تن افراد دیگری هم بوده اند که بحضرتش ارادت میورزیدند و در این دسته اشخاصی از هر صنف و طبقه قرار دارند که بموقع خود از آنها یاد خواهد شد . غالب تذکره نویسان و مورخین نیز بر این عقیده اند که عده این افراد یعنی کسانی که مستقیماً تحت تعلیم آنجناب قرار گرفته اند ۱۲ تن بوده ^۱ . البته این افراد نیز در آثار خود بعضاً باین ارتباط اشاره کرده اند . از بین این دوازده تن برخی مانند شیخ مجدالدین بغدادی، شیخ سعدالدین حموی، شیخ شهاب الدین سهروردی، سیف الدین باخرزی، بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا مجاز بارشاد شده و در زمان خود بهدایت خلق مشغول بوده اند . اما از این میان کسی که صاحب خرقة است و

۱- تاریخ گزیده ص ۶۶۹- مجالس النفائس ص ۳۲۰- منتخب مرصاد العباد ص ۳ مقدمه .

سلسلہ اویسیہ خفیفہ مرشدیہ کبرویہ از حضرت شیخ نجم الدین کبری باو منتقل شدہ است ۱ کمل اولیاء شیخ رضی الدین علی لالا است کہ خود از ابتدای جوانی تازمانیکہ بحضور حضرت نجم الدین کبری رسیدہ است اساتید متعددی را خدمت کردہ و از آنها بعضاً خرقة ارشاد یافتہ بوداما از زمانی کہ با حضرت شیخ نجم الدین کبری برخورد کرد تا واقعہ شہادت نجم الدین پیوستہ در خدمت او بودہ است .

فرید الدین عطار کہ خود یکی از افراد زبدہ این مکتب است یاران ہمگام خود را ضمن ابیاتی چنین نام بردہ است ۱ .

گرشوی تو ہمچو نجم الدین ما از تو گیرد عالمی نور و صفا
ورچو سیف الدین و مجد الدین شوی چون علی لالا تو ہم رہ بین شوی
و در مورد دیگر بہنگامی کہ از پیوند عرفا با حضرت علی علیہ السلام
سخن میراند چنین فرمودہ است ۲ .

خوردہ انداز جام مہر او شراب	بو نجیب سہروردی و شہاب
ہمچو نجم الدین ما کبری شدہ	ہر کہ از مہرش بحق گویا شدہ
چون علی لالا بجان اورا غلام	بودہ مجد الدین و سعد الدین مدام
یافتند از فیض جود او کمال	سیف باخرزی دگر با با کمال

از اسامی ۱۲ تن عرفای بزرگی کہ بدست شیخ نجم الدین کبری تربیت یافتہ و تحت ارشاد قرار گرفتند ذکر می آوریم و سپس مختصری از احوال و آثار آنها و نحوہ ارتباط آنان با شیخ نجم الدین کبری را یاد آور می شویم .

۱- مظهر العجائب ص ۱۰۰

۲- مظهر العجائب ص ۳۱۳

بزرگواران مورد سخن عبارتتداز^۱ :

۱- سعدالدین حموی

۲- سیفالدین باخرزی

۳- مجدالدین بغدادی

۴- رضی الدین علی لالا

۵- بابا کمال جندی

۶- نجم الدین رازی

- ۱- مجمل فصیحی جلد دوم صفحات ۲۹۰ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۳۵ -
- ۲۹۱ - ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۲ - روضات الجنات فی اوصاف مدینة -
- الهرات جلد اول صفحات ۲۹۰ - ۲۸۷ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ریاض المارفین
- صفحات ۲۱۹ - ۲۴۰ - ۲۴۸ و غیره - آتشکده آذر صفحه ۳۱۹ - منتخب
- مرصاد العباد صفحه ۳ مقدمه - تاریخ گزیده صفحات ۶۶۸ و ۶۶۹ - تذکره
- سیر خرقه صفحات ۵۰ و ۵۱ - فوائد القواد صفحه ۱۰۰ - مجالس النفائس
- ص ۳۲۰ - مجله یادگار جلد اول شماره ۱۰ صفحه ۴۰ - مزامیر حق و گلزار
- امید صفحات ۸۹ و ۱۲۱ - سرگذشت سیف الدین باخرزی صفحه ۸ مجله
- دانشکده ادبیات شماره ۴ سال دوم ۱۳۳۴ - لباب الالباب عوفی صفحات ۶۳۵
- ۶۳۶ و ۱۹۱ و ۶۳۴ و ۶۱۰ - مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۱۲۴۰ - تذکره
- الشعراء دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۴۵ - سفینة الاولیاء صفحه ۱۰۵ - فوائح
- الجمال وفوائح الجلال صفحه ۴۴ مقدمه - مرآة الجنان و عبرة الیقظان ج ۴
- ص ۴۱ - خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۲۹۱ - شد الازار ص ۶۹ و ۱۲۱ و ۴۵۹ -
- قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۶ و ۴۵۶۸ - مجله نیما سال هفتم ۱۳۳۳ شماره ۱۲ -
- صفحه ۵۴۴ تا ص ۵۴۸ - شذرات الذهب جلد ۵ ص ۸۰ - مجالس المومنین
- صفحات ۲۷۶ و ۳۰۶ - تاریخ حبیب السیر جلد ۲ صفحات ۶۴۷ و ۳۳۶ و ۳۳۷
- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ج ۱ ص ۸۱ - طبقات الشافعیة
- الکبری جلد ۵ ص ۱۱ -

۷- جمال الدین گیلی

۸- بهاء الدین ولد

۹- فرید الدین عطار نیشابوری

۱۰- شهاب الدین ابو حفص سهروردی

۱۱- بهاء الدین زکریا مولتانى

۱۲- ضیاء الدین ابوالحسن مسعود بن محمود شیرازی

از میان عده ای کثیر که در خوارزم بحضور آنحضرت رسیده و تحت تعلیم ایشان قرار گرفته اند میتوان افراد زیر را بعنوان معروفترین آنان نامبرد^۱

۱- عبدالعزیز بن هلال

۲- ناصر بن منصور فرضی

۳- امام الدین داود بن محمد بن روزبهان فرید

۴- علی بن محمد بن عمر بن عبدالله (برادرزاده شیخ نجم الدین کبری)

۵- موید بن یوسف صلاحی

۶- کمال الدین سفناقی

۷- خواجه جلال درکانی



شیخ مجدالدین بغدادی (خوارزمی)

عارف عالیشان ابوسعید شرف بن مؤید بن ابی الفتح بن ابی الغالب البغدادی مشهور به مجدالدین خوارزمی بسال ۵۵۶ هجری قمری در شهر بغداد از توابع خوارزم بدین جهان پای نهاد (بدین مناسبت اورا بغدادی

۱- شذالازار ص ۳۵۲ - مرآة الجنان ج ۴ ص ۴۱ - شذرات الذهب ج ۵

ص ۸۰ آتشکده آذر ج ۳ ص ۹۲۸

خوانده اند) و پس از ۵۷ سال زندگی سرانجام در سال ۶۱۳ به شهادت رسید^۱
 شیخ مجدالدین از جمله کسانی است که مدت‌ها در خوارزم تحت
 تعلیم شیخ نجم الدین کبری بوده اند.^۲

در مورد شرح احوال و ارتباط ایشان با شیخ نجم الدین کبری
 باید گفت که شیخ مجدالدین در سنین جوانی بحضور نجم الدین
 رسیده و از آن پس پیوسته در حضور حضرتش بوده است. وی در علم طب
 در زمان خود صاحب شهرت و اهمیت بسیار بود طبیب مخصوص سلطان
 محمد خوارزمشاه نیز بوده است.^۳

عارف الهی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی نقل کرده است که
 در ابتدای برخورد مجدالدین بغدادی با شیخ نجم الدین کبری، استاد
 انجام کاری را که ظاهراً پست بوده است در خانقاه بعهدہ مجدالدین
 بغدادی محول میکند. هجدالدین که صاحب طبعی بسیار حساس
 و لطیف بود در قبول این خدمت از خود سردی نشان داده و بواسطت مادر
 از حضور شیخ مستدعی میشود که انجام این امر بعهدہ شخص دیگری
 گذارده شود و شیخ خدمت مناسبتی باو محول فرماید، چون شیخ
 نجم الدین از حال مجدالدین آگاهی یافت فرمود: «اورا بگوئید که این

- ۱- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۸۸ تا ۲۵۲ - تاریخ گزیده ص ۶۶۸ - نتایج
 الافکار ص ۴۰۳ - روضات الجنات فی اوصای مدینة الہرات ج ۱ ص ۲۷۳ -
- ۲- نفجات الانس ص ۴۲۵ - نتایج الافکار ص ۴۵۳ تذکرہ صبح گلشن
 ۵۰۸ - صفوة الصفا ص ۶۶ - تاریخ حبیب السیر ج ۱ ص ۶۴۷ - سفینة الاولیاء
 ص ۱۰۵

۳- لباب الالباب ص ۱۹۱ - برادر کوچکتر مجدالدین بغدادی، بهاء
 الدین محمد بن مویدا البغدادی منشی علاء الدین تکش خوارزمشاه بوده است.

سخن از تو عجبست که علم طب میدانی اگر پسر ترا تب صفاوی زحمت
دهد من دار و بگلام ترك دهم پسر تو صحت نیابد »

شرح این واقعه با نکته سنجی های عارفانه خاص در کتاب مزامیر
حق و گلزار امید ضمن يك مثنوی بدین شرح توجیه شده است.

بود نجم الدین کبری ایفتی	قطب عالم اوستاد اولیا
کس نیامد همچو اودر روزگار	عارفی چالاک اندر عشق یار
در همه دیر مغان پیری چو او	سالك و صوفی و صافی دل مجو
شادی روح عزیزان ساغر ش	شمع جانها پرفروغ از آذر ش
دیگران لب اند و اول لب لباب	دیگران ماهند و او چون آفتاب
صحبت پیران بسی دریافته	روز به را و اندر آخریافته
تا ویشش رشته ارشاد وصل	خود طریق وصلش از هر سو باصل
همچو قطب الدین محمد در ظهور ^۱	ترجمان آیت الله و نور
شیخ علاء الدوله پیر بی همال	نقل فرموده است ز آن صدر رجال
که چو مجد الدین بغدادی بحق	خدمت آن پیر را شد مستحق
کرد مأمورش بشغلی بس حقیر	امر پیران را حقیر ایدل مگیر
بود نازك طبع مجد الدین بسی	گفت آن به کاین کند دیگر کسی
کاینچنین کاری نه در خور دمنست	نرگس و گلرانه جاد در گلخن است
قطره کی چون بحر گوهرزا بود	کی خسی همپایه با دریا بود
خود بخردان کار فرمایند خرد	کی بزرگی خرد میباید شمرد
شد ابوالجناب در عین الیقین	آگه از انکار جان نجم دین

۱- منظور حضرت مولانا میر قطب الدین محمد عنقا استاد مؤلف مزامیر

جان عارف چون فناء فی الله است خود زاسرار مریدان آگه است
 قطب چون بحر است وهستی جمله کف کفچه باشد پیش بحر با شرف
 گفت ای ناپخته این نبود روا که گریزد دردمندی از دوا
 از طبیبان درد گر پنهان کنی خصمی از نابخردی با جان کنی
 تلخی دارو و علاج درد تست گر که مردی خدمت اندر خورد تست

در طلب برگ و نوائی میرسد

سالک از خدمت بجائی میرسد

در ابتداء حال روزی شیخ مجدالدین بغدادی باجمعی از عرفا مشغول بحث بودند، مجدالدین را بیکباره حالتی مخصوص دست داد و در آن حال گفت که ما بیضه بط بودیم بر کنار دریا و شیخ نجم الدین کبری مرغی بود، بال تربیت خویش را بر سرما فرود آورد تا اینکه از بیضه بیرون آمدیم و ما چون بچه بط بودیم بدریا رفتیم و شیخ بر کنار بماند شیخ نجم الدین بنور فراست، باطنی این مطلب را دریافت کرد و بچشم باطن دیده و متوجه شد که شهادت شیخ مجدالدین بغدادی در دریا خواهد بود. مجدالدین نیز چند لحظه پس از گفتن این کلمات پی به خطای سخن خویش برده و پیوسته در این فکر بود تا از حضرت شیخ عذر خواسته و تقاضای بخشش کند تا اینکه روزی فرصت عرض مطلب بخدمت شیخ نجم الدین کبری حاصل کرد. نجم الدین در پاسخ به مجدالدین فرمودند چون عذر سخن پریشان خواستی ایمان و دین بسلامت بردی اما چون نجم الدین را در کنار دیدی و خود را چون بط بدریا سرانجام هلاک توبه دریا خواهد بود و ما نیز بدنبال تو گشته شده و جماعتی از اعظم خوارزمیان نیز با ما شهید شده و فساد و ویرانی در بسیاری از نقاط جهان در خواهد

افتاد در اشاره بهمین معنی است که مجدالدین بغدادی رباعی زیر را
 انشاد فرموده است .

در بحر محیط غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن
 کار تو مخاطره است خواهم کردن یا سرخ کنم روی بدان یا گردن
 چون چندی گذشت بعضی از سخن چینان از شیخ مجدالدین
 بغدادی بنزد سلطان محمد خوارزمشاه سعایت کرده و شیخ را تهمت های
 ناروا زدند و این سخنان را در هنگامی که سلطان در حال مستی بود بوی
 عرضه داشتند و او در آن حال تحت تأثیر این مطالب واقع شده بدون تامل
 و تعقل دستور میدهد که مجدالدین بغدادی را بجیحون اندازند مسبب
 این واقعه نیز که خود با شیخ نظری مخالف داشتند در اجرای امر
 پادشاه وی را بجیحون انداختند .

جالب آنکه در همان لحظه ای که مخالفین جهت بد گوئی بنزد
 سلطان محمد خوارزمشاه رفته بودند شیخ مجدالدین بغدادی در خانقاه
 بود و قوال بیت زیر را خواند .

خوش بافته اند در ازل جامه عشق گریک خط سبز بر کنارش بودی
 شیخ مجدالدین روی به قوال کرده و فرمودند : چنین گوی ؛
 گریک خط سرخ بر کنارش بودی ، و دست بر حلق خود مالید
 و بعد بدرون خانه رفت . در آخرین ساعت همان شب بود که مأمورین
 آمدند و شیخ را برده در جیحون انداختند .

کمی بعد از این فاجعه سلطان محمد از خواب مستی بیدار شده
 و به عدم صحت سخنان سخن چینان واقف گردید . و از عمل خود بسیار
 نادم شده و مشهور است که در آن وقت این رباعی را بی اختیار شروع

به خواندن کرد.

نقدی که عیار دیده روشن بود چشم بد روز گارش از من بر بود
 فریاد که فریاد نمیدارد سود افسوس که افسوس نمیدارد سود
 پس با حالی پریشان و پشیمان بحضور شیخ نجم الدین کبری
 آمده طشتی زرو شمشیری برهنه در برابر او قرار داد و این رباعی را بخواند.
 سیمایی شده او زنگاری دشت ای دوست بیا و بگذر از هر چه گذشت
 گرمیل و فاداری اینک دل و دین و رو بجفاداری اینک سر و طشت
 یعنی اگر بجزیران این عمل ناپسند من دیت لازمست این طشت
 زر و سر خود را بحضرت شیخ آورده ام که بهر نحو صلاح بدانند عمل
 کنند، تا اگر بخشش ممکن نیست وقصاص لازمست اینک این شمشیر
 و سر من هر دو در اختیار شیخ است.

شیخ نجم الدین در پاسخ بسخنای وی فرمودند «کان ذلک فی کتاب
 مستورا» و خامت مال این قضیه را دفع مال هم فایده نمیکند، بقصاص
 مجدالدین من و تو و همه خوارزمیان رفتیم احسن خلق روزگار بدست
 تو کشته شد احسن خلق ترا هلاک کند. سلطان محمد بنا امید تمام
 از خدمت شیخ خارج شد و همچنان در اندیشه بود تادیری نگذشت که
 فتنه چنگیزی ظاهر گشته و چنان شد که شیخ فرموده بود.^۱
 محمد بن بدیع نسوی در مرثیه شهادت شیخ مجدالدین بغدادی
 ابیات زیر را بنظم آورده است.^۲

۱- بقول برخی از تذکره نویسان فخرالدین رازی هم در این سعایت بی
 دخالت نبوده است. اما نویسنده مقدمه رساله الکمالیه بدلائلی این شایعه را
 صحیح نمیداند. ص ۷۲ مقدمه

۲- لباب الالباب عوفی ص ۲۰۰

چون رایحه مشک و چوبوی سمن آید
 بوی خنتی یار من آمد که مگر باد
 بر یاسمن تازه مگر روی ستاره است
 من خاک کف پای چنین باد که او را
 بادیم از یاد عقب آورد این باد
 جان خر قه کند جامه دل بر چمن تن
 هر خط که سر از نقطه آن جیب برون کرد
 اسمیست ز فعل قلم عشق بصد حرف
 اورا هم از او گر کفن آمد چه عجب زین
 آن جان که در این واقعه تن داد شناسد
 حضرت شیخ نجم الدین کبری تربیت و ارشاد و مصاحبت بیشتر
 دو تن از شاگردان خود یعنی شیخ نجم الدین رازی (دایه) و شیخ فرید الدین
 عطار نیشابوری را^۱ بعهدہ شیخ مجد الدین بغدادی محول فرموده بودند .

آثار منشور^۲

۱- تحفة البرره فی مسائل العشره^۳

این رساله را بدرخواست احمد بن علی بن مہذب خوارزمی تألیف کرده، و بدین ترتیب است که شیخ مجد الدین به ده سؤال درباره مسائل مختلف که از طرف احمد مہذب طرح شده، پاسخ فرموده و از مقدمه همین کتاب است که این جمله معروف را تذکره نویسان از قول وی نقل کرده اند؛

۱- در صفحه ۱۲۱ مثنوی مزامیر حق و گلزار امید چنین آمده است.

کاشف سر نهان شیخ فرید
 شیخ مجد الدین حکیم اوستاد
 بود آن پیر معانی را مراد

۲- لباب الالباب ص ۶۳۷- یادداشت‌های قزوینی ج ۷ ص ۴۵

۳- نسخه خطی شماره ۵۹۸ کتابخانه مجلس شورای ملی .

«فان انتساب جميع المحققين والمكشفين من الاولياء والاصفياء الى
على رضى الله عنه بالصحة والخرقة» .

۲- مکتوباتی است در اصول عرفان و آداب تصوف و مراتب سیر
وسلوک و حالات و مقامات سالک .

۳- رساله سفر بفارسی .

در این رساله سفر خواص را منوط به سیر از عالم ناسوت به ملکوت
دانسته و در ابتداء کتاب بین سفر خواص و عوام و سفر خاص الخاص
قائل به تمیز گشته و میفرماید :

« غلام آن صاحب نظر و صاحب واقعه‌ام که از راه حقیقت نظر
میکند و از حضرت ربوبیت استعانتی طلبد تا بوقت مکشفه معلوم اوشود
که سفر عوام دیگرست و سفر خواص دیگر و سفر خاص الخاص دیگر
و فایده هر سفر چیست و ربح و تجارت هر یک چند است » .

شیخ مجدالدین بین معاریف اهل الله در بیان دقایق امتیازی خاص
دارد و صاحب آثار منظوم ارزنده ایست که در تذکره‌ها و مجموعه‌های
خطی بطور پراکنده ضبط است .^۱

اشعار زیر از آن جمله است :

یک موی تراه از صاحب هوس است تا خود بتوزین جمله کرا دسترس است
آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم و آنکس که نیافت درد نیافت بس است



شمع است رخ خوب تو پروانه منم دل خویش غم تو است و بیگانه منم

۱- مجموعه خطی شماره ۲۴۶۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص

۶۵۴- (۶۸۸-۶۸۹) باب الالباب ص ۱۹۳ و ۱۹۴- خیابان عرفان ص ۳۰۰ و ۳۰۱-

مرصاد العباد صفحه ۲۲۶ -

زنجیر سر زلف که بر گردن تست در گردن من فکن که دیوانه منم



در بحر محیط غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن
کار تو مخاطره است خواهم کردن یا سرخ کنم روی بدان یا گردن



دیوانه نباشد آنکه از زر ترسد عاشق نبوده ر که ز خنجر ترسد
تا چند ز سر بریدنم بیم کنی آنکس که سر تو دارد از سر ترسد



چرخ و مه و مهر در تمنای تواند سرو و گل و لاله در تماشای تواند
ارواح مقدسان علوی شب و روز ابجد خوان لوح سویدای تواند



من عشق تو در میان جان بنهادم بامهر غمت بر سر آن بنهادم
تادل ز همه جهان کناره نگرفت با او سخن تو در میان ننهادم



ز آن شب که وداع خاک کویت کردم بس نوحه گری در آرزویت کردم
تاریکتر است از شب زلفت روز تاپشت بر آفتاب رویت کردم



از لطف تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطفت بکدام ذره پیوست دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد



غزل

هر آن کسی که ز هجران سپر بیند از د ز عشق خویش بعشق کسی نپردازد

هر آنکه پای نهد در قمارخانه عشق نخست بازی باید فضیحه در باز
لب اربوسه خاك درش عزیز شود ز کبر بر فلک آن لحظه سر بر افراز
هزار بار تغیر اگر خورد ز تو دل ز عشق دم نزند خویشتن فراسازد
اگر وفا کند آن دل اگر جفا دل من بجز وفا نکند چون همی بدو نازد



سیف الدین باخرزی

دیگر از ارادتمندان حضرت شیخ نجم الدین کبری عارف کامل
ابوالمعالی سیف الدین سعید بن مطهر بن سعید بن علی الصوفی الباخرزی
مشهور به شیخ عالم می باشد^۱.

در مورد تاریخ ولادت و رحلت ایشان اختلاف نظری میان تذکره
نویسان مشاهده میشود. مولف تاریخ ملازاده وجواهر المصیئه و تذکره
الاولیای محرابی تاریخ وفات ایشان را در روز شنبه شعبان سال ۵۸۶ در
باخرز از دهکده های خراسان (بین نیشابور و هرات) نوشته اند، در
صورتیکه صاحب مجمل فصیحی ولادت سیف الدین را در ذیل حوادث سال
۵۷۶ آورده است. نکته ای که بنظر میرسد اینست که در خزینة الاصفیاء
و تاریخ ملازاده مدت عمر ایشان ۷۳ سال تعیین شده است، و با توجه
به تاریخ قطعی وفات ایشان که در ۶۵۹ است پی میبریم که تاریخ ۵۸۶
معتبر است، نه سال ۵۷۶ که صاحب مجمل بدان اشاره کرده است.

- ۱- تذکره الاولیای محرابی صفحه ۷۸ - تاریخ ملازاده صفحه ۴۰ -
- نفحات الانس ص ۴۲۴ مجالس المومنین ۲۷۷ - ریحانة الادب ج ۲ ۲۷۶ -
- نتایج الافکار ص ۳۱۷ - صبح گلشن ص ۲۱۵ - مولف ریاض السیاحه مانند
- اشتباهات فاحش دیگری که مرتکب شده است درص ۳۳۸ این کتاب سیف الدین
- باخرزی را بعنوان استاد شیخ نجم الدین کبری معرفی کرده است

در این باره رباعی زیر را که ماده تاریخ ولادت ایشانست و در تاریخ ملازاده آمده در اینجا نقل میکنیم^۱.

تصوف را چو احیا کرد معبود سعید بن المطهر بود مقصود
ولادت در نهم از ماه شعبان ز هجرت پانصد و هشتاد و شش بود

در مورد تاریخ وفات سیف الدین باخرزی نیز نظیر این اشتباه روی داده است بدین ترتیب که خزینة الاصفیاء و روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهمرات سال ۶۱۸ را بغلط تاریخ وفات شیخ دانسته اند لکن مأخذ معتبری چون اثمار الاشجار و تاریخ و صاف و تاریخ یافعی و تاریخ ملازاده و تذکرة الاولیای محرابی جملگی بدقیق ترین وجه شب یکشنبه ۲۴ ذی القعدة ۶۵۹ را بعنوان تاریخ وفات ایشان ذکر کرده اند و شاهد آن رباعی زیر است که مؤلف تاریخ ملازاده از آن یاد میکند^۲.

در ششصد و پنجاه و نه از حکم و دود در بیست و چهار ماه ذی القعدة که بود
آن مرغ همای عالم همت را باز اجل از چنگ جهانش بر بود
پس از رحلت شیخ بر مزارش واقع در فتح آباد بخارا بدستور مادر
منکوقا آن بن تولی^۳ که خود عیسوی بود خانقاهی ساخته شد و او دستور داد که جهت نگاهداری و تأمین هزینه های جاری این خانقاه موقوفاتی

۱ - تاریخ ملازاده ص ۴۲ - الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه ج ۱ ص ۳۴۹ - تذکرة الاولیای محرابی کرمانی ص ۲۲ - مجله دانشکده ادبیات جلد ۲ ش ۴ ص ۱-۵

۲ - خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۲۷۳ و ۲۷۴ - تاریخ ملازاده ص ۴۲ - تاریخ و صاف ص ۱۵ مرآة الجنان ج ۴ ص ۹۵۱ - تذکرة الاولیاء محرابی ص ۲۳
۳ - سیف الدین معاصر بامنکوقا آن و هوارکوقا آن بوده و ایندو نهایت احترام را نسبت به سیف الدین باخرزی ابراز میداشتند مجل فصیحی ج ۳ ص ۳۱۷

تعیین شد و در سال ۷۸۷ بامر امیر تیمور گورکانی آن خانقاه تجدید بنا شده و بقعه و بارگاهی عالی بر مزار شیخ سیف الدین با خرسی ساخته شد که امروز این محل زیارتگاه اهل دل است.^۱

سیف الدین او ان جوانی را در زادگاه خویش بکسب علوم مرسوم سپری کرده و با اغلب علمای آن دیار مصاحبت های طولانی داشته است و افرادی برجسته مثل خواجه سنجان و استاد مردان راهلاقات کرده و از آنها کسب فیض کرده است.^۳

واقعۀ جالبی که باید در اینجا از آن سخن بمیان آید چگونگی آشنائی او با شیخ نجم الدین کبری است.

خواجه حسن دهلوی در تذکره فوائد الفواد چنین نقل کرده است:
ذکر ارادت شیخ سیف الدین با خرسی و شیخ شهاب الدین سهروردی بخدمت شیخ نجم الدین کبری.^۳

« شیخ سیف الدین با خرسی رحمه الله علیه در اوایل حال از آنچه او جوان بود مشایخ و اهل فقر را عظیم دشمن داشتی تذکیر بگفتی و در آن این طایفه را بسیار بدگفتی تا این خبر به خدمت شیخ نجم الدین کبری رسانیدند قدس الله سره العزیز نجم الدین فرمود که مراد تذکیر او برید خدمتکاران که حاضر بودند گفتند مصلحت نیست در تذکیر او روی او درویشان و مشایخ را بسیار بد می گوید نباید که در حضور شیخ سفاهتی کند هر چند از این بابت بیشتر گفتند شیخ نجم الدین گفت مرا

۱- تذکرة الاولیای محرابی ۲۴

۲- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۱۶

۳- بنقل از تذکره سیر خرقه ص ۱۳۵

در تذکیر او برید ضرور است چون بسیار جهد کرد اورا در تذکیر شیخ سیف الدین باخرزی آوردند شیخ نجم الدین کبری در مجلس آمد و بنشست شیخ سیف الدین چون شیخ نجم الدین را بدید زان بدها که می گفت بیشتر گفتن گرفت هر چند ناگفتنی هامی گفت شیخ نجم الدین سر می جنبانید و آهسته می گفت سبحان الله چه قابلیت دارد این جوان! القصه چون شیخ سیف الدین از منبر فرود آمد شیخ نجم الدین از تذکیر برخاست و بیرون آمدن گرفت چون به در مسجد رسید سرپس کرده و گفت هنوز این صوفی نمی آید، همان ساعت شیخ سیف الدین از میان خلق جامه دران و نعره زنان بیامد و در پای شیخ نجم الدین افتاد شیخ شهاب الدین سهروردی هم در آن جمع حاضر بود او نیز بیامد و در پای شیخ نجم الدین افتاده فی الجمله هر دو مرید شدند. که چون شیخ نجم الدین قدس سره المبارک از مسجد بخانه آمدی شیخ سیف الدین پیاده جانب راست شیخ میرفت و شیخ شهاب الدین سهروردی جانب چپ الغرض آنروز هر دو بخدمت شیخ نجم الدین کبری ارادت آوردند و مخلوق شدند آنگاه شیخ سیف الدین را گفت که ترا در دنیا نصیبت تمام خواهد بود و در عقبی بیش از آن شیخ شهاب الدین را گفت که ترا هم در دنیا و هم در عقبی راحت خواهد بود . «

پس از این واقعه بود که کار سیف الدین با شیخ نجم الدین کبری بالا گرفت و مشهورست که بنا با استعداد ازلی و توفیق حضرت باری شیخ سیف الدین باخرزی پس از طی يك اربعین بمقام ولایت رسیده و بدست

شیخ نجم الدین کبری پوشیدن خرّقه فقر مقتخر گشته است.^۱
مؤلف فوائدالغواد باز بنقل از گفته خواجه نظام الدین محمد
چنین آورده است.^۲

«که چون شیخ نجم الدین از مسجد بخانه روان میشد شیخ سیف
الدین باخرزی جانب راست و شیخ شهاب الدین چپ می ایستاد هم چنین
شیخ سیف الدین موزه شیخ نجم الدین را از پای راست کشیدی و شیخ
شهاب الدین از پای چپ و این اشاره مشایخ است بعد از آن شیخ نجم الدین
شیخ سیف الدین را گفت تو در بخارا برو و ساکن شو بخارا ترا
باقطاع دادیم شیخ سیف الدین عرضه داشت که آنجا علماء بسیارند و غلبه
ایشان با اهل معرفت و فقر معلوم است حال من چگونه شود شیخ نجم الدین
فرمود رفتن از تو دیگر ما دانیم.»

سیف الدین باخرزی را سه پسر بنامهای جلال الدین محمد (متوفای
۶۶۵ در بخارا) برهان الدین احمد (پسروسطی شیخ که در سال ۶۹۶
در کرمان وفات یافت) و مظهر الدین مطهر (که با مولانا جلال الدین
محمد ملاقاتهای داشته است) میباشد.

مؤلف او را دالاحباب ضمن بیان حالات و سخنان شیخ چنین

۱- سرگذشت سیف الدین باخرزی صفحه ۸- مجله دانشکده ادبیات شماره
۴ سال ۲ تیر ۱۳۳۴- تذکره حسینی صفحه ۱۳۰- روضات الجنات فی اوصاف
مدینة الہرات ج ۱ ص ۲۲۴ سفینة الاولیاء ص ۱۰۵- نسخه خطی اوراد الاحباب
ورق الف ۶۴

۲- بنقل از تذکره سیر خرّقه صفحه ۱۳۶

آورده است :^۱

«شیخ عالم سیف الدین باخرزی قدس الله روحه میفرماید که دنیا مشغولی است ترک دنیا هم مشغولی است دنیا چه چیز است ؟ پرده کشف است هر چیز که ترا از حضرت محجوب کند دنیای تست خواه آن چیز دنیا باشد خواه عقبی .

از شیخ العالم سیف الدین باخرزی تا کنون چند کتاب به نشر و تعدادی رباعی (در حدود ۱۰۰ رباعی) بر جای مانده است .

آثار منشور

آنچه تا بحال بعنوان آثاروی شناخته شده عبارتند از .^۲
۱- وقایع الخلوة . نسخه ای از این کتاب در کتابخانه فرهنگستان

لیدن ضبط است (شماره ۲۵۵۲)

۱- شرح اسماء الحسنی .

۱- اوراد الاحباب و فصوص الاداب ابوالمفاخر یحیی باخرزی نسخه خطی شماره ۳۵۵ نافذپاشا (نسخه عکسی متعلق بکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره های ۱۲۰۲ و ۱۲۰۱) .

۲- سرگذشت سیف الدین باخرزی صفحه ۱۶ - اوراد الاحباب ورق ۲۰۴

M.J. De Goeje Catalogus Condicum orientum in Bibliotheca Academiae Lugdunensis Batavae Vol. V, p. 18 .

P . Voorhoeve Handlist of Arabic mss in the Libraries of the University of Leiden P.397

C. Brockelman Geschichte der Arabischen litterature Supplement, I , P. 810

- ۳- رساله در عشق . این رساله بضمیمه رساله سرگذشت سیف الدین باخرزی در تهران بطبع رسیده است .
- ۴- رساله وصیه السفر .

آثار منظوم

وی صاحب رباعیاتی است که بطور پراکنده در مجموعه ها و جنگ های خطی و چاپی بدست می آید . ابتدا ۵۱ رباعی مربوط باو در مجله مستشرقین آلمانی درج گردید و بعدها بسال ۱۳۳۴ تعداد ۹۰ رباعی از او در مجله دانشکده ادبیات بطبع رسید .

ابیات زیر از آن جمله است .^۱

چون صبح ولای حق دمیدن گیرد	جان از همه آفاق رمیدن گیرد
جائی برسد مرد که در هر نفسی	بی زحمت دید دوست دیدن گیرد



منگر تو بدان که زو فنون آید مرد	در عهد و وفانگر که چون آید مرد
از عهد عهد اگر برون آید مرد	از هر چه گمان بری فزون آید مرد



هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی	از دولت آن زلف چو سنبل شنوی
چون ناله بلبل از پی گل شنوی	گل گفته بود گر چه ز بلبل شنوی



در معنی صراط مستقیم فرماید .

لاهم چونهنگ در کمین است بین الاچو خزانه در یقین است بین

۱- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره ۴ سال دوم تیرماه ۱۳۳۴

جنگ خیابان عرفان صفحات ۱۷۶ و ۴۷۳

از تو بتو خطی است کشیده چو الف سرازل و ابد همین است بین



بادل گفتم دلا بهر جاش طلب در صومعه و سر سویداش طلب
دل گفتم مرا گرد خرابات بر آیی آنجا چو نیافتیش اینجاش طلب



هر شب بمثال پاسبان کویت گردم چه سگان بر آستان کویت
باشد که بر آیدای صنم روز شمار نامم ز جریده سگان کویت



از دیده سنگ خون چکاند غم تو بیگانه و آشنا نداند غم تو
دم در کشم وهمه غمت نوش کنم تا از پس من بکس نماند غم تو



هر چند گهی ز عشق بیگانه شوم با عافیت آشنا و همخانه شوم
ناگاه پریرخی بمن بر گذرد بر گردم از آن حدیث و دیوانه شوم



من با تو چنانم ای نگار ختنی کاندرا غلطم که من توام یا تو منی
از ما دوری و دریکی پیرهنی پس من کیم ای جان جهان گر تو منی



مارا همه ره بکوی بدنای باد وز سوختگان بهره ما خامی باد
ناکامی ما چو هست کام دل دوست کام دل ما همیشه ناکامی باد



بی خویش و تبار و بی قرینم کردی با فاقه و فقر هم نشینم کردی

این مرتبه مقربان در تست یارب بچه خدمت اینچنینم کردی



بابا کمال جندی

دیگر از شاگردان برجسته شیخ نجم الدین کبری بابا کمال جندی است که مانند دیگر یاران خود از مکتب کبرویه مستفید بوده است . بابا کمال مدتی مدید را در خوارزم باستفاضه از محضر شیخ مشغول و در راه حق توفیق کامل یافت تا جائیکه از زمره مریدان زبده شیخ نجم الدین در آمد .

پس از اینکه بابا کمال در محضر شیخ نجم الدین مراحل سلوک را بنهایت آورد نجم الدین ویرا بانجام خدمتی امر فرمود . باین ترتیب که دستور داد بنواحی ترکستان برو که یکی از فضایل بنام آنجا بنام شمس الدین مفتی را فرزندی عزیز باشد که نامش احمد مولانا است . چون او را یافتی خرقه ای را که از ما هم اکنون دریافت می کنی بوی تسلیم کن و در تربیت و ارشاد وی دریغ ننما ، بابا کمال روانه ترکستان شد و به جندرسید و در میدان بزرگ آنجا چند تن از کودکان را مشاهده کرد که در حال بازی بودند احمد مولانا چون هنوز خیلی کوچک بود نمیتوانست بمیان بازی وارد شود بدین مناسبت در گوشه ای نشسته بود و جامه های بازیکنان را نگاه می داشت . چون بابا کمال بنزدیک آن طفلان رسید احمد مولانا بلافاصله از جای خویش برخاسته و بطرف او دوید و عرض ادب بسیار نمود و بعد خطاب به بابا کمال گفت :

« تا چند ما جامه دیگران نگاه میداریم و شما جامه ما را نگاه دارید؟ »

سپس باتفاق بابا کمال بخانه پدرش مفتی وارد شدند ، مفتی

چون از مآووقع آگاهی حاصل کرد روی به بابا کمال کرده و گفت این فرزند من مجذوبست و شاید که نتواند خدمت شایسته بجای آورد او برادر خردتری دارد بنام دانشمند مولانا که بغایت زیرک است و صاحب هوش و فراست بسیار و ادب کامل نگاه میدارد. بابا کمال گفت که انشاءالله وی نیز توفیق یابد اما من بجهت اطاعت امر شیخ بمنابهت احمد مولانا آمده‌ام.

احمد مولانا تحت تعلیم بابا کمال قرار گرفت و پس از اندک مدتی استعداد بسیار از خود نشان داده و ترقی شایان کرد و بمرتبہ کمال رسید و خود افراد برجستہ‌ای را تربیت کرد.

چنانکه بر می آید اولین برخورد بابا کمال و شمس تبریزی نیز بایستی در همین محل که سالها بابا کمال در آنجا مقیم بوده صورت گرفته باشد^۱ نکته‌ای که لازمست در اینجا تذکر دهیم اینست که برخی از مورخین و تذکره نویسان بابا کمال جندی منظور ما را بابا کمال خجندی (که وفاتش در ۷۹۲ در تبریز واقع شده است) اشتباه نموده اند. علت این اشتباه ظاهراً مربوط به شباهت نام این دو مرد بزرگمی باشد زیرا از لحاظ زمان بین این دو فاصله بسیار بوده است.^۳



فریدالدین عطار نیشابوری

عارف معارف ربانی و کاشف اسرار سبحانی، شیخ فرید الدین

۱- نفحات الانس صفحه ۴۳۳- قاموس الاعلام ج ۶ ص ۵۶۸- خزینة الاصفیاء

ج ۲ ص ۲۹۱ -

۲- در صفحه ۳۶ کتاب مزامیر حق چنین آمده .

مولوی از شمس و شمس آن عشق و حال یافت از سنجاسی و بابا کمال

۳- مآخذی مثل مجله یادگار ج ۴ ش ۱/۲ ص ۹۶-۱۰۱ برتلس

محمد عطار نیشابوری از بزرگترین پرورده های عرفان مکتب اویسیه کبرویه است.^۱

فریدالدین ابو حامد محمد بن ابراهیم بن ابویعقوب اسحق بن ابراهیم عطار نیشابوری^۲ از ارادتمندان و پیروان حضرت شیخ نجم الدین کبری است.

در مورد تاریخ ولادت و بخصوص وفات ایشان اختلاف نظر عجیبی است. در مورد تاریخ ولادت این اختلاف کمتر است و تقریباً همه مورخین به نقل سال ۵۱۳ مبادرت کرده اند که با مراجعه ای بزندگی عطار نیز میتوان صحت این قول را تأیید نمود.^۳

امادرباب تاریخ شهادت شیخ این تفاوت نظر بیشتر مشهود است و میتوان بطور کلی آن اقوال را در دو دسته قرار داد. جماعتی شهادت ایشان را بین سالهای ۶۱۶ الی ۶۱۸ دانسته اند (این دسته در اقلیت اند) وعده ای دیگر (اکثریت مورخین) دقیقاً روز دهم جمادی الثانی سال ۶۲۷ را نوشته اند.^۴

باید گفت که شهادت عطار مسلماً در سال ۶۲۷ واقع شده است زیرا در این موضوع که فریدالدین بدست مغولان بشهادت رسیده

۱- ینابیع الموده چاپ استانبول صفحه ۹۵ و ۱۳۷ - تذکره سیر خرقه صفحه ۱۴۰

۲- نامش محمد است و صاحب کنیه های فریدالدین، فرید و عطار میباشد.

۳- تاریخ ادبیات ایران ج ۲ صفحه ۸۵۸ - آتشکده آذرج ۲ صفحه ۶۹۵

تذکره حسینی صفحه ۲۰۲

۴- تذکره حسینی صفحه ۲۰۲ - تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی -

تردیدی نیست و نیز این مسئله هم که عطار در آن زمان در نیشابور مقیم بوده است مسلم است، از طرفی میدانیم که حمله مغولان از جانب شمال ایران شروع شده، ابتدا به نواحی خوارزم رفتند و پس از قتل و غارت آن نواحی در سالهای بعد بود که برخی سرداران در نیشابور و بلاد اطرافش شورشائی را ایجاد کردند و عطار در آن وقت بشهادت رسید.

ثانیاً بهاء الدین ولد و مولانا جلال الدین در حدود سال ۶۱۷ بود که قونیه را ترك کرده و مسافرتهاى خود را شروع کردند و بنواحی نیشابور رسیدند و بملاقات عطار رفتند.

ثالثاً عطار در کتاب مظهر العجائب^۱ در ابتدای يك مثنوی ضمن نقل مطلبی از شیخ نجم الدین کبری میفرماید:

اینچنین گفته است نجم الدین ما آنکه بود اندر جهان از اولیا چنانکه از این بیت بر میآید در موقع ساختن این اشعار شیخ نجم الدین کبری در قید حیات نبوده است.

رابعاً خود عطار تصریح کرده است که کتاب تذکرة الاولیاء را در اواخر سال ۶۱۷ بپایان رسانیده است

با توجه به موارد بالا و بسیاری دلائل و قرائن دیگر که ذکر همگی آنها موجب تطویل کلام خواهد شد چنین نتیجه میگیریم که شهادت ایشان در سال ۶۲۷ رویداده است.

اما گرایش او بمکتب عرفان از جمله وقایع جالب و شگفت انگیز است.^۲

۱- مظهر العجائب ص ۵۱

۲- ریاض العارفین ص ۱۸۱ - تذکره حسینی ۲۰۲

گویند روزی مردی بظاهر مستمند بداروخانه‌وی وارد شد و از شیخ کمک خواست چون عطار در این هنگام سرگرم کار بود بسخن و التقاتی نمود. آن مرد رو بشیخ کرده و گفت ای عطار این چه حالتست مگر مردن فراموش کرده‌ای، تو چگونگی خواهی مرد؟ عطار روی باو کرده و گفت ای درویش چنانکه تو خواهی مرد! در این گفتگو آن درویش کاسه چوبین زیر سر نهاده و جان داد.

این اشارت عطار را بشارت آمد و شوریدگی اش فزونی گرفت و در طلب حقیقت برآمد. و چنانکه مشهور است به خانقاه رکن‌الدین اکافر رفت و پس از توبه و تلقین اعتکاف جست^۱ در مثنوی مزامیر حق و گلزار امید ضمن توجیه دقائق باطنی و رقائق عرفانی شرح واقعه چنین آمده است.^۲

کاشف سر نهان شیخ فریید	در خرابات حقیقت نور دید
شیخ مجدالدین حکیم اوستاد	بود آن پیر معانی را مراد
در طریق عشق و اطوار امید	جان ز انوار اویشش مستفید
چرخ جانش روشن از مهر قبول	بر کتاب فطرتش مهر رسول
منطق الطیرش زبان اهل حق	بسته بر شیرازه هستی ورق
گفته‌اند ارباب تحقیق و نظر	این حکایت زان ولی معتبر
که فقیری ساده و ژولیده حال	رو بشیخ آورد بر وجه سؤال
خواست از عطار قوتی لایموت	پاسخش فرمود لیکن باسکوت
زین تغافل شد فقیر ژنده پوش	ز آتش بی اعتنائی پر زجوش

۱- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی ص ۲۰۷ - ۲۱۳

۲- مزامیر حق و گلزار امید صفحه ۱۲۱-۱۲۲

گفت ای عطار با این بستگی در جبینت نیست نور رستگی
 چون توانی مرد با این حرص مال گر بیا ننگ مرگ خواندنت تعال
 گفت آنسان که تو میری ای فقیر مرگ ما را هم بدان مقیاس گیر
 چونکه از عطار بشنید این سخن خفت و گفت اینگونه خواهم مردمن
 ای عجب از همت آن راستین بود گوئی مرگش اندر آستین
 مرد آن درویش و یک دیوانه ساخت کز جهان عشق صدا فسانه ساخت
 زین قضا بر شیشه اش افتاد سنگ کسب و دکان را بهم زد بی درنگ
 زنگ آزار از خاطرش درویش برد خورد عمری خون دل کز خویش مرد

تا نمیرد مرد ره زین حرص و آزار

کی گشایندش بجان ابواب راز

چنانکه از ماخذ موجود بر می آید عطار در واسطه عمرش بود که
 باشیخ نجم الدین کبری برخورد کرد و تحت تعلیمات آنحضرت قرار
 گرفت. عطار در ابتداء حال مدتی را در راه کسب فضائل باطنی با استادش
 (در طب) شیخ مجد الدین بغدادی به مصاحبت گذرانیده و بواسطه ایشان
 بحضور شیخ نجم الدین کبری باریافت.

فرید الدین عطار در آثارش به عظمت مقام اساتید خویش و ارتباط
 خود با آنها اشاره نموده و گاهگاه بیاناتی از آنها را هم نقل کرده است.
 منجم لاه در مورد شیخ نجم الدین کبری میفرماید:

اینچنین گفته است نجم الدین ما آنکه بود اندر جهان از اولیا
 آن ولی عصر و سلطان جهان منبع احسان و میر عارفان
 شیخ نجم الدین کبری نام او در جهان جان و دل پیغام او

گفت روزی مظهر سرخسدا بود بنشسته بجمعی ز اولیا
پیش او بودند فرزندان او همچو نوری در میان جان او
الخ الخ

و ضمن مثنوی دیگر فرموده است :

گرشوی تو همچو نجم الدین ما از تو گیرد عالمی نور و صفا
و در باب ملاقاتهای خویش باشیخ نجم الدین کبری فرماید :
خواجه گوید سر مظهر گوش کن جام از مظهر بگیر و نوش کن
بودم اندر پیش نجم الدین شبی آنکه جز مرغان نبودش هم لبی
بد کبیر و او ز حق آگاه بود در طریق اهل معنی شاه بود
گفت روزی مصطفی از بهر سیر از مدینه رفت بیرون بهر خیر
همر هس اصحاب خود بسیار بود در قدمش واقف اسرار بود
بود شاه اولیا همراه او بود واقف از دل آگاه او
پس محمد گفت با او رازها داد در گوشش بسی آوازا
الخ الخ

و در جای دیگر گوید :

گه بعین و املق و عذرا شوی گه چون نجم الدین ما کبری شوی
و باز در مورد دیگر آورده است :
هر که از مهرش بحق گویا شده همچو نجم الدین ما کبری شده
شیخ سلیمان بن ابراهیم مشهور به خواجه کلان در اثر خود بنام
ینابیع الموده^۱ که در متقبت خاندان رسالت تصنیف کرده است در دو مورد
پس از بیان حدیث زیر .

«لما قتل على عمرو بن عبدود العامري الذي كان اشجع العرب يوم الخندق بعد طلب المبارزة ثلاثاً وكان سيف على يقطر دما فلما راه النبي صلى الله عليه وسلم قال . اللهم اعط علياً فضيلة لم تعطها احداً فهبط جبرائيل ومعه اترجة الجنة فقال . يا رسول الله ان الله يقرئك السلام و يقول لك . اعط هذه علياً فدفعها اليه فاخذها على فانفلقت في يده ففلقتين فاذا فيها حريرة خضراء مكتوب فيها بطرين .

«تحفة الله الطالب الغالب الى الرولى على بن ابي طالب»

مطلب زير را نويسنده ينابيع الموده ازيكى از كتب فريدالدين عطار بنام مظهر الصفات^۱ بدین وجه نقل کرده است .
«قال الشيخ العطار في كتابه مظهر الصفات .

كنت عند شيخى وسندى الشيخ نجم الدين الكبرى قدس الله سره ليلة حدثنى هذا الحديث فغلب عليه الوجد والحال القوى فبكأ و بكيت فحقرت الدنيا فى اعيننا » .

ترجمه . در كتاب مظهر الصفات فريدالدين عطار نيشابورى گوید . شبى در خدمت شيخ وسند خود شيخ نجم الدين كبرى بودم اين حديث را بر من بخواند و وجد و حال بسيار ويرا روى نمود و گريست من نيز گريستم و دنيا را بچشم خویش كوچك يافتم .

همچنين فريدالدين عطار در مورد ارتباط خویش باشيخ مجدالدين بغدادى در مقدمه كتاب تذكرة الاولياء چنين آورده است .^۲

۱- از اين اثر مهم عطار چند نسخه خطى در تركيه و بعضى كشورهاي اروپايى موجود است .

۲- تذكرة الاولياء صفحه ۶ مقدمه

«... و من یکروزپیش امام مجدالدین خوارزمی در آمدم اورا دیدم که میگریست گفتم خیر است گفت زهی سپاهسالاران که در این امت بوده اند بمثابت انبیاء علیهم السلام که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس گفت از آن میگیریم که دوش گفته بودم که خداوند ا کار تو بعلمت من نیست مرا از این قوم یا از نظر گیان این قوم گردان که قسمی دیگر را طاقت ندارم میگیرم بود که مستجاب شده باشد .

بهاء الدین ولد و مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴) در ضمن مسافرتهاى خود هنگامیکه به نیشابور میرسند بخدمت شیخ فریدالدین عطار وارد میشوند (البته در این موقع عطار ایام کهولت خود را میگذرانیده) و مدتی را باشیخ به مصاحبت میگذرانند (مولانا بیش از ۱۴ سال نداشت) در این ملاقات عطار خطاب به بهاء الدین ولد میفرماید. «زود باشد که این پسر تو آتش درسوختگان عالم درزند»^۱ . و نیز نوشته اند که فریدالدین در هنگام رخصت یافتن مولانا و بهاء الدین ولد از حضورش نسخه ای از کتاب اسرارنامه را بوی تسلیم کرده است.^۲ گویادر اشاره بهمین ملاقات کوتاه است که گفته اند .

گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش
فریدالدین عطار از نظر مکاتب فقر پیرو طریقه اویسی است
و در تذکرة الاولیاء هم فصلی را بشرح احوال و خصائص اویس قرن
پیشوای طریقه اویسی اختصاص داده است.^۳

۱- روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات ج ۱ صفحه ۲۷۵

۲- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۱۴

۳- تذکرة الاولیاء صفحه ۱۵

اما واقعه‌ای که باید در اینجا از آن سخن بمیان آوریم چگونگی
 شهادت فریدالدین عطار است، و خوش تر آنکه شرح این واقعه از مثنوی
 مزامیر حق و گلزار امیدزینت بخش این فصل قرار گیرد^۱

شیخ عطار آن فرید راستان	آسمان قدر ملائک پاسبان
از مغول چون خاست آشوب حروب	شرق‌ره میجست در جیب غروب
خارگوئی دامن گل میخلید	ناامیدی در چمن میکرد عید
کاروان مرگ با شرمندگی	بر عدم میبرد بار زندگی
نجم ثاقب گشته در ظلمت نهان	خفته اندر بستر شب اختران
یافت بازار ستم هر سو رواج	باطل از حق در تقاضای خراج
در میان جنگ و آشوب غزا	بود ارزان جان ببازار قضا
غالب و مغلوب درهم ریخته	جان بتار موی مرگ آویخته
از قضا دردانه بحر شرف	خوار شد در چشم احمق چون خرف
شیخ در چنگال خصمی شد اسیر	بر محاق آورد رو بدر منیر
وصل جو میرفت سوی قتلگاه	زیر شمشیر فنا مست اله
دید افتادست مردی گوهری	دست دیوی خاتم پیغمبری
خواست گوهر باز بستاند ز بند	آن مغول را گفت کاین بندی بچند
گفت چندین زر زرش بنهاد پیش	زر چو پیش آید شود بیگانه خویش
پیش چشم جاهلان کان گهر	آید از خر مهره کمتر در نظر
آن متاع عشق و عقل و سروری	جز خداوندش نباشد مشتری
آن مغول را زر بپیش افکند چند	رستگان از کمند زر کم اند
شیخ فرمودش که از بی آگهی	آنچه آسان یافتی ارزان دهی

من که درمعنی ز گوهر برترم ازچه ارزان میفروشی گوهرم
 ای بعشق گنج در رنج خمار گنج بیرنج آمدت اندرکنار
 چون مغول را منصرف فرمود پیر دردل طماع آز افزود پیر
 تا ز راهی رهروی با بارگاه جانب عطار آمد وامخواست
 صحبت از بیع و شری آغاز کرد عقده زان سر حقیقت باز کرد
 گاه را بنمود و گفت این بار را میستان آزاد کن عطار را
 گفت عطار آن مغول را کای جهول من بکاهی هم نیرزم کن قبول
 چون شنید از شیخ این آن بدنهاد شیخ را بند از علایق برگشاد
 شیخ را افکند بر خاک هلاک مرغ عرشی پرگشود از خاک پاک
 پیش چشم غافلان اهل اله خود نمی ارزند افزونتر ز گاه

گر نمیدانی تو قدر اولیا

از نبی بر خوان که الله اشتری

سخن گفتن از فضائل علمی و علو مرتبه روحانی عطار محققاً
 کاری بس دشوار است ، همینقدر باید گفت که عرفائی نظیر مولانا
 جلال الدین محمد بلخی و شیخ محمود شبستری و بسیاری دیگر
 درباره وی سخنها رانده اند .

مثلاً شیخ محمود شبستری فرماید :

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید
 اگر چه زین نمط صد عالم اسرار بود يك شمه از دکان عطار
 و شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی فرموده است :
 سری که درون دل مرا پیدا شد از گفته عطار و زمولانا شد

وعارف بزرگ مولانا جلال الدین محمد در موارد عدیده در آثار
خون ویراستوده است، مثلاً در دیوان شمس گوید:
جانی که رو این سو کند با بایزید او خو کند
یا در سنائی رو کند یا بو دهد عطار را
و نیز در آن دیوانست .

اگر عطار عاشق بد سنائی شاه فائق بد
نه اینم من نه آنم من که گم کردم سروپارا
و در جای دیگر :

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم
و باز :

آنچه گفتم در حقیقت ای عزیز
آن شنید ستم من از عطار نیز
و دیگران گفته اند :

همان خریطه کش وادی فنا عطار که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سوره کلام نوشت سفینه های عزیز و کتابهای گزین
در باب آثار فریدالدین عطار نیازی بتوضیح نیست، چه آثار متنوع
او معروف خاص و عام است. اما در مورد تعداد مولفاتش باید گفت برخی
شماره آنرا برابر با عدد ۱۱۴ میدانند ولی آنچه که تا بحال بنام آن بزرگوار
شناخته شده تعدادش از ۳۴ در نمیگذرد. چنانکه شیوه اوست در اغلب
آثارش از برخی کتب دیگر خود نیز نام میبرد مثلاً در مثنوی زیر که از
مظهر العجائب است (و بنا بر شواهد و مدارك موجود از آخرین کتب مسلم

اوست) گوید: ^۱

این کتابم از غرائب آمده است
گفتم از سر عجایبهای خویش
گرازا این مرهم نیابی کام خویش
آنچه از وی بشنوی در خویش بین
جوهر الذاتم سخن بی پرده است
گو تواز مرغ حقایق پربری
مرغ عطار از زبان حق شنید
چونکه حق بشناختی شیرین بین
روتو اسرار ولایت گوش کن
گر تواز جام محبت می خوری
رو مصیبت نامه را از سر بخوان
گر الهی نامه را گیری بگوش
پند نامه گر بیابی در جهان
تا بیابی عزت دنیا و دین
رو بدگر اولیا مشغول شو
همچو ایشان ترك كن تجرید شو
من کتب بسیار دارم در جهان
مظهر کل عجائب حیدر است
ختم کردم این کتب بر نام او

مظهر سر عجائب آمده است
ساختم مرهم پی دل‌های ریش
جوهر الذاتم بیاور تو به پیش
تا شود سر عیانت پیش بین
همچو اشتر نامه مستی کرده است
منطق الطیرم بخوان تاپی بری
لاجرم از آشیان حق پرید
تا شود این دید تو حق‌الیقین
وانگهی جام هدایت نوش کن
جانب شهر ولایت پی بری
تا شود حاصل ترا مقصود جان
جام وحدت را کنی بی شبهه نوش
تو عزیزش دارم چون جان جان
آننگهی بر تخت سلطانی نشین
وانگهی چون تذکره مقبول شو
دور روزی چند از تقلید شو
لیک مظهر را عجائب نیک‌دان
در میان سالکان او رهبر است
زانکه دارم مستی از جام او
..... الخ

۱- مظهر العجائب ص ۴۹- بخلاف تصور برخی این کتاب از آثار مسلم عطار است
جز اینکه بعدها در آن اضافات و تحریقاتی شده است که با نسخه اصل اختلاف فاحش دارد.

نیز در کتاب دیگری به معرفی برخی از آثارش پرداخته گوید :

مصیبت نامه کاندوه جهانست	الهی نامه گنج خسروانست
بدارو خانه کردم هر دو آغاز	چه گویم زودرستم زین و آن باز
جهان معرفت اسرار نامه است	بهشت اهل دل مختار نامه است
مقامات طيور ما چنانست	که مرغ عرش را معراج جانست
چو خسرو نامه را طرزی عجیبست	ز طرزاو که و مه را نصیب است

و در مورد قصائد و غزلیات خود در خسرو نامه میفرماید .

ز گفت من که طبع آب زرد داشت	فزون از صد قصاید هم زبرد داشت
غزل قرب هزار و قطعه هم نیز	زهر نوعی مفصل بیش و کم داشت

باتوجه به مآخذ معتبری که آثار وی را ضبط و ثبت کرده اند میتوان

کتب زیر را از او نامبرد .

۱- تذکرة الاولیاء

۲- مصیبت نامه

۳- الهی نامه

۴- اسرار نامه

۵- مختار نامه

۶- مظهر العجائب

۷- منطق الطیر

۸- هیلاج نامه

۹- جوهر الذات

۱۰- اشتر نامه

۱۱- وصلت نامه

- ۱۲ - بیسرنامه .
- ۱۳ - لسان الغیب
- ۱۴ - خسرونامه
- ۱۵ - مفتاح الفتوح
- ۱۶ - دیوان قصائد و غزلیات
- ۱۷ - پندنامه
- ۱۸ - مظهر الصفات
- ۱۹ - اخوان الصفا
- ۲۰ - بلبل نامه
- ۲۱ - ترجمه الاحادیث
- ۲۲ - جواهر نامه
- ۲۳ - حیدری نامه
- ۲۴ - خیاط نامه
- ۲۵ - سیاه نامه
- ۲۶ - سی فصل
- ۲۷ - شرح القلب
- ۱۸ - صدپند
- ۱۹ - عشاق نامه
- ۳۰ - کنز الحقایق
- ۳۱ - گل وهرمز
- ۳۲ - منتخب حدیقه سنائی
- ۳۳ - نزهة الاحباب



رضی الدین علی لالا

عارف کامل شیخ رضی الدین علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا
غزنوی از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است.^۱
ولادت رضی الدین در یکی از قراء جوین و وفاتش بسال ۶۴۲ رویداده
و مزارش بقولی در حوالی اصفهان واقع شده و امروز به گنبد لالامشهور است.^۲
پدر شیخ رضی الدین علی لالا (شیخ سعید لالا) و عارف الهی سنائی
غزنوی^۳ پسر عم یکدیگر بوده^۴ و نیز باتفاق هم یکبار بز یارت کعبه رفته اند.
رضی الدین لالا از عنقوان جوانی در صدد یافتن حقائق الهی بوده
و جهت حصول باین مقصود مسافرت های بسیار کرده و بخدمت بسیاری از
مشایخ عرفای زمان خود رسیده و از ایشان درک فیض کرده است، تا
آنجا که مشهور است رضی الدین صاحب صد و سیزده خرقة می باشد.^۵
سرانجام شیخ نجم الدین کبری را از طریق باطن دریافته و بدنبالش

۱- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۴۵ - صبح گلشن صفحه ۱۷۸

سفينة الاولیاء صفحه ۱۰۴ و ۱۰۶ - روضات الجنات فی اوصاف مدينة الہرات

ج ۱ صفحه ۲۹۱ - قاموس الاعلام ج ۶ صفحه ۵۶۸ خزينة الاصفیاء ج ۱ صفحه ۲۹۱

۲- مجمل فصیح ج ۲ صفحه ۳۱۳ - ریاض العارفين صفحه ۲۴۵ - کشکول

شیخ بهائی ج ۲ صفحه ۱۶۱ .

۳- ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی در غزنین ولادت یافته و مقارن سال

۵۴۵ از جهان رفت .

۴- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۴۵ -- مجالس المؤمنین

صفحه ۲۹۹

۵- ریحانة الادب ج ۲ صفحه ۸۳ - روضات الجنات ج ۱ صفحه ۲۹۱

شتافته و او را یافته و دست ارادت بوی داده، تا آنجا که رضی الدین خرقه اصل را در طریقت ازدست شیخ نجم الدین میپوشد و طریقه کبرویه بعد از شیخ نجم الدین کبری بدیشان منتقل میشود.^۱

از آنجائیکه ارتباط با استاد در عرفان اصولا امری باطنی است واقعه آشنائی و دریافت شیخ نجم الدین برای رضی الدین علی لالا نیز بصورتی انجام شده است (نظیر واقعه‌ای که برای شیخ نجم الدین کبری در برخورد با استادش روزبهان واقع شد.) که بمنظور استفاده بیشتر سالکان طریق آن واقعه را یادآور میشویم.^۲

رضی الدین در ابتدای جوانی در واقعه‌ای باطنی مشاهده مینماید که نردبانی بس مرتفع پای بر زمین و سر بآسمان کشیده بر بالای نردبان شخصی ایستاده است، مردمانی که نزد او رفته و دست بدو میدادند وی هم دست ایشان را گرفته و نزد شخص دیگری که در نزدیکی او بود میبرد و اشخاص بمعیت شخص ثالث وارد آسمان شده و در آنجا محو میشوند. پس از اینکه رضی الدین این واقعه را از طریق باطن مشاهده کرد مشخصات شخص مزبور را در لوح ضمیر خود ضبط کرد. وقتی رضی الدین ماوقع را برای پدرش شیخ سعید لالا شرح داد ایشان فرمودند که تربیت و ارشاد تو بتوسط همان شخصی است که ویرا در عالم باطن دریافت کردی از این پس شیخ علی لالا در طلب آن راهنما که خضر طریق معرفت حق بود راه سفر در پیش گرفته و سالها با انتظار دیدار ماند اما

۱- انوار قلوب سالکین صفحه ۲۲ مقدمه - تذکره دولتشاه صفحه ۲۴۵

۲۴۶ - سیر خرقه صفحه ۵۸

۲- نفحات الانس صفحه ۴۳۵ و ۴۳۷

اثری از مطلوب خویش نمیافت تا آن زمان که شیخ نجم الدین کبری بدستور شیخ روزبهان بقلی شیرازی (که شیخ رضی الدین علی لالا بخدمت ایشان نیز رسیده بود)^۱ جهت نشر عقاید خویش وارد خوارزم شد. در این وقت رضی الدین لالا در ترکستان بخانقاه شیخ احمد یسوی مقیم بود تا اینکه شخصی از جانب خوارزم بترکستان آمده و بخانقاه شیخ احمد یسوی وارد شد پس از اندکی توقف شیخ احمد از تازه وارد ضمن سؤالات متعددی که کرد پرسید آیا در خوارزم درویشی وارسته از خویش وجود دارد؟ تازه وارد جواب داد که در این زمان عارفی بصورت جوان و بمعنی کهن بخوارزم آمده و بارشاد طالبان مشغولست و نامش شیخ نجم الدین کبری است. در این لحظه شیخ لالا که در خلوت بود این خبر را یافته وارد اطاقی که آن شخص تازه وارد در آنجا بود شد و بلافاصله از محل اقامت شیخ نجم الدین از او پرسشهای کرد و بیدرنگ باز سفر بست و بجانب خوارزم روان شد و مستقیماً بخدمت شیخ نجم الدین کبری رسید و از آن بعبود که در سلك ارادتمندان حضرت شیخ در آمد.

شیخ علی لالا کمی قبل از شهادت شیخ نجم الدین کبری از خوارزم به موطن خود جوین رفته و افراد برجسته ای مانند شیخ جمال الدین احمد جوزجانی را (که خلیفه اش هم هست) تربیت کرد.^۲ عارف دل آگاه سید محمد نور بخش در کتاب شجرة الاولیاء وی را چنین ستوده است.^۳

۱- شیراز نامه صفحه ۱۱۷ و ۱۱۶ -

۲- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۴۴

۳- بنقل از تذکره سیر خرقه صفحه ۵۸

«هو علی بن سعید الجوینی قدس الله سره کان اوحد الاولیاء فی زمانه
بکثرة المجاهدة والریاضه وترك الدنيا وزینتها سافر کثیراً راجلاً و صحب
مائة وثلاث عشر شیخاً حتی وصل الی صحبة ابي الجناب نجم الدین کبری
سید المرشدين وتوفی بها»

ترجمه. شیخ علی بن سعید جوینی قدس سره یگانه اولیاء زمانه
بوده و به بسیاری ریاضت و ترک دنیا ممتاز است، با ۱۱۳ شیخ صحبت داشته
تا سرانجام بخدمت نجم الدین کبری فائز شد.
شیخ رضی الدین لالا صاحب آثار منظومی است که در اینجا بنقل
رباعی زیر اکتفا شد^۱

عشق ار چه بسی خون جگرها دهدت
می خور چه صدف که هم گهرها دهدت
هر چند که بار عشق باریست عظیم
چون شاخ بکش بار که برها دهدت
☆☆☆

شیخ جمال الدین گیلی

تربیت یافته دیگر شیخ نجم الدین کبری یکی از عرفاء و دانشمندان
بنام قرن هفتم مولانا جمال الدین گیلی است.^۲
ولادت عین الزمان جمال الدین گیلی (گیلی) در حوالی قزوین و

۱- ریحانة الادب ج ۲ ص ۸۳ - ریاض العارفين ص ۲۴۵ - کشکول شیخ

ج ۲ ص ۱۶۱

۲- تاریخ تصوف در اسلام صفحه ۵۰۳ - خزینة الاصفیاء ج ۲ صفحه ۲۹۱

تاریخ گزیده ص ۶۶۹ -

وفاتش در روز چهارم شوال سال ۶۵۱ هجری قمری در همان دیار بوده است.^۱
 ابیات زیر در باره تاریخ وفات وی سروده اند .

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا
 که آستانه او بود قبله ابدال
 بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت

شب دوشنبه بروز چهارم شوال

او در شهر خود سرآمد اقران بود و صاحب اهمیت بسیار ، پس از شنیدن آوازه شهرت شیخ نجم الدین کبری از مولد خود قزوین بقصد زیارت ایشان بجانب خوارزم روانه شد^۲ و هنگامیکه قصد خروج از شهر خود را داشت برخی از کتبی را که بآنها علاقمند بود جهت مطالعه بیشتر به همراه برداشت چون بنزدیکی خوارزم رسید در خواب حضرت شیخ نجم الدین کبری را زیارت کرد و شنید که حضرتش باو فرمودند ، این پشته که جمع کرده ای و بآن میبالی ترادر کار باطن بکار نمیآید. شیخ چون از خواب بیدار شد هر چه اندیشید که معنی این فرموده چیست موفق بدرك آن نشد و پیش خود گفت منکه از مال دنیا چیزی به همراه ندارم مقصود چیست ؟ شب دوم هم همان خواب بهمان ترتیب تکرار شد در شب سوم که شیخ را بهمان وضع زیارت کرد در عالم خواب از شیخ نجم الدین کبری پرسید که مقصود از پشته چیست منکه اندیشه گردآوری مال در خود نمایم شیخ فرمود مقصود آنه جموعه ایست که با اشتیاق تمام به همراه خود داری. پس از این واقعه جمال الدین بیدرنگ جموعه ای را که به همراه

۱- مجمل فصیحی جلد دوم صفحه ۳۲۱

۲- نفحات الانس صفحه ۴۳۲

داشت به جیحون انداخت^۱. چند روز بعد که بخدمت شیخ نجم الدین کبری رسید نجم الدین در همان لحظه ورود خطاب باو فرمود، اگر آن پشته را نمی انداختی ترا فایده حاصل نمیگشت. پس از این ملاقات جمال الدین بسلك ارادتمندان نجم الدین کبری منسلک گشت و بخلوت نشست. پس از اتمام کار باطن نجم الدین او را بلقب عین الزمان ملقب فرمود و بوی دستور داد که بدیار خود برگردد. جمال الدین بقزوین معاودت نمود و تا آخر عمر مستحقین متمسک به ذیل عنایتش بودند.

رباعی زیر از اوست^۲.

نظر الصباح الی صفاء حبینه فتعلقت بمزاجه الصفراء
واللیل فکرفی سواد فروعه فتشبثت بمزاجه السوداء



شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی

زبده عرفای ایرانی قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری قمری
شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی^۳ از تربیت یافتگان حضرت شیخ
نجم الدین کبری است.^۴

۱- این بیت از دیوان حافظ در اشاره به همین مناسبت.

دفتر دانش باتش یا باب افکن که ما کوس نادانی زدیم ای دوست تا دانا شدیم

۲- تاریخ گزیده صفحه ۶۷۰

۳- توضیح آنکه بعضی مورخین بمناسبت تعدد نام سهروردی و شهاب الدین بین این چند نفر مرتکب اشتباهاتی شده اند. لازم بتذکر است که کسانی که دارای نامهای مشابه هستند عبارتند از ۱- شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی

۲- عموجیه الدین سهروردی ۳- شیخ ابو نجیب عبدالقاهر سهروردی

۴- شهاب الدین حبش سهروردی (مقتول).

۴- تذکره سیر خرقه بنقل از فوائد الفواد ص ۲۳۲

شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بن عمرویه سهروردی ولادتش در ماه رجب سال ۵۳۹ هجری قمری برابر با ژوئیه سال ۱۱۴۵ میلادی در سهرورد از شهرهای تابعه کلات (که بامپنه در حدود چهار فرسنگ فاصله دارد) واقع شد و رحلت ایشان در روز چهارشنبه اول محرم سال ۶۳۲ هجری قمری برابر با سال ۱۲۳۴ میلادی در بغداد رویداده و مزارشان در دارالسلام بغداد است. باین ترتیب سنین عمر ایشان ۹۳ سال بیش نبوده است.^۱

شهاب‌الدین در بدایت امر بخدمت بسیاری از عرفای زمان خود منجمله شیخ عموجیه الدین سهروردی (از منسوبین شهاب‌الدین سهروردی است) و شیخ عبدالله گیلانی رسیده^۲ و نزد آنها تحت تعلیمات عرفانی قرار گرفت و سرانجام چنانکه شرح آن در ضمن احوال شیخ سیف‌الدین باخرزی رفت دست ارادت به شیخ نجم‌الدین کبری داده و از جمله ارادتمندان این عارف عالیمقام گردید و پس از طی مراحل سلوک و اتمام کار باطن از طرف شیخ نجم‌الدین بجانب بغداد روانه گردید و تا زمان وفات بنشر افکار طریقت خود اهتمام بلیغ مبذول میداشت.

مشهور است که از شیخ سعدالدین حموی سؤال شد، شیخ محی‌الدین عربی^۲ را چگونه یافتی؟
سعدالدین پاسخ داد «بحر مواج لانهایة له» یعنی دریائی است مواج که آنرا کرانه نیست.

۱- محمل فصیحی ج ۲ ص ۳۰۷ - تذکره حسینی ص ۱۶۱ - آتشکده

آذر ج ۳ ص ۱۱۸۹.

۲- آتشکده آذر ج ۲ ص ۱۱۸۹ - ریاض العارفین.

پرسیدند شیخ شهاب الدین سهروردی را چگونه یافتی گفت «نور
بمالقیه النبی (ص) فی جبین السهروردی (در جبین سهروردی نور است که
آنرا پیامبر بزرگ القاء فرموده است).

درمآخذ موجود حکایات متعددی از حالات او نقل شده. یکی از آن
وقایع که مربوط به بازگشت ایشان از سفر حج میباشد در مثنوی مزامیر
حق و گلزار امید ضمن تنبیهات و اشارات معنوی چنین آمده است.^۲

چونکه باز آمد شهاب الدین ز حج	قبض دلها یافت مفتاح فرج
باصفا و صدق خلق از خاص و عام	بر حرم راندند از بیت الحرام
هر کسی بر پای آن نور ظهور	سیم وزر افشاند با عذر قصور
پیر زالی زان میان از ره رسید	یک درم بنهاد نرد آن فرید
پس شهاب الدین به جمع حاضران	گفت اینان برستانید از میان
سفره گسترده و جود عمیم	مستحق را میرهاند دل ز بیم
هر فقیر رهروی زین حل و عقد	آنچه در قلب آمدش بنمود نقد
پس جلال الدین تبریزی بحق	درهم آن زال بگرفت از طبق
حضرت شیخ شهاب الدین چو دید	گفت بردی فیص کلی ای وحید
چونکه آن مستوره اندر بذل جود	نقد خود وقف فقیران کرده بود
نرد عارف بذل گوهر یا خرف	گر بصدق دل بود دارد شرف

چونکه صدق مطلق آمد اوستاد

سالك حق را بود نیت مراد

همچنین است واقع سراسر ارشادی زیر که قسمتی از مثنوی دیگر است:^۱

تا برون افتد مگر از پرده راز از شهاب الدین سخن گوئیم باز

که مرید نجم کبری بوده است
 از زرمسکوك و ناب و سیم خام
 خرج میشد جمله بر درگاه شیخ
 خود بکف میداد آن بحر گهر
 بی کسان را بهترین ارحام بود
 میزد اندر دامن آن پیر چنگ
 همچنان سیماب از تَف شرار
 هیچ در ابر بهار امساك نیست
 ختم میشد فیض جود آموز او
 در هوای گنج باد آورد بود
 برخزف قانع از آن بحر محیط
 يك جهان جان بود واومید گرد
 گفت مارا باش کایندم نیست دیر
 یار اغیاری و اغیاری به یار
 کان به قلبش نقد میشد شش درم
 ناله واحسرتا زد آن شریر
 ز امتحان حق که می آید برون
 وز هوای نفس مشرك رسته ای
 وین امانت لقمه نا اهل نیست
 وین مراد مردم دون همت است
 کارشان پنداست و تعلیم و رشاد
 ای مدمغ زین عزیزان شرم دار

سهروردی خویش هم فرموده است
 بوده بسیارش فتوح از خاص و عام
 آنچه میشد بذل اندر راه شیخ
 مستمندان را حقوق مستمر
 بی هوای نفس جودش عام بود
 دست حاجتمند چون میگشت تنك
 سیم از دست سخایش در فرار
 چون کریمان را ز بخشش باك نیست
 الغرض چون یافت پایان روز او
 خام طبعی وارث آن مرد بود
 طالب زر بود ز آن گنج بسیط
 عالمی در عالمی پنهان و فرد
 پیر میدیدش در آن دم زیر زیر
 گنج از کف هشته ای از شوق مار
 کیسه ای افکند پیش آن دژم
 شش درم شد خرج تجهیزات پیر
 گنج از کف داد ورنجش شد فزون
 جز بقاف قرب حق دل بسته ای
 حمل انوار ولایت سهل نیست
 منصب تعلیم نوعی شهوت است
 گر تو بینی اولیا را در جهاد
 سامع وحی اند و قایل آن کبار

ذکر وفکرت دم بدم لاف است لاف
ظاهر و باطن خلاف اندر خلاف

شهاب الدین را در عرفان مقامی بس ارجمنداست و همواره مورد ستایش و تمجید غالب عرفا و فضلا و دانشمندان و شعرای زمان خود قرار گرفته است . امام یافعی در مرآة الجنان وی را چنین ستوده است .

«استاد زمانه فریدیگانه مطلع الانوار و منبع الاسرار دلیل الطریقه و ترجمان الحقیقه استاذ الشیوخ الاکابر الجامع بین علم الباطن و الظاهر قدوة العارفين و عمدة السالکین العالم الربانی شهاب الدین ابوالحفص عمر بن محمد بن سهروردی قدس الله سره»

وی عمری را صرف تعلیم و تربیت رهنوردان وادی معرفت فرمود و این بزرگان از آن جمله اند .^۱

۱- بهاء الدین زکریا مولتانی (متوفای ۶۶۴ هجری که استاد شیخ فخر الدین عراقی هم بوده است .

۲- کمال الدین اسمعیل اصفهانی

۳- امیر سادات حسینی

۴- شیخ حمید الدین ناگوری

۵- عماد الدین ابوطاهر عبدالسلام شیرازی (متوفای ۶۶۱ هجری

در شیراز)

۶- سراج الدین حسین ابن الشیخ الاسلام عزالدین مودود

۱- شذالازار صفحه ۳۳۶ و ۳۱۱- شیراز نامه صفحه ۱۲۶ - مجمل فصیحی

ج ۲ صفحه ۲۳۵ - تذکره حسینی ص ۱۶۱ - مزامیر حق و گلزار امید صفحه ۸۴

آتشکده آذر ج ۳ صفر ۱۱۹۰

زر کوب شیرازی .

۷- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ^۱.

۸- شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی (۶۷۸-۵۹۴) که از برجسته ترین شاگردان اوست و بعد از وی در اشاعه طریقه مشهور به سهروردیه همت وافی مبذول داشته است. ^۲

آشنائی نجیب الدین بزغش با شیخ شهاب الدین سهروردی یکی از وقایع بسیار مهم باطنی است و شرح آن در مثنوی مزامیر حق و گلزار امید با اشارات دقیق که رفیق سالک طریق است چنین توجیه شده است. ^۳

چون نجیب الدین بزغش در بلوغ	شد زانوار حقیق دل پر فروغ
ترك دنیا گفت و شد مشتاق حق	زد قدم در حلقه عشاق حق
زیر و رو میکرد احوال رجال	تا ز حال خویش یابد انفعال
رنجش افزون گشت از درد طلب	گشت دامنگیر عشقش روز و شب
خواستار اهل حق شد هر طرف	در جانش رسته از قید صدف
تاشبی در خواب گشتمش افتتاح	وز دل شام سیه سرزد صباح
دید آن مجذوب عشق دلپذیر	خویش را در تربت شیخ کبیر
پیری از آن بقعه بیرون کرد سر	وز پیاش دنبال شش پیر دگر

۱- سعدی فرماید .

مرا پیر دانای مرشد شهاب	دو اندرز فرمود در روی آب
یکی آنکه بر خویش خود بین مباش	دگر آنکه بر خلق بد بین مباش

۲- رباعی زیر از اوست. نتایج الافکار صفحه ۳۵۹

ای آنکه ترا بحسن تمثالی نیست	چون حال من از خال رخت خالی نیست
وصافی من همه ز خال رخ تست	وین طرفه که بر رخ تو خود خالی نیست

۳- مزامیر حق و گلزار امید صفحه ۸۴-۸۵

رویشان رخسندۀ تر از آفتاب
 جمله بر اطوار معنی مستقیم
 چون نجیب الدین بدیدند آن مہان
 دست او بگرفت آن پیر نخست
 پس نجیب الدین بزغش زین خطاب
 با پدر گفت آنچه اندر خواب دید
 آنکہ در شیراز آن دم فرد بود
 پس پدر خواب پسر را بی نہفت
 شیخ ابراہیم گفتش کای فقیر
 وان منشا یخ جملہ پیران ویند
 آنچه مشہور است از قول ثقات
 وان بود شیخ شہاب الدین راد
 چون نجیب الدین شنید این از پدر
 بر سراغ سہروردی تا حجاز
 گفت چون بر خدمت سرہ یافتم
 کرد بر تعلیم و تلقینم قیام
 طالب حق را طلب بیخواست نیست
 تا کہ ننماید خدا راہ فقیر

نورشان با طور سینا ہم رکاب
 در حریم کعبہ قربت مقیم
 پیش خواندندش بشیرینی چو جان
 گفت باشیخی دگر کاین زان تست
 سوی بیداری مطلق شد ز خواب
 و آنچه رادر خواب از پیران شنید
 شیخ ابراہیم و اہل درد بود
 جملہ را با شیخ ابراہیم گفت
 پیر اول نیست جز شیخ کبیر^۱
 کہ بجان در حکم و فرمان ویند
 یک از ایشان هست در قید حیات
 کاوست در علم طریقت اوستاد^۲
 بی تأمل بست اسباب سفر
 مرکب شوق زیارت تاخت باز
 شیخ را زین قصہ آگہ یافتم
 تا مرا شد کار بر دستش تدام
 رہ بمیل نفس رفتن راست نیست
 راہ پای رفتہ را نارفتہ گیر

تا نیاید از سما بانگ تعال

ہر کہ بگزیند رہی باشد ضلال

۱- مقصود شیخ ابو عبد اللہ خفیف شیرازی اویسی است .

۲- منظور شہاب الدین ابو حفص سہروردی است . شیراز نامہ صفحہ ۱۳۱

شیخ شهاب الدین سهروردی را در دقائق عالیہ عرفانی مصنفات و مؤلفات منشور کثیری بوده و چنانکه بر می آید شیخ بیشتر آنهارا بهنگام اعتکاف در مکه با تمام رسانیده است از آنچه در تذکره ها بنام ایشان ضبط است و در صحت انتساب آنها بشیخ مجال تردید نیست میتوان آثار زیر نام برد^۱:

۱- عوارف المعارف. این کتاب مشتمل بر ۶۳ باب است که در هر باب فصولی چند اختصاص به بحث در خصوصیات تصرف و آداب سلوک دارد.

۲- جذب القلوب الی مواصلۃ المحبوب .

۳- رشف النصایح الایمانیه

۴- اعلام الهدی فی عقیده اهل التقی

۵- بهجة الابرار

از آثار منظوم وی برخی رباعیات و غزلیات در تذکره ها بنام شیخ ضبط است،^۲ ابیات زیر از آن جمله اند .

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن غمهای تو کارش نبود
در عشق تو حالتیش باشد که از آن هم باتو و هم بی تو قرارش نبود



ای از غم دیدن رخت حیران من و ندر طلب وصل تو سرگردان من
بودن بتو مشکل است و نابودن آه سرگردان من بیسروبی سامان من



ای دوست وجود و عدمت اوست همه سرمایه شادی و غمت اوست همه

۱- E. G. Browne , Literary History of Persia
Vol. 11. P. 496

۲- ریاض العارفین صفحه ۱۵۷- تذکره حسینی صفحه ۱۶۱ - آتشکده
آذر جلد ۳ صفحه ۱۱۹۱ بنقل از ریاض الشعراء

تو دیده نداری که بینی او را ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه



دنیا که همیشه بود بامن به نفاق و زمن همه ساله بود جویای فراق
امروز همی گویمش ای دنی دین دین بگذار مرا که هستی از من سه طلاق



غزل

ایها العشاق ما در دام عشق آویختیم
گرد بود خود ز خاک آدمیت بیختیم
سر بر آورد از میان جان و دل دیدار دوست
چون جمال او بدیدیم از همه بگسیختیم
هاتقی در گوش جان ما ز غیب آواز داد
وہ کہ تا با خاک تیرہ نور خود آمیختیم
ذره ای از نور روی ما چو بر منصور تافت
همچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختیم
ای شہاب سہروردی گر گرفتاری بنال
دانه درد ام از برای مرغ زیرک ریختیم



بہاء الدین ولد (محمد)

تربیت یافته دیگر مکتب شیخ نجم الدین کبری عارف معروف
بہاء الدین ولد یا بہاء الدین محمد پدر والامقام مولانا جلال الدین

محمد بلخی است.^۱

محمد بن حسین بن احمد خطیب معروف به بهاء الدین ولد در قونیه از بلاد آسیای صغیر ولادت یافت.^۲

چنانکه از تذکره های مختلف بر می آید ملاقات بهاء الدین با شیخ نجم الدین کبری در اوایل عمر بهاء الدین ولد رویداده است و در این مصاحبت بود که بهاء الدین شیفته نجم الدین شده و تحت تربیت و ارشادش قرار گرفت، و در او آخر مراحل سلوک در یک واقعه باطنی حضرت رسول لقب سلطان العلماء را بایشان عنایت فرمودند.

پس از تحصیل کمالات معنوی شیخ نجم الدین بوی دستور دادند که بموطن خود باز گرد و در آنجا بارشاد مستحقین همت گمار.^۳

بدین سبب بهاء الدین روانه قونیه گردید و امر استاد را کار بست و دیری نپائید که در آن دیار صاحب شهرت و اهمیت بسیار گردید، تا جائیکه سلطان وقت او را محترم میداشت و بسیاری از امور کشور را بامشورت او انجام میداد. برخی سخن چینان که از این امر منافع خود را در خطر میدند پیوسته از او بحضور سلطان بد گوئی میکردند. چون

۱- نفحات الانس صفحه ۴۵۷ - معارف بهاء الدین ولد صفحه ۱۴ مقدمه -

نتایج الافکار ص ۱۴۰ - خزینة الاصفیاء ج ۲ صفحه ۲۹۱ -

۲- مادر بهاء الدین ولد دختر علاء الدین محمد خوارزمشاه بوده است و در این مورد مورخین نوشته اند که شبی علاء الدین محمد حضرت رسول (ص) را در خواب زیارت کرد، حضرت باو دستور فرمودند که دختر خود را به حسین ابن احمد خطیب که از افراد برجسته آن زمان بوده است بزنی بدهد، پس از این رؤیا سلطان باین دستور عمل میکند و بهاء الدین ثمره این ازدواج است.

نفحات الانس صفحه ۴۵۷ - ریاض المارقیں صفحه ۹۱.

۳- تذکره سیر خرفه صفحه ۱۳۲

سخن معاندین کار گرافتاد سلطان از نفوذ بهاء الدین وحشت زده و مرعوب شد و بهاء الدین به همراه خانواده و فرزند برازنده اش مولانا جلال الدین محمد بلخی که در آن هنگام طفلی بیش نبود عازم مسافرت شد^۱ (سال ۶۱۷) در این سفر از شهرهای بسیاری گذشته به نیشابور وارد و در آنجا بخدمت فریدالدین عطار که در آن زمان پیری سالخورده و کامل بود رسیدند.^۲ و سپس از نیشابور روانه بغداد شدند. گویند بهنگام ورود بدانجا گروهی از مردم باستقبالشان آمدند و از مبدأ و مقصد ایشان جو یا شدند بهاء الدین محمد جواب داد، «من الله والی الله ولا حول ولا قوة الا بالله» بعضی از مستقبلین این خبر را بسمع شیخ شهاب الدین رسانیدند و پس از چندی اقامت در بغداد مجدداً بسفر خویش ادامه داده تا بن نجان رسیدند و مدتی در آنجا مقیم شدند، در همین ایام بود که بدعوت علاء الدین کیقباد ساجوقی به قونیه برگشتند و تا پایان عمر در آن سرزمین ساکن گشتند.^۳ تنها اثری که از او باقی مانده مجموعه ایست که شامل مواعظ و سخنان و عقاید او در زمینه مسائل مختلف عرفان و حکمت است. در این کتاب نکات عرفانی با توجیهات بسیار دقیق و تفسیر و تاویل آیات قرآنی با بیانی آسمانی مورد شرح و توضیح قرار گرفته است. این کتاب بنام معارف بهاء ولد در تهران بطبع رسیده است.^۴

۱- بعضی نوشته اند که فخرالدین رازی بمناسبت مخالفت هائی که با عرفا داشت در تبعید بهاء الدین ولد بی دخالت نبوده است اما چنانکه در مورد مجدالدین بغدادی گفتیم نویسنده مقدمه رساله کمالیه (ص ۸۵) این مطالب را خالی از اعتبار میدانند.

۲- تاریخ ادبیات ایران دکتر صفا ج ۲ صفحه ۸۶۱

۳- تذکره سیر خرقه صفحه ۱۳۳

۴- معارف بهاء ولد انتشارات وزارت فرهنگ سال ۱۳۳۳ تهران

قطعه زیر نمونه‌ای از این کتابست .

قال النبي عليه السلام. النوم اخ الموت، در این معنی است که الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا، همچنانکه خفته‌را در حال خفتگی احوال بیداری
هیچ ننماید و حالهای دیگر بیند چون زنده بمیرد اورا احوال این جهان
چیزی ننماید و حال دیگر بیند دانه و گل یکی است و آب و باد و خاک یکی
است و ستاره و شمس و قمر و بروج یکی پاره‌خار گردانیم بحکمت آن خار
را نصیب آتش کنیم و آن گل را گلاب و قرین شربت کنیم و قرین جیب
خوبان کنیم اگر چه خار را قوت و وحدت تن داری و درشتی بیش آمد دلیل
قدر و قیمت وی نگردد و اگر برگ گل را ضعیفی و لطیفی و تنگی دادیم
دلیل بی قدری وی نباشد نیز دانه آدم علیه السلام یکی بود بعضی را خار
انکار گردانیدیم و بعضی را گل تصدیق (و یقین) نام نیک و بدی در جهان
رانیدیم و اثر ایشان در این جهان برابر ساختیم آخر عملی باید که اثر
ایشان ظاهر شود چنانکه یکی را دانه سیب و یکی را دانه انار و امروز گویند
و ایشان در مشاهده همه نزدیکند بیکدیگر ایشان را عملی باید تا اثر
ایشان پدید آید اکنون در زیر خاک کنید تا اثر ایشان ظاهر شود حمید
است در سخت دلان آفریدن و حمید است در نرم دلان و مصدقان آفریدن
چنانکه تیغ خشم آفرید تا اعداء را مجروح میکند و آئینه حلم و خوش -
خوئی پدید آورد تا روی دوستان در روی مشاهده میکند کالبدها چون جامها
است مرمعانی ارواح و دریافت‌ها را آن معانی از عالم قدس و صفا و قوالب
و اجرام خاک از عالم دیگر باندازه هر معنی قدسی جامه از خاک فرو برید
و بر قد و راست کرد جامه خاک چون بامعنی مقرون شود متحرك شود
چنانکه جامه بلا بس متحرك گردد و چون جامه بیرون کند جامه از جنبش

فروماندا کنون جامه غالب و خاکی ریم ناکشد گفتم بیرون کن تا گازی
کنیم بر سر هر سنگی و بر هر آبی و هر شاخساری چون پاکیزه شود باز
دوزیم و جامه نو کنیم ایمان بدر مرگ همچنان استوار باشد که اکنون
استوار داری اگر اکنون بسویکی دنیا بفروشی بدر مرگ بشریت آب
ابلیس بباد دهی و اگر بعشق جمالی بفروشی بدر مرگ بخیالی بفروشی
اکنون دیگران مال و جاه جمع میکنند تو مال و عشق و معرفت الله جمع
کن و روزگار ضایع مگذار و قرارگاه سرا و کوشک ایمان را بساز تو بهر
چند روز بام و در خانه عاریتی را خلعهای او استوار میکنی و بگل مباندازی
غم ایمان نیز گاهگاهی بخور تا خلل بی اعتقادی راه نیابد.»

نیز در همین کتاب فرماید :

« حق تعالی چون آدمی را آفرید قابلیت آنش داد که او را بشناسد
پس از هر صفت بی پایان خود اندکی دروی تعبیه کرد تا از این اندک آن
بسیار و بی نهایت را فهم تواند کردن چنانچه از مشتی گندم انباری را و از
کوزه آب جوئی را اندکی بینائی داد تا نموده شود که بینائی چه چیز است
و همچنین شنوائی و دانائی و قدرت الی ما لا نهایه، همچو عطاری که از انبار
های بسیار اندک در طبله ها کند و بدکان آورد همچنان حنا و عود و شکر و غیر
آن تا آن طبله ها را نموزج انبارها باشد از این رومی گویند: وما اوتیتهم من -
العلم الا قليلا، و مقصود علم تنها نیست یعنی آنچنانکه از علم اندکی دادم
تا از این اندک آن بینهایت معلوم شود.»



سعدالدین حموی

دیگر از معارف مکتب کبرویه شیخ سعدالدین حموی است که از

برجسته‌ترین تربیت یافتگان شیخ نجم‌الدین کبری می‌باشد^۱.

سعدالدین ابوالسعادات محمد بن المؤید بن حسن بن محمد بن حموه مشهور به سعدالدین حموی (یا حموئی) در شب سه‌شنبه ۲۳ ذی‌الحجه سال ۵۸۶ هجری قمری ولادت یافته است. وفات ایشان را دولت‌شاه سمرقندی بموجب بیت زیر در دهم ذی‌الحجه سال ۶۵۰ می‌داند.^۲

وفات شیخ جهان سعدالدین حموی که نور ملت اسلام و شمع تقوی بود
بروز جمعه نمازد گر به بحر آباد بسال ششصد و پنجاه و عید اضحی بود
اما برخی دیگر منجم‌له صاحب مجمل فصیحی وفات ایشان را در
روز دهم ذی‌الحجه سال ۶۴۹ در بحر آباد (همانجا که مدفون است)
نوشته‌اند، چون بیشتر کتب معتبر موجود تاریخ دوم را نقل کرده‌اند
آنرا قطعی تر میدانیم. بدین وجه سنین عمر ایشان برابر با ۶۳ سال است.^۳
سعدالدین او ان جوانی را بسیر و سفر گذرانیده و بحوالی شام و
عراق و خوارزم و بسیاری نقاط دیگر مسافرت کرد که در حدود ۲۵
سال بطول انجامید.

تا قبل از درك حضور نجم‌الدین کبری شیخ سعدالدین حموی در
ضمن مسافرت‌های خود بخدمت بسیاری از بزرگان عرفاء زمان خود
رسیده و از آنها درك فیض کرده و بخرقه فقر مفتخر گردیده. چنانکه

۱- مجمل فصیحی ج ۲ صفحه ۲۹۱ - مجله یادگار شماره ۱۰ سال اول
صفحه ۴۳- نتایج الافکار صفحه ۳۱۶- سفینه الاولیاء صفحه ۱۰۵ و ۱۰۴- قاموس الاعلام
ج ۶ صفحه ۶۶۸- مرآة الجنان ج ۴ صفحه ۴۰- تذکره حسینی صفحه ۱۴۰-
روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات ج ۱ صفحه ۲۸۷ -

۲- تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی صفحه ۲۶۵

۳- مجمل فصیحی ج ۲ صفحه ۳۱۹- ایضاً مجله یادگار فوق صفحه ۴۳

مشهور است آن حضرت بخدمت ۳۰ تن از عارفان رسیده است و از میان آنان میتوان صدرالدین ابوالحسن ابن محمد بن عمویه پسر عم پدرش^۱ و شیخ شهابالدین ابوحفص سهروردی را نام برد.^۲

سعدالدین حموی نیز از جمله کسانی است که از طرف شیخ نجمالدین کبری اجازت ارشاد داشته و این اجازت در سال ۶۱۶ یعنی دو سال قبل از شهادت شیخ نجمالدین کبری در خوارزم بایشان عنایت شده است.^۳

پس از شهادت شیخ نجمالدین در سال ۶۱۸ سعدالدین حموی از خوارزم خارج و ابتدا بحوالی بابل و طبرستان رفت و پس از مدتی از آنجا رهسپار حجاز و مصر شد و سرانجام در سال ۶۴۱ یعنی ۸ سال قبل از وفاتش به بحرآباد مولد خویش مراجعت و تا آخر عمر در آنجا زندگی کرد.^۴

مشهور است که در طی مراحل سلوك یکبار روح سعدالدین حموی از قالب جسمی جدا شده و تا مدت ۱۳ روز از تن خارج بود چون روح مجدداً به بدن بازگشت از اینکه در این مدت چه بر کالبد وی گذشته

۱- سعدالدین حموی خرقه تبرک را از دست شیخ صدرالدین مذکور در مسجد اقصی پوشید.

۲- ایضاً مجله یادگار فوق الذکر صفحه ۳۳ بنقل از مشیخه خاندان سعدالدین حموی

۳- مؤلف ریاض السیاحه با اشتباه فاحشی سعدالدین حموی را استاد شیخ نجمالدین کبری معرفی کرده است صفحه ۳۳۸ و ۳۳۹

۴- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۱۳ و ۲۹۹

بود اطلاعی نداشت .^۱

قاضی میرحسین میبدی نکته سراسر ارشادی زیر را از سعدالدین حموی نقل کرده است^۲ :

« حضرت شیخ سعدالدین حموی سوار بود و بر رودخانه ای رسید اسب از آب نمیگذشت امر کرد آب را تیره ساختند و اسب در حال بگذشت، فرمود تا خود را میدید از این وادی عبور نمی توانست کرد، و این غایت معرفت است .

سعدالدین حموی نیز مانند سایر ارادتمندان شیخ نجم الدین کبری در عرفان بین اقران خویش کم نظیر بوده علاوه بر تربیت شاگردان زبده^۳ صاحب آثار ارزنده ای اعم از نظم و نثر میباشد .

آثار منشور^۴

۱- سجنجل الارواح و نقوش الالواح . احتمالا در اشاره بهمین کتاب است که شاد قاسم انوار میفرماید^۵ .

جان هر کس سجنجل است اما جان قاسم سجنجل الارواح
۲- سکینه الصالحین

۳- قلب المنقلب

۱- تذکره حسینی صفحه ۱۴۰- ریاض العارفین صفحه ۱۳۴- و این واقعه همان است که در مجلسی از استاد خویش (حضرت صادق عتقا) شنیدم که فرمود در طول سلوک مراهم بزمان کمتری (۹ ساعت) چنین حالتی واقع بوده .

۲- شرح دیوان حضرت امیر صفحه ۲۶ مقدمه .

۳- عزالدین محمد نسفی از مشهورترین تربیت یافتگان اوست .

۴- آتشکده آذر ج ۱ صفحه ۲۸۳ - مجله یادگار ش ۱۰ سال اول صفحه

۴۳- ۵۰ -- ریاض العارفین صفحه ۱۳۴

۵- دیوان قاسم انوار صفحه ۱۰۷

۵- محبوب المحبین و مطلوب الواصلین. در مقدمه این کتاب گوید:
 « اطلاق اسم ولی بعد از حضرت پیغمبر (ص) مطلقاً یا مقیداً
 بکسی دیگر جایز نیست مگر بحضرت امیر المؤمنین و اولاد معصومین
 و علیهم السلام . »

۶- محبوب الاولیا،

۷- اعلام الهدی . شیخ سعدالدین در این اثر خود در موردی به
 کیفیت ظهور امام عصر بدینگونه اشارت میفرماید .

«... که چون بیرون آید همه کیش ها و ملت ها تغییر یابد و بروی
 زمین هیچ مذهب و کیش نماند الا کیش محمد رسول الله و خدایتعالی
 در روی زمین پر کند از علم و معرفت تا غایتی که از ذوال نعلین و سر
 تازیانه خود اسرار و معانی و حقایق بشنوند و عبادت در خلق در آویزد
 و پرهیز گاری بر خلق غلبه کند و پای فاسقان و فاجران بلغزد و آن
 صاحب کمال روی زمین را از فسقه و فجره پاک گرداند و مردم راه مملکت
 بر گیرند و در جبروت بگشایند و شیفته حی الذی لایموت گردند و رحمت
 بر مؤمنان فرود آید و همه کنفس واحده گردند و همچون ذو القرنین
 شرق و غرب عالم بگیرد و چون سلیمان زبان مرغان داند و با هر کس
 بزبان اوسخن گوید و هفت اقلیم در تحت تصرف او در آید و او را شمشیری
 باشد که بی دست جنگ و کارزار کند»^۱

آثار بالا هر کدام مملو از خطوط و دوائر و اشکال و اشاراتی است .
 سعدالدین را آثاری منظوم است که بیشتر از نوع رباعی است^۲،

۱- نسخه خطی شماره ۴۲۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران صفحه ۱۳۹

۲- نسخ خطی شماره های ۳۰۰۸ و ۲۶۵۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه -

از آن میان چند رباعی زیر را نقل میکنیم .

آثار منظوم

يك نقطه الف گشت و الف جمله حروف

در هر حرفی الف باسمى موصوف

چون نقطه تمام گشت و آمد بسخن

ظرفیست الف نقطه آن چون مظروف^۱



گر باغم عشق سازگار آید دل بر مر کب آرزو سوار آید دل

گردل نبود کجا وطن سازد عشق و ر عشق نباشد بچه کار آید دل



هفتاد و دو ملتند بر يك سر حرف

فی الجملة کسی نه که گشاید در حرف

من نقطه حرف بر سر حرف زدم

بگشاد در حرف و شدم بر سر حرف



خورشید حق است و هر دو عالم سایه آن سایه که نور باشد آنرا مایه

افتاد ز پای ما و او بر سر ما ما غایب از او و او بما همسایه



دل وقت سماع ره بدلدار بر د جان ره بر پراپرده اسرار بر د

۱- جهت توضیح بیشتر به مثنوی گلزار امید که شرح اسرار حروف است

رجوع شود .

این نغمه چو مر کبیست مر روح ترا بردارد و خوش بعالم یار بررد



اندر دل من درون و بیرون همه اوست
اندر تن من جان و دل و خون همه اوست
آنجای چگونه کفر و ایمان گنجد
بی چون باشد وجود من چون همه اوست



این مستی ما زباده حمرا نیست
تو آمده ای که باده ما ریزی
وین باده بجزد در قدح سودا نیست
من آن مستم که باده ام پیدا نیست



وقتست که یار ما به بستان آید
پیدا و نهان در دل و در جان آید
سلطان جمال او بمیدان آید
کفر همه کافران بایمان آید



حق جان جهانست و جهان جمله بدن
افلاك و عناصر و موالید اعضاء
اصناف ملائکه قوای این تن
توحید همین است و در گرها همه فن



گر جمله جهان بخویش مقرون بینی
چون کل جهان آینه ی کل خداست
در کل جهان خدای بی چون بینی
در کل جهان غیر خدا چون بینی



کس نیست که او شیفته روی تو نیست
گویند بهشت جاودان خوش باشد
سر گشته چو من در شکن موی تو نیست
دانم بیقین که خوشتر از روی تو نیست



فی التفکر

یاراحتہ مہجتی ونور البصر اسقبط قلبی بك وقت السحری
ناجیت ضمیر خاطر ی یا قمری انی انا فیک وانت لی فی نظری



فی المناجات

انت قلبی وانت فیہ حبیب ولقم القلوب انت طیب
لیس فی قلب من یحبك صدقاء غیر ذا كرك حالته یستطیب
انت سقمی وصحتی وشفائی وبك الموت والحیاء طیب
واذا ما نظرت فی تطف عن فوادی واعینی لا تغیب
لك سرى ومہجتی وضمیری ساجد شاهد ومالی نصیب



شیخ نجم الدین رازی

شیخ نجم الدین رازی یکی دیگر از عرفا عالمقام پیرو طریقہ کبرویہ و در زمرہ ارادتمندان صادق نجم الدین کبری است.^۱
شیخ نجم الدین عبد اللہ بن محمد بن شاہوار اسدی رازی معروف بہ نجم الدین رازی یا نجم الدین دایہ ولادتش بسال ۵۷۳ ہجری قمری در ری و وفات ایشان در سال ۶۵۴ ہجری قمری برابر با سال ۱۲۵۶ میلادی در شونیزہ بغداد رویدادہ است (مزارش نیز در ہمین محل است).

۱- تذکرہ حسینی ص ۱۸۵ و ۳۴۷ - قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۶۸ و

۴۵۶۷ - مجمع الفصحاء ص ۶۳۲ ج ۲ - خزینۃ الاصفیاء ج ۲ ص ۲۹۱ - سفینۃ الاولیاء

ص ۱۰۵ - صبح گلشن ص ۵۰۷ .

باین ترتیب مدت عمرش بالغ بر ۸۱ سال است^۱.

شیخ نجم الدین رازی سنین جوانی را در ری گذرانیده و سپس مدتی را بسیر و سفر در نقاط مختلف گیتی مصروف و در پایان همین مسافرتها بود که بخوارزم رفته و در حلقه ارادتمندان شیخ نجم الدین در آمده و مدت زیادی از محضر او کسب فیض کرده است.

لازم بیاد آوریم که در بدایت کار شیخ نجم الدین کبری ترتیب و ارشاد شیخ نجم الدین رازی را بعهدہ یکی از زبده ترین تربیت یافتگان خود شیخ مجد الدین بغدادی محول فرموده است.

شیخ نجم الدین رازی تا چند روز قبل از حمله مغولان و شهادت شیخ نجم الدین کبری در آن واقعه (۶۱۸) مقیم خوارزم بود. اما هنگامیکه خبر حمله مغولان باسناد رسید ایشان به ارادتمندان خود منجمله شیخ نجم الدین رازی دستور دادند که هریک شهرهای دور دست عزیمت کنید، شیخ نجم الدین رازی نیز از خوارزم یکسره به همدان رفته و مدتی در آن دیار بسر برد و از آنجا روانه اردبیل شد و پس از کمی توقف در آن شهر به نواحی آسیای صغیر مسافرت کرد، در ضمن این سفرها بود که بعلت اغتشاشات داخلی در ایران مشقات بسیاری را متحمل شد که خود شرح آنها را در مرصاد العباد داده است.^۲ در همانجا او با مولانا صدر الدین محمد بن اسحق قونیوی^۳ و مولانا جلال الدین

۱- مرصاد العباد ص ۹ - مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۶۲ - تاریخ تصوف در اسلام ص ۵۰۳.

۲- مرصاد العباد صفحه ۱-۱۸

۳- ابوالعالی صدر الدین محمد قونیوی از اعظم اقطاب و حاوی اسرار ظاهر و باطن و جامع علوم معقول و منقول و از استادان بزرگ علوم حق و بقیه پاورقی در صفحه بعد

محمد بلخی ملاقات کرده^۱ و بعد به نواحی مصر و عراق رفته بشهر ملاطیه
باشیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی برخوردائی میکند^۲ و چنانکه

بقیه پاورقی از صفحه قبل

معارف الهیه شهر قونیه و از معاصرین مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولای
رومی) و خواجه نصیر الدین طوسی بوده و میانه این دو تن باب مکاتبات علمی
مفتوح بوده و متن بعضی از آن رسائل که حامل اسرار الحکم معارف لاهوتی و
علوم الهی است و بانثر فارسی شیرین و شیوائی نگاشته شده عیناً موجود میباشد
و از شاگردان و پیروانش یافتگان نامدار او مؤید الدین جندی علامه میر قطب الدین
شیرازی سعد الدین فرغانی و شیخ فخر الدین عراقی میباشد . وفات او پیش
از سال ۶۷۲ هجری که سال وفات مولانا جلال الدین محمد بلخی است در شهر
قونیه اتفاق شده است . (نقل از جلد اول صفحه ۲۸۷-۲۸۸ روضات الجنات
فی اوصاف مدینه الهرات) .

۸- Literary history of Persia from firdawsī to sadi, vol. 11. P.495

۲- خود شیخ نجم الدین رازی ضمن باب اول کتاب مرصاد العباد در
صفحه ۱۲ واقعه برخورد خود با سهروردی را چنین وصف کرده است :
« و از اتفاقات حسنه در شهر ملاطیه (از بلاد آناتولی و شام) با صد هزار
سعادت و دولت در صورت قدوم مبارک شیخ الشیوخ علامه العالم قطب الوقت بقیه
المشایخ شهاب الملّه و الدین شیخ الاسلام و المسلمین عمر السهروردی متع الله الاسلام
و المسلمین بطول بقاءه و لا یبعد منا برکته انفاسه و لقاءه استقبال کرد و اینرا
سعادت بزرگ و دولتی شگرف شمرد و بفال خوب گرفت و چون بخدمت او
مشرف شد آن بزرگوار را بشکر ایادی و مکرّمات و توفیقات که پادشاه اسلام
و سلطان سلاطین خدا الله سلطانه و اعلی قدرته و شانه در حق او یافته بود رطب
اللسان یافت و با خواص و عوام بعضی از فضایل و شمایل آن عرق مظهر و روح
مصور شرح میداد در آن حالت و معرض آن مقاتلت اشارت بدین ضعیف کرد... »

خود نیز تأیید کرده اواخر عمر را در بغداد گذرانیده است .

نجم‌الدین رازی را در عرفان تجرّی خاص بوده و از افراد برجسته زمان خود بشمار می‌آمده و آثار ارزنده‌ای در این زمینه از وی بر جای مانده است .^۱

تذکره نویسان شیخ نجم‌الدین رازی را صاحب کتب پر ارزش زیر میدانند .^۲

۱- مرصادالعباد من المبدء الی المعاد . این کتاب که در بیان حقیقت سلوک و قواعد و دستور العمل‌های عرفانی است تألیفش بمقارن سال ۶۲۰ هجری قمری در آسیای صغیر پایان رسیده است . مرصادالعباد تا بحال کراراً بطبع رسیده است .

۲- بحر الحقائق والمعانی . تفسیر کلام‌الله مجید است .

۳- منارات السائرین الی حضرت‌الله و مقامات الطائرین بالله .

۴- رساله عشق و عقل .

اما در باب اشعاری که از او باقی مانده است باید گفت برخی اشعار در تذکرها بنام ایشان ضبط است که بعضی از این ابیات را بدیگران نیز نسبت داده اند . نکته دیگر آنکه در ضمن آثار ایشان هم با شعاری بر میخوریم (غالباً از نوع رباعی است) که مسلم نیست تمام این ابیات از خود ایشان باشد از اینرو نمیتوان آنها را هم جز آثار قطعی منظوم شیخ

۱- ضیاءالدین ابوالحسن مسعود بن محمود شیرازی از تربیت یافتگان

شیخ نجم‌الدین رازی است . شذالازار ص ۶۹

۲- قاموس الاعلام جلد ۶ ص ۴۵۶۷ - نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران شماره‌های ۴۶۲۱ و ۴۷۸۲ و ۲۰۴۰ و ۲۷۴۰ - فهرست

بریتیش میوزیوم .

نجم الدین رازی دانست فقط آنچه را که تذکره های معتبر بطور مکرر
ثبت کرده اند میتوانیم مسلماً از شیخ بدانیم .

ابیات زیر نمونه ای از این اشعار است ^۱ .

آنرا که دل از عشق پر آتش باشد هر قصه که گوید همه دلکش باشد
تو قصه عاشقان همی کم شنوی بشنوبشنو که قصه شان خوش باشد



تا شد دل خسته فتنه روی کسی باریکترم ز تاره موی کسی
پرسید ز من کسی که خود تو چه کسی من هیچ کس و خاک سر کوی کسی



ایدل تو اگر مست نه هشیاری زان پیش که بگذرد جهان بگذاری
کم خسب بوقت صبح کاری پی تست خوابی که قیامتش بود بیداری



عشقت که دوا ی جان این درویش است زندازه هر هوا پرستی بیش است
سری که خود از ازل مراد سر بود کاریست که تا بد مراد پیش است



در عشق تو ام جهان سرائی تنگ است همچون چشمه دلم فضائی تنگ است
ای درد دل من ساخته منزلگه خویش معذور همیدار که جائی تنگ است



گر ز عشقت اثر نداشتمی داغ آن بر جگر نداشتمی

۱- مرصاد العباد - ریاض الشعراء - نسخه خطی شماره ۲۶۵۵ کتابخانه

مرکزی دانشگاه - خیابان عرفان ص ۳۶ و ۳۷ و ۲۴۰ و ۳۹۲ - تاریخ تصوف

در اسلام ص ۱۹۱ و ۶۱۱ و ۶۱۶ -

عشق تو از کجا و من ز کجا گر ز رویت خبر نداشتمی



گر با خردی و زنده جانی بر کن دل از این جهان فانی
آبرخ دین خود چه ریزی از آتش شهوت جوانی
آتش در زن بهر دو عالم خود را مگر از خودی رهانی
گر باز رهی زهستی خویش خود را بخدای خود رسانی



بصبا پیام دادم که ز روی مهربانی
سحری بکوی آن بت گذری اگر توانی
چورسی بآستانش بادب زمین بیوسی
ز من ای صبا پیامی برسان بیارجانی
سر زلف مشکبارش بادب اگر گشائی
زنسیم زلف بوئی بمشام جانرسانی



ای کمال منزله از نقصان ای کمال مقدس از تغییر
از خطائیکه کرده ام همه عمر یا فتاده به بندگی تقصیر
چو تودانی که آنهمه زازل در حق بنده کرده ای تقدیر
کرمتم عذر خواه من گردان که بدست قضات بودم اسیر



هر که را این عشق بازی در ازل آموختند
تا ابد در جان او شمعی ز عشق افروختند

وان دلی را کز برای وصل او پرداختند
 همچو بازش از دو عالم دیدگان بردوختند
 پس در این منزل چگونه تاب هجر آرند باز
 بیدلانی کاندین منزل بوصل آموختند
 لاجرم چون شمع گاه از هجر او بگداختند
 گاه چون پروانه بر شمع وصالش سوختند
 در خرابات فنا ساقی چو جام اندر فکند
 هر چه بود اندر دو عالمشان بمی بفروختند
 نجم رازی را مگر رازی از این معلوم شد
 هر چه غم بد در دو عالم بهر او انداختند



بار امانتش بدل و جان کشیده پس
 در بارگاه عزت با بار میرویم
 با ظلمت نفوس و طبایع در آمدیم
 در جان هزار گونه زانوار میرویم
 زان پس که بوده ایم بسی در حریم جہل
 این فضل بین که محرم اسرار میرویم
 عمری اگر چه در ظلمات هوا بدیم
 آب حیات خورده خضروار میرویم
 چون چرخ گرچه کورو کبود آمدیم لیک
 با صد هزار دیده فلک وار میرویم

در نقطه مراد بدین دور ما رسم
زیرا بسر همیشه چوپرگار میرویم



۷

معاشران

علاوه بر شاگردان شیخ که از آنها در فصل قبل سخن رفت اشخاص دیگری نیز بوده اند که برای درك فیض گاهگاهی به محضرش تشریف می جستند .

از میان این عده میتوان اثیرالدین آخسیکتی شاعر معروف و امام فخرالدین رازی را نامبرد ، در اینجا بمناسبت تکمیل کلام توضیح مختصری در باره نحوه ارتباط این دو نفر داده خواهد شد .^۱



اثیرالدین آخسیکتی

ولادت اثیرالدین در حدود ۲۵ - ۵۲۰ هجری در آخسیکت از قصبات فرغانه ماوراءالنهر واقع شده و وفاتش رانیز باید با احتمال قوی در حدود سال ۶۱۰ هجری در خلخال دانست .^۲

اثیرالدین آخسیکتی آشنائیش با شیخ نجمالدین کبری

۱- ریاض العارفین ص ۲۸۱ و ۳۹۲ - تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی

ص ۱۵۱ - جهت توضیح بیشتر به مقدمه دیوان اثیر ص ۵۰ مراجعه شود .

۲- صاحب مجمع الفصحاء گوید (ص ۲۷۲) اثیرالدین آخسیکتی بسبب

ارادت و اخلاص و خدمات جناب شیخ نجمالدین کبری بمقامات عالیه رسیده .

درهمدان اتفاق افتاده است و آن هنگامی بود که نجم الدین بدان دیار آمده بود .

البته این برخورد بطوریکه در مقدمه دیوان اشیرهم آمده است در اواخر عمر او روی داده و چنانکه برمیآید بعد از این ملاقات بود که او بعرفان گرایش پیدا کرده و مدتی را تحت نظر شیخ بخلوت نشست .

اثیرالدین مهتبا در بلخ و هرات به تحصیل علوم اشتغال داشت و از دانش آن زمان نیز بهره مند بود .

تنها اثر اثیردیوانی است که در سال ۱۳۳۷ در تهران بطبع رسیده است . واضح است که غالب اشعارش که در قالب قصیده و غزل است در اواسط عمرش یعنی قبل از برخورد با شیخ نجم الدین کبری سروده شده .

در ابیات زیر که برگزیده از دیوان اوست انگیزه ئی عالی مشهود است .

بخدائی که رخت عزت او	در سرای کهن نمی گنجد
از عدم ذره بی اجازت او	در خم کاف کن نمی گنجد
کانچه اندر ضمیر شوق منست	در دهان سخن نمی گنجد



بخدائی که روی بند عدم	امرش از چهره جهان بگشاد
باد لطفش بباغ رحمت در	بید امید را زبان بگشاد
عقده های جواهر واء-راض	از دل کان کن فکان بگشاد
همیش عقل را زبان بر لب	رحمتش عجز را دهان بگشاد
تربیت کرد نفس ناطقه را	تا بدو کشور جهان بگشاد
بوی لطفش چورنگ بط آمیخت	نبض خون از دل روان بگشاد
از پی انس و جان بدست اجل	بند تر کب انس و جان بگشاد

که مرا فرصت شما هر دم عقدی از جزع درفشان بگشاد
نعره ها میزنم که سوزن آن چرخ راخون زدیدگان بگشاد
ناله ها میکنم که جوارا کمر سیم از میان بگشاد



ایزد دلکی مهر فزایت بدهاد زین به نظری باین گدایت بدهاد
خوبی و خوشی و دلقریبی و جمال داری همه جزو فاختایت بدهاد

امام فخر رازی

فیلسوف و دانشمند بزرگ امام فخرالدین رازی بسال ۵۴۳
متولد شده و در سال ۶۰۶ هجری قمری در هرات در گذشته است.^۱
وی از معاریف فضلا و حکما و سخنوران بوده و در حکمت و فقه و نجوم
و کلام و تفسیر صاحب مقامی شامخ است و بدین سبب بامام المتکلمین
شهرت یافته است.

امام فخر ضمن ملاقاتهای خود با شیخ نجم الدین کبری مبادرت
بانجام مباحثات طولانی میکرد و پرسشهای بسیار از شیخ بزرگوار
مینموده و نجم الدین نیز چنانکه شیوه اش بود بمسائل مطروحه
پاسخهای مقتضی میداد.

سؤال و جواب زیر از آن جمله است.^۲

روزی امام فخر از شیخ نجم الدین کبری پرسید :
بم عرفت ربك (پرورد گارت را بچه شناختی) ؟
شیخ نجم الدین کبری بدینگونه پاسخ فرمود :
بواردات ترد علی القلب فتعجز النفس عن تکذیبها (بوارداتی
که بر قلب من وارد میشود و نفس عاجز از تکذیب آنهاست.)

۱- تاریخ عمومی ایران ص ۱۵۶ - ریاض العارفین ص ۳۹۲

۲- طبقات الشافیه ج ۵ ص ۱۱

شرح مجموعه گل مرغ سجزداند و بس

که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

نویسنده مقدمه رساله الکمالیه (از آثار فخرالدین رازی) ضمن بحث از احوال امام فخر بهنگامیکه سخن از مراجعت فخر رازی از حج میراند واقعه زیر را نقل کرده است^۱:

«... در این بازگشت همه طبقات از دانشمندان و پارسایان و امراء لشکری و کشوری، بازرگانان و اشراف و اصناف، نزد اورفتند. روزی پرسید آیا کسی مانده است که بدیدن ما نیامده باشد گفتند مردی زاهد و پارسائی گوشه نشین است بنام نجم الدین کبری تنها و نیانده و او بهیچ جا نمیرود که مردی منزوی و منقطع از دنیا است فخرالدین گفت من مردی واجب التعظیم و پیشوای مسلمانانم و شیخ الاسلام، مرشد چرا نباید دیدار ما بیاید بعض مریدان بمنظور معارفه مجلس مهمانی ترتیب دادند و شریعت و طریقت را دعوت کردند و هر دو باهم نشستند شیخ الاسلام سبب پرسید او گفت من مردی فقیرم و در دیدار من شرافتی و در تخلف من نقصانی نیست فخر رازی گفت این جواب صوفیانه است اکنون که شریعت و طریقت باهمند خوبست جای نقش حقیقت نیز خالی نباشد دوست دارم حقیقت را بگوئی نجم الدین کبری گفت دیدار جنابعالی چرا واجب است گفت من پیشوای مسلمانانم و مردی دانشمند نجم الدین کبری گفت اول العلم معرفة الجبار تو خدای خود را چگونه شناسی

۱- رساله الکمالیه فی حقایق الالهیه ص ۱۰۰- کب مقدمه - این واقعه ملخص از یکی از فصول کتاب نصیحت نامه شاهی اثر حسین بن حسن خوارزمی است که نسخه خطی آن به شماره ۳۶۵۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط است.

فخر گفت بصد دلیل نجم الدین گفت برهان برای ازمیان بردن شك آورده میشود، افی الله شك فاطر السموات والارض (آیا در ذات خدا تردیدی است که شکافنده آسمانها و زمین است) خدای در دل بند گانش نوری قرار داده است که هر گز بآن شك راه پیدا نمیکند و نیازی برهان پیدا نمیشود. این سخن دروی اثر کرد و تسلیم نجم الدین شد و بدست او توبه کرد و به خلوت رفت و دستور گرفت و برخی نقل کرده اند که نجم الدین بوی تکلیف کرد که باید آنچه میدانی فراموش کنی و این بت را بشکنی بقدرت ارشاد و هیبت فقر در وی تصرف کرد.

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که علم عشق در دفتر نباشد
فخر رازی دریافت که آنچه در سینه داشت در باخت و از یاد بهر دفریاد
زد که مرا توان تحمل نیست درویشی نخواهم مرا بحال خویش باز آر.
مثنوی زیر که اثر طبع شاعر و دانشمند معاصر آقای کریم کسروی
(متخلص به وجدی) است در اشاره و شرح واقعه فوق انشاد گردیده است.

شنیدم شیخ فخر الدین رازی	فرید دهر در علم مجازی
نبرده بوئی از علم الستی	نخوانده حرفی از طومار هستی
زنخوت عجب استادی بسر داشت	ولی از سر حق جان بی خبر داشت
بخود میگفت بامن کس قرین نیست	که چون من اوستادی در زمین نیست
خردمندی چو من گردون نپرورد	که من از هر جهت استادم و فرد
سزد گر علم نازد بر وجودم	که من درها زهر دانش گشودم
چو من دانشوری در این زمن نیست	حکیمی اوستادی همچو من نیست
چنان بر خویشان او بود مغرور	که بودی خلق در چشمش کم از مهر
در آن سالی که از حج باز آمد	بشهر از بیت با اعزاز آمد

دراستقبالش از بس مرد و زن بود
 مگر از محرمی پرسید رازی
 که هرگز مانده در این شهر یک تن
 باو گفتند آری گوشه گیری
 درون خانقاهی صبح تا شام
 خلاف خلق او پرهیز گارست
 نیامد گر باستقبال استاد
 از این گفتن بسی رازی بر آشت
 ببايد مجلسی آماده کردن
 به امرش مجلسی ترتیب دادند
 به نجم الدین خبر دادند یاران
 قدم آن محتشم در راه بنهاد
 درآمد از در آن پیر مهیمن
 چو رازی دید آن فر خدائی
 در آن محفل چو آن والا قدم زد
 ز جابر خاست رازی در سلامش
 چو آن روشن روان رادید رازی
 چون نجم الدین کبری دیده بردوخت
 نماند از آن همه علم مجازی
 کجا بوجهل راره بر رسول است
 بری شد چون ز علم و دانش خویش
 ببخشا گر خطائی سر زد از من

زمردم کوی و برزن موج زن بود
 به عین نخوت و گردن فرازی
 که از دیدار ما عمدا زند تن
 ز خود وارسته ای روشن ضمیری
 کند طی در عبادات حق ایام
 برون از قید و رسم روزگارست
 ملال آور نگرده حال استاد
 در آن آشفته گی با دوستان گفت
 همانا تا کنیم از شیخ دیدن
 بر آن در گه بزرگان ایستادند
 که باید ای ملک رفتن بدیوان
 در دولت بروی خلق بگشاد
 بسی تابان تراز خورشید روشن
 خجل شد از جلال کبریائی
 شکوه مجلس رازی بهم زد
 فرود آورد سر بر احترامش
 از آن هیبت بخود لرزید رازی
 به رازی هستی رازی همه سوخت
 اثر در جان و جسم و قلب رازی
 که در صد پرده عقل بوالفضول است
 به لابه گفت اورا کای وفا کیش
 که به باشد ز نیکان عفو کردن

غلام در گه آن بارگاهم کرم فرما که تابخشی گناه
چو آن دریای رحمت موج زن شد گیاهی رشك صباغ و چمن شد
از آن پس بنده او گشت رازی که با حق کس نتاند کرد بازی



چنانکه دیگران نوشته اند فخرالدین را در آخر عمر توفیق بسیار حاصل شد و او را سرانجام نیکو حاصل گشت و در این مورد مایل هروی در کتاب شرح حال و مناظرات امام فخرالدین رازی گوید،^۱

« میگویند وقتی نجم الدین کبری در خوارزم آفتابه گلی بدستش بوده میخواست وضو بسازد بحیرت رفت و همانطور آفتابه بدستش بود بعد از لحظه یکباره آفتابه بزمین رسید گفت الحمد لله مریدان از موضوع پرسیدند که سبب مکش و تفکر شیخ چه بود شیخ نجم الدین کبری گفت من میدیدم که فخر رازی هنگام وفات که میخواهد جان بجان آفرین تسلیم کند با شیطان در مجادله فکری گرفتار است و شیطان میخواست او را در بحث و استدلال مجاب کند و ایمان او را بغارت برد ولی دیدم که شیطان مغلوب شد و فخرالدین رازی ایمان بسلامت برد و قتی که مریدان او همان روز و ساعت را معلوم نمودند که بهمان ساعت و روز امام فخرالدین رازی فوت شده است »

امام فخر رازی در زمینه مطالعات خود صاحب تألیفات عدیده^۲ است. از آن جمله اند .

۱- شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخرالدین رازی ص ۹۹

۲- تاریخ عمومی و ایران ص ۱۵۶- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲

- ۱- تفسیر مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر) .
- ۲- جامع العلوم یا حدائق الانوار فی حقائق الاسرار . این کتاب را سال ۵۷۴ بدرخواست علاءالدین محمد خوارزمشاه تألیف کرده است^۱
- ۳- رساله اصول عقاید بفارسی .
- ۴- رساله روحیه بفارسی مشتمل برده فصل .
- ۵- الاختیارات العائیه یا الاحکام العائیه فی الاعلام السماریه (در نجوم) .

- ۶- شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا .
 - ابیات زیر معرف حال درونی اوست .
- هر گز دل من ز علم محروم نشد کم ماند از اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد



ترسم بروم عالم جان نا دیده بیرون شوم از جهان جهان نادیده
در عالم جان چون روم از عالم تن در عالم تن عالم جان نادیده



کرامات منسوب به شیخ نجم الدین کبری

بجهت علوم مرتبه ای که شیخ در عرفان و علوم باطن واجد بوده کرامات بسیاری از حضرتش مشاهده شده است و مورخین در کتب خود مبادرت به نقل برخی از این کرامات کرده اند .

۱- این کتاب مشتمل بر چهل حدیث میباشد و بهمین سبب حاجی خایفه آنرا جامع چهل علم شمرده است (کشف الظنون بند ۵۶۵)

از میان این وقایع مختلف میتوان بذکر موارد زیر اکتفا کرد .

۱- نوشته اند که روزی حضرت شیخ نجم الدین کبری با جمعی از اصحاب خود در خانقاه بودند در این اثنا در آسمان مشاهده کردند که بازی گنجشکی را تعقیب میکند و قصد شکار او را دارد . ناگاه چشم شیخ بر گنجشک افتاد بلافاصله گنجشک نیروی فوق العاده ای در خویش یافته باز را شکار کرده و بنزد شیخ میآورد .^۱

۲- روزی بازار گانی که بقصد سیاحت بنواحی خوارزم آمده بود بخانقاه حضرت شیخ نجم الدین کبری وارد میشود و ناگاه نظر حضرت شیخ اومی افتد . نوشته اند که شیخ در آن هنگام حالتی عالی داشت و بانظر حق بازار گان توجهی فرمود پس از این توجه بود که مفهوم قلب ماهیت تحقق یافته و بازار گانی که از عالم بـاطن اطلاعی نداشت در یک دم نهایت ترقی ممکن را در خود یافته بـمرتبه ولایت میرسد، پس شیخ او را مخاطب ساخته و پرسشهایی از شهر و دیار او میکند آنگاه ویرامجاز بارشاد خلق فرموده و روانه موطنش میسازند . نظر باین واقعه و بسیاری وقایع دیگر است که حضرتش بین تذکره نویسان به شیخ ولی تراش اشتهار یافته است .^۲

۳- روزی بین یاران شیخ نجم الدین بحث در مورد اصحاب کهف بود در این ضمن از خاطر سعد الدین حموی یکی از شاگردان حضرت شیخ گذشت، آیا کسی وجود دارد که صحبت وی درسگ اثر داشته باشد؟

۱- سفینه الاولیاء ص ۱۰۳ - خزینة الاصفیاء ج ۲ صفحه ۲۵۹ - مجالس

العشاق صفحه ۸۴

۲- ایضاً منابع فوق

این نکته را شیخ در حال دریافت نموده از محلی که بودند بخارج در محوطه رفتند . در آن وقت سگی از آن حدود میگذشت و در برابر شیخ رسید بیکباره نظر شیخ بر سگ افتاد، از این واقعه بعد سگ مزبور قدرتی بسیار در میان سگان دیگر یافت و در هر جا ظاهر میشد حدود پنجاه شصت سگ در اطراف او حلقه میزدند، و تا زمانی که در حیات بود بدین ترتیب روزگار میگذرانید چون مرد شیخ دستور فرمود تا این سگ را دفن کردند . این واقعه را اغلب مؤلفان نوشته اند و در اشاره بهمین حکایت است که عارف بزرگ مولانا جلال الدین محمد میفرماید^۱

يك نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس

سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

واقعه فوق را دانشمند و ادیب معاصر آقای کریم کسروی

(متخلص بوجدی) بنحو جالبی بشرح زیر برشته نظم کشیده اند .

شبى در خانقاه شيخ كبرى	خطير رهنورد عرصه لا
فروزان گوهر دريـای هستی	فروغ بزم رندان الستی
به گرد شيخ ياران جمع بودند	همه پروانه آن شمع بودند
سخن بود از سگی کز بخت بيدار	به غار كهف شد اصحاب را يار
سگی کرده همه خوی سگی کم	گرفته راه مردم گشته مردم
سگی کز مرز حیوانی گذشته	به نیکی نامی از خود باز هشته
در این مبحث مریدان را سخن بود	وليکن سالکی در شك و ظن بود

۱- تاريخ حبيب السیرج ۳ صفحه ۳۵ - ۳۷ - سفينة الاولياء صفحه ۱۰۳ -

لطائف اشرفی ج ۱ صفحه ۳۱ نسخه خطی

پی ارشادش آن پیر دل آگاه
 برون از خانقاه شد هم-ره پیر
 سگی می آمد از طرف بیابان
 ننگه بر سگ چو آن صاحب نظر کرد
 چو حیوان بانگاهش روبرو شد
 بلند آوازه شد هر گوشه ناهش
 سگی در نیکو-سامی عاقبت مرد
 زمر گش چون خبر بر پیر بردند
 قدم چون خضر ره بنهاد در راه
 که تابند کند پیرش چه تدبیر
 بسوی شیخ نجم الدین شتابان
 وجود سگ همه زیر و زبر کرد
 همه خوی سگی زایل از او شد
 سگان کردند زان پس احترامش
 که گوی از همگنان خویشتن برد
 بامر پیر-در رخسار کش سپردند

سگی را یکنظر سرور توان کرد

مسی را کیه مائی زرتوان کرد^۱

۴- دیگر از غرائب کرامات واقعه ایست مربوط به هجوم مغولان
 به ایران که مشهور است ظهور این واقعه را قبلاً شیخ نجم الدین کبری
 به مناسبتی اعلام کرده بود.^۲

نوشته اند که شیخ بهنگام محاربه گوشه پرچم دشمن را بدست گرفته
 بود که بشهادت رسید و هر چه دیگران کوشیدند که آنرا از کف مبارکش
 بدر آورند میسر نشد بناچار آن قسمت را قطع کردند.^۳

مولانا جلال الدین محمد در اشاره به این واقعه فرموده است .

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
 نی از آن مفلسکان کی بزلاغر گیرند
 بیکی دست می خالص ایمان نوشند
 بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

۱- نقل از کتاب کرسی نامه طریقه اویسی

۲- به فصل مربوط به شیخ مجد الدین بغدادی رجوع شود .

۳- سفینه الاولیاء ض ۱۰۳ - ریاض العارفین ص ۲۴۰ - ریحانة الادب

۵- صاحب صفوة الصفا واقعه زیر را از قول شیخ صفی الدین

اردبیلی نقل کرده است.^۴

«حکایت . ادام الله بر کته فرمود که مولانا جلال الدین واعظ سرابی بحضور برادرش اسعد تقریر کرد در وقتی که در تبریز به تحصیل علوم مشغول بودم روزی در کتاب تحفة البرره شیخ مجدالدین بغدادی قدس روحه نظر می کردم در آنجا نوشته شده بود شیخ نجم الدین کبری بکنار آب جیحون نشسته و با اصحاب صحبت می فرمود. ناگاه ابری بر آمد و باران خواست باریدن شیخ نجم الدین کبری به انگشت مبارک اشارت فرمود آن ابراز آنجا ردد، و آسمان صاف گردید چون این معنی مطالعه کردم گفتم خوشا کسیکه آنچنان کسانرا دریافته باشد و بدست آنها توبه کرده باشد ایکاش که من در آن وقت بودمی تا حضور مبارک او درمی یافتم این سخن چون با خود از سر اعتقاد و تاسف بگفتم و شب بخفتم در خواب همان حالت دیدم که شیخ نجم الدین با جمعی از اصحاب نشسته و شیخ مجدالدین بغدادی قدس سره در حضور وی است من پیش رفتم و زیارت نجم الدین دریافتم و بدست او توبه کردم و در دل آوردم که سر بتراشم و شیخ لمحہ ای از موی من برداشت و به شیخ مجدالدین بغدادی اشارت فرمود تا سر من تراشید و بدین بشارت از خواب در آمدم و آن روز در فرح می بودم که مطلوب من از حضور و سر تراشیدن به بخت بیدار در خواب حاصل شد و بدین معنی سی سال بگذشت تا آوازه بسراب رسید که شیخ زاهد قدس سره اردبیل را بنور قدوم مبارک منور گردانیده و در دیه کلخوران فرود آمده است در آنجا بخدمت شیخ زاهد برسیدم و

بدست مبارك او توبه كردم و تلقین گرفتم و در خاطر آوردم كه شيخ لمحہ ای از موی من بردارد تا سربتراشم؛ فرمود مولانا سر تو مجدالدین بغدادی تراشیده است و بدان مزید نیست، پس گفت كلاه نو آوردند و بر سر من گذاردند نظر كردم بر سر مبارك شيخ زاهد كلاهي نیمداشت دیدم كه عرق آلود بود در دل بگردانیدم كه چه بودی اگر شيخ آن كلاه بمن میدادی چون ضمیر بگردانیدم شيخ زاهد فرمود مولانا كلاهي از تو دریغ نیست لکن شوخكن و عرقناك است گفتم شيخ مطلوب من خود همانست، كلاه از سر مبارك برگرفت و بمن داد .

۹

آثار فکری ایشان

۱

آثار منظوم

علاوه بر کتب و رسالات متعددی كه حضرت شيخ نجم الدین کبری در زمینه تعالیم عالیہ عرفانی بصورت نثر تالیف نموده اند بسرودن اشعاری كه بیشتر از نوع رباعی است نیز مبادرت ورزیده اند كه امروز زینت بخش غالب تذکره ها و کتب عرفانی است . چنانكه از مآخذ بر می آید شيخ صاحب اشعار فراوانی بوده است امامتأسفانه امروز اکثر آنها یا در دسترس ما نیست و یا اینکه بعضاً وارد آثار عرفا و شعرای دیگر شده است . آثار متنوع منظومی كه ذیلا نقل میشوند پس از تحقیق و مقابله و دقت کافی از مآخذ دقیق و معتبری كه در حاشیه از آنها نام میبریم

رباعیات

یکدم دل فرزانه مردانه ما خالی نشود زعشق جانانه ما
آندم که شراب عاشقی دردادند از خون جگرزدند پیمانه ما



عمری همگی قرب و لقا کرده طلب پیدا و نهان ازمن وما کرده طلب
کار از در دل گشاد هم آخر کار او بین که کجا وما کجا کرده طلب



این لاله رخان که اصلشان از چگل است
یارب که سرشت پاکشان از چه گل است

۱- در غالب کتب تاریخی، عرفانی، تذکرها و جنکها اعم از خطی یا چاپی اشعاری بنام شیخ نجم الدین کبری ثبت است که هر کدام از این منابع به ضبط چند فقره از این رباعیات اکتفا کرده اند. مآخذی که برای جمع آوری رباعیات فوق مورد استفاده قرار گرفته عبارتند از:

مجله یادگار ج ۴ ش ۲/۱ ص ۹۶-۱۰۱ برتلس - منتخب مرصادالعباد
خیابان عرفان صفحات ۱۶۰ و ۱۷۳ و ۴۰۲ و ۱۸۷ - ریاض العارفین ۲۴۰ -
ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۳ تذکره صبح گلشن ص ۵۰۸ - ۵۰۹ - نسخه خطی
شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۷۳۹ - هفت اقلیم امین احمد
رازی - مجالس العشاق - تاریخ گزیده - تذکره خرابات - تذکره عرفات -
مجالس النفاث - نسخه خطی شماره ۴۴۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران -
مجموعه خطی شماره ۳۱۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - مجمع الفصحاء
ج ۲ ص ۶۳۳ - سفینه خوشگو نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
شماره ۲۶۵۵ - نسخه های خطی بشمارهای ۲۴۴۸ ، ۳۹۸۶ ، ۳۹۹۶ کتابخانه
مرکزی دانشگاه .

دل را ببرند و قصد جان نیز کنند
اینست بلا و گرنه زایشان چه گله است



چون نیست زهرچه هست جز باد بدست
چون هست بهرچه هست نقصان و شکست
پندار که هست هرچه در عالم نیست
انگار که نیست هرچه در عالم هست



دیو است درون من که پنهانی نیست
ایمانش هزار بار تلقین کردم
برداشتن سرش بآسانی نیست
این کافر را سرمسلمانی نیست



شوخی که پریشانی ما بر سر اوست
برهرتاری زکا کلاش بسته دلی
آشفته گی اهل وفا بر سر اوست
چون شاخ گلی که غنچه ها بر سر اوست



چشمی بسحاب همنشین میباید
سر بر سردار و سینه بر سینه تیغ
جانی ز نشاط خشمگین میباید
آسایش عاشقان چنین میباید!



کودوست که بر خنده دشمن گرید
خون از دل من بعاریت بستاند
و ندر سر آستین و دامن گرید
در دیده خویش آرد و بر من گرید



مندیش که از تیغ حذر خواهم کرد
تادیده بغیر تو نبیند کس را
من تیر ترا سینه سپر خواهم کرد
از هر دو جهان قطع نظر خواهم کرد

هر گز نشدم بوصل او یکدم شاد کو داغ جدائی بدل من بنهاد
بر هر که بر آمیختم از من بر مید جز غم که هزار آفرین بر غم باد



گلزار وفا ز خار من میروید اخلاص ز رهگذار من میروید
در فکر تو دوش سر بزانو بودم امروز گل از کنار من میروید



شکر تو که پیر دیو ترسا که شود یا معتکف مسجد اقصی که شود
تا آخر کار ز آتش بوته عشق خالص که برون آید و رسوا که شود



بر تخت فنا نشسته درویشانند از هر دو جهان گذشته بیخویشانند
خواهی که مس وجود تو زگر گردد با ایشان باش کیمیا ایشانند



در راه طلب رسیده ای میباید دامن ز جهان کشیده ای میباید
بینائی خویش را دوا کن زیرا که عالم همه اوست دیده ای میباید



عقل از در تو حدیث و افسانه برد در کوی تو ره مردم دیوانه برد
هر لحظه چو من هزار دلسوخته را سودای تواز کعبه به بتخانه برد



چون عشق بدل رسید دل درد کند درد دل مرد مرد را مرد کند
در آتش عشق خود بسوزد و انگاه دوزخ ز برای دگران سرد کند



حاشا که دلم ز تو جدا خواهد شد یا با کس دیگر آشنا خواهد شد

از مهر تو بگذرد کرا دارد دوست وز کوی تو بگذرد کجا خواهد شد



ای دیده توئی معاینه دشمن دل پیوسته بیاد بر دهی خرمن دل
دزدیده بروی دلبران در نگری و آنگاه نهی گناه بر گردن دل



ای رازق مار و مور و زاغ و بلبل گشتند هلاک بندگان تو بکل
مشتی سگ را بهانه بر ساخته ای از تو ست تو می کنی چه تا تار و مغول



زان باده نخورده ام که هشیار شوم آن مست نبوده ام که بیدار شوم
يك جام تجلی جمال تو بس است تا از عدم و وجود بیزار شوم



پیوسته از آن سلسله مو میترسم زان زلف خوش و روی نکو میترسم
ترسیدن هر که هست از چشم بد است وین طرفه من از چشم نکو میترسم



زنهار مزن تو طعنه بر درویشان هستند ایشان چنانکه هستند ایشان
خواهی که بدانی که کیانند ایشان یک عالم من بیارویك جو ز ایشان



صافی شده یکشب غریوان گریان برخیز بحضرت خداوند جهان
اشکی بده آلوده و گنجی بر گیر آهی بزن آهسته و ملکی بستان



قلاش و سیه گلیم و عاشق بودن میخواره و بت پرست و فاسق بودن
در کنج خرابات موافق بودن به زآنکه بخرقه در منافق بودن

نه عقل که از عشق بهره‌یزم من نه بخت که با دوست در آمیزم من
نه دست که با قضا در آویزم من نه پای کزین میانه بگریزم من



مستم بخرابات ولی از می نه نقلم همه عشقت و حریفم شی نه
در خانه خلوتم نشانی پی نه عالم همه درمنست و من در وی نه



از شربت عشق تست دل مست شده در پای فراق تست دل پست شده
از پای فتاده گیر و از دست شده این نیست شده تن و دل هست شده



ای روح تو ماه عالم آرای همه وصل تو شب و روز تمنای همه
گر با دگران به زمینی وای بمن و ربا همه کس همچو منی وای همه



روزی بینی مرا تو بیجان گشته بر کالبدم خلق خروشان گشته
تو بر سر خاک من نشینی گوئی ای کشته ترا من و پشیمان گشته



دنیا طلبان ز حرص مستند همه موسی کش و گوساله پرستند همه
هر عهد که با خدای بستند همه از بهر درست زر شکستند همه



گر طاعت خود نقش کنم بر نانی و آن نان بنهم پیش سگی بر خوانی
و آن سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ بر آن نان ننهد دندان



در کوی تو میدهند جانی بجوی جانرا چه محل که کاروانی بجوی

از تو صنما جوی جهانی ارزد زین جنس که مائیم جهانی بجوی



ای تیره شب آخر بسحر می آئی غم های منی که خود بسر می آئی
ای صبح گران رکاب گوئی که تو نیز مقصود دل منی که بر می آئی



ای دل تو بدین مفلسی و رسوائی انصاف بده که عشق را چون شائی
عشق آتش تیز است و ترا آبی نه خاکت بر سر که باد می پیمائی



ای وصل تو دلفروز آخر شبکی وی هجر تو دیده سوز آخر شبکی
ای زلف تو مانند شب آخر روزی وی روی تو همچو روز آخر شبکی



دردیده دیده ام توئی بینائی اندر دهن و زبان توئی گویائی
اندر قدمم راه تو می پیمائی چون جمله توئی مرا چه میفرمائی



ای شمع بخیره چند بر خود خندی تو سوز دل مرا کجا مانندی
فرقت میان سوز کزدل خیزد با آنکه بریسمانش بر خود بندی



دو قطعه

حاکمان در زمان معزولی همه شبلی و بایزید شوند
باز چون بر سر عمل آیند همه چون شمر و چون یزید شوند



گن جهودی قراضه ای دارد خواجه نامدار و فرزانه است!

آنکه دین دارد و ندارد مال گر همه بوعلی است دیوانه است!

بعضی مفردات منسوب بحضرت او

هر که ما را یار شد ایزد مر اورا یار باد
و آنکه ما را خواردید از عمر بر خوردار باد



در کعبه گرز دوست نباشد نشانه‌ای حاجی کی التفات نماید بخانه‌ای



گری توشوم شاد غم روز افزون باد
سرتا قدمم دریم آفات نگون باد



اشعار شیخ نجم الدین کبری علاوه بر در برداشتن دقائق معرفت
از نظر فن شعر همه استادانه و بی نظیر بوده دارای مضامینی بکروعالی
و واجد رقت و ظرافت خاص است.

۲

آثار منشور

چنانکه پیش از این گفتیم عارف عالیقدر حضرت شیخ نجم الدین
کبری را در باب مسائل و اصول تعلیمات عرفان تألیفاتی متنوع
و گرانبهاست که متأسفانه تا کنون هیچیک از آنها چنانکه لازمه عظمت
اوست معرفی نشده اند.

آن رسائل و کتبی که از شیخ باقی مانده است امروز بعضاً

در جنگ‌ها و مجموعه‌های خطی مشاهده میشود. بی‌تردید شیخ نجم‌الدین کبری صاحب آثار زیادی بوده است و چنانکه مورخین نوشته‌اند بمناسبت انقلابات داخلی ایران از آن زمان پراکنده شده است، بنحوی که متأسفانه امروز جز معدودی از آنها در دسترس نیست. ما در اینجا ابتدا از آنچه تا امروز بنام شیخ شناخته شده و غالباً در ایران موجود است نام می‌بریم و سپس مبادرت به معرفی و توضیح و تحلیل اختصاری برخی از آنها خواهیم نمود.

۱- الاصول العشرة^۱

۲- رساله در سلوک^۲

۳- رسالة السفینه^۳

۴- سکینه الصالحین^۴

۵- عین الحیوة فی تفسیر القرآن در ۱۲ جلد^۵

۱- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات ص ۷۴ (ش ۲۰) در مجموعه شماره ۲۶۷) کشف الظنون حاجی خلیفه بند ۱۱۴ - مجموعه خطی ۸۵۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه - مجموعه شماره ۳۱۶۷ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه - فهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکوة جلد ۳ بخش اول ص ۴۱۱ - هدیه العارفین ج ۱ ص ۹۰.

۲- کشف الظنون بند ۸۷۲ - دانشوران خراسان ص ۳۰۷

۳- فوائج الجمال و فوائج الجلال - کتابخانه ایا صوفیه بشماره ۱۶۹۷ خطی.

۴- دانشوران خراسان ص ۳۰۷ - کشف الظنون حاجی خلیفه.

۵- کشف الظنون بند ۲۰۳۱ - دانشوران خراسان ص ۳۰۷ - مجله یادگار ج ۴ ص ۹۶-۱۰۱ ش ۲/۱ برتلس ترجمه ولی‌الله شادان - هدیه العارفین ج ۱ ص ۹۰ - شذرات الذهب ج ۵ ص ۷۹ - طبقات الشافعیه ج ۵ ص ۱۱

۶- آداب السلوك الى حضرت مالك الملك وملك الملوك^۱

۷- آداب المريدين^۲

۸- فوائج الجمال و فواتح الجلال^۳

۹- رساله في آداب السالكين^۴

۱۰- رساله الطريق يا اقرب الطرق الى الله^۵

۱۱- رساله الخائف الهائم عن لومة اللائم يانسخه فارسي آن

بامختصر تغييراتي بنام رساله السائر الحائر الواحد الى ساتر الواحد
الماجد. ^۶

۱۲- منهاج السالكين^۷

۱- نسخه های خطی دانشکده حقوق دانشگاه تهران صفحه ۲۲۹ و شماره

۲۰۲ ج- نسخه دیگری از ص ۲۰۳-۲۱۴ مجموعه خطی شماره ۱۶۸۵ کتابخانه
مرکزی دانشگاه تهران.

۲- کشف الظنون بند ۴۵۹ - دانشوران خراسان ص ۳۰۷

۳- کشف الظنون بند ۱۲۹۳ - این کتاب با مقدمه دکتر فریتز مایر
در سال ۱۹۵۷ در آلمان بطبع رسیده است . نسخه خطی شماره ۵۹۸ کتابخانه
مجلس شورای ملی - هدیه العارفین ج ۱ ص ۹۰

۴- مجله یادگار جلد ۴ ش ۱/۲ ص ۹۶-۱۰۱ برتلس

۵- کشف الظنون بند ۸۷۶ - هدیه العارفین ج ۱ ص ۹۰

۶- تاریخ برگزیدگان ص ۵۲ - ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۳- کشف
الظنون بند ۱۲۹۴ - نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی شماره ۵۹۸ - نسخه
خطی کتابخانه ایاصوفیه شماره ۲۰۵۲ - هدیه العارفین ج ۱ ص ۹۰

۷- منهاج السالكين چاپ سنگی تهران، این رساله همراه با چند رساله
دیگر از دیگران بطبع رسیده است . نگارنده کتاب دیگری هم بهمین نام
(خطی) تصنیف عارف متأخر آقا سید صدر الدین دزفولی مرید و خلیفه استاد
العرفاء آقامحمد بید آبادی اصفهانی دیده ام .

۱۳- هدایة الطالبین^۱

۱۴- طوابع التنویر^۲

۱۵- منازل السائرین^۳

۱۶- رساله در طریق وصول بحق^۴

۱۷- صفات الادب^۵

۱۸- رساله معرفت^۶

۱۹- سرالحدس^۷

۲۰- شرایط خرقه پوشیدن^۸

۲۱- رساله در طریق شطاریه^۹

۲۲- رساله الخلوة^{۱۰}

چنانکه گفتیم بطور تحقیق شیخ صاحب آثار دیگری است که
یا تا کنون از بین رفته و یا بنام او شناخته نشده است ، و یا بنا بر گفته

۱- کشف الظنون بند ۱۵۷۱

۲- کشف الظنون بند ۱۱۷۱ - هدیه العارفین ج ۱ ص ۹۰

۳- تاریخ برگزیدگان صفحه ۵۸۲ - لغت نامه دهخدا جلد اول (آ -

ابوسعد) ص ۳۹۳ - روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ج ۱ ص ۸۱

۴- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۰

۵- تاریخ فرهنگ و تمدن ایران ص ۱۹۸

۶- رساله معرفت شیخ نجم الدین کبری چاپ شیراز

۷- هدیه العارفین ج ۱ ص ۹۰

۸- مجموعه خطی شماره ۳۲۹۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۱

۹- کتاب الخرقه ص ۱۱ - میر عبد الغفور لاری نیز بر این رساله شرحی

نگاشته .

۱۰- اوراد الاحباب و فصوص الاداب ص ۳۵۷

برتلس مستشرق روسی وادوارد براون انگلیسی در ایران نیست.^۱

اصول العشرة

از جمله رسالاتی که از حضرت شیخ نجم الدین کبری بر جای مانده رساله اصول العشرة است که شامل دقائق سلوك و شارح بسیاری از تعالیم عالیّه عرفانی است و بالفاظ اندک حاوی معانی بسیار ارزنده و آموزنده ایست اصل این رساله به زبان تازی بوده و چنانکه نوشته ابد عارف صمدانی میرسیدعلی همدانی آنرا بزبان فارسی ترجمه کرده است. در اینجا متن فارسی رساله مزبور را درج خواهیم کرد.

چنانکه از عنوان این رساله مستفاد میشود سخن از ده اصل در طریقت است که هر یک باختصار مورد تأمل و بیان قرار گرفته است. متن این رساله که در ایران تا بحال بطبع نرسیده، از یک مجموعه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استنساخ شده است.

«متن رساله»

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنای لایتنه‌ای پرورد گاری را سزد که استحکام قواعد اسلام را مبین طالبان سعادت گردانیده و اعتصام بجذبات عنایت ربانی را جناح طایران فضای ساحت لاهوتی گردانیده و صلوات بسیار و درود بی‌شمار

۱- مقاله برتلس در مجله یادگار - تاریخ ادبی ایران از فردوسی

تاسعدی برون- در کشور ترکیه از آثار او بسیار یافت میشود بویژه در کتابخانه

علی پاشا ضمن مجموعه‌ای بشماره ۱۳۹۵

بر خلاصه وزبده عالم و مهتر و بهتر اولاد آدم سید اصفیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت او که مهتران دین و پیشوایان اهل یقین اند .

اما بعد... الطرق الی الله بعدد نفوس الخلائق .

اما همگی آن راهها بر سه قسم است .

قسم اول طریق ارباب معاملات است و آن بسیاری نماز و روزه و تلاوت قرآن و حج و غیر آنست . این را اعمال ظاهر گویند و این راه عامه مسلمانان است و موجب نجات ایشان از عذاب ابدی، و وصول حقیقی از رهگذر این نوع عبادات متعذر است .

قسم دوم طریق ارباب مجاهدات است به تبدیل اخلاق و تزکیه نفس و تصفیه قاب و تجلیه روح چه تعلق به عمارت باطنی دارد و این راه ابرار است و این قوم نیکان امتند و این طایفه را مقصدان گویند و واصلان خوانند و این گروه اندک باشند چنانچه سئوال کرد حسین منصور از ابراهیم خواص که :

فی ای مقام انت ؟

قال : اروض نفسی فی مقام التوکل منه ثلاثین سنة . فقال اذا فنیت عمرک فی عمارۃ الباطن فابن انت من الفناء فی الله .

قسم سوم راه سالکان حضرت صمد است که در فضای ساحت بیدای لاهوتی به اجتنح عنایت جذبات خضر طیران میکنند و وصول این قوم در بدایت امر پیش از دیگرانست در نهایت کار و این راه که اشرف طرق است مبنی است بر موت ارادی چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند :

موتوا قبل ان تموتوا (بمیرید قبل از اینکه شمارا بمیرانند) .

و ظهور آثار این سعادت مؤسس بر ده قاعده است .

قاعده اول - توبه است و حقیقت توبه بازگشتن است بخداوند

باختیار چنانکه مرگ بازگشتن است بحضرت حق بی اختیار، پس توبه بیرون آمدن بود از گناه و هرچه بنده را از خدا بازدارد چه از مراتب دنیا و چه عقبی آن عین گناه است و بر طالب واجب است از همه بیرون آمدن تا از هستی خود هم .

قاعده دوم - زهد و حقیقت زهد بیرون آمدن بود از دنیا و آرزوهای

که باو تعلق دارد از مال و جاه و ناموس باختیار چنانکه بمرگ از همه بیرون خواهد آمد بی اختیار، بلکه زهد آنستکه از طلب درجات دار باقی عقبی بگذرد چنانکه از طلب لذات دار فانی دنیا گذشته است باختیار که بمضمون: «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا» و کلاهما حرامان علی اهل الله .

قاعده سوم - توکل است و حقیقت توکل بیرون آمدن بود از

رؤیت و سائط و اسباب بکلی باختیار چنانکه بمرگ بکلی از همه تعلقات و اسباب خارج گردد باضطرار اما خروج که باختیار بنده بود باعتماد کرم خداوند موجب رضای خداست و خروج روزی که بمرگ باشد مقرب عذاب و سخط و خشم بود نعوذ بالله منه .

قاعده چهارم - قناعت و اصل قناعت بیرون آمدن بود از لباس

آرزوهای نفسانی و تمتعات بهیمی چنانکه بمرگ از همه آرزوها جدا خواهد شد مگر آن مقدار که قوام اصل حیات است بدان از مأکولات و ملبوس بعد اعتدال در آن .

قاعده پنجم - عزلت است و معنی عزلت بیرون آمدن بود از

آمیزش خلق و خود را بر کرانه داشتن از صحبت ایشان با اختیار چنانکه بمرگ از همه جدا گردد همچنانکه انزوای قطع اختیاری که مألوف وی بود مگر صحبت شیخ کامل که مربی وی بود و متصرف در وی، کالمیت فی یدی الغسل، تا مراد مرید را بآب ولایت از خباثت بیگانگی بشوید و آئینه دل او را از رنگار غیریت پاک گرداند و اصل عزلت مشغول کردن حواس است بخلوت یعنی بازداشتن چشم است از دیدن محرمات و بستن گوش و زبان است از شنیدن مکروهات و گفتن لاطایلات زیرا که هر بلایی و آفتی که بروح رسیده و هر حجابی که ویرا از حضرت صمدیت محبوب کرده اصل آن همه از روزنه حواس در آمده پس بواسطه عزلت و بازداشتن حواس مدد نفس از دنیا و شیطان و معاونت هوی و آرزوهای نفسانی (جسمانی) منقطع گردد همچنانکه طبیب در معالجه بیمار اول پرهیز می فرماید از آنچه بیمار را زیان میدارد و به ضعف وی میافزاید تا بواسطه پرهیز مواد فاسده از بیمار منقطع شود، پس دارو و مسهل می دهد تا اصل مرض دفع شود، بعد از زوال حرارت غریزی قوت میگیرد و هوا [ضعوب] میکند و همچنین پرهیز و تنقیه سالکان عزلت است و مسهل و دارو دوام ذکر.

قاعده ششم - ذکر است و ذکر بیرون آمدن است از یاد غیر حق

چنانکه از یاد همه خروج خواهد کرد بمرگ ضروری و حق جل و علا فرماید :

« واذکر ربك لو انسىت . »

و ذکر معجونی است معنوی مرکب از نفی و اثبات تا به لاله

مواد فاسد را که مقوی نفس امّاره است و مرّیّی صفات وی است از صفات حیوانی و اخلاق ذمیمه نفسانی چون کبر و عجب و بخل و حقد و حسد و حرص و ریا و غیر آن که هر یک از آن صفات بندی از بندهای روح و باعث بیماری آنست از خود دور می افکند و هوای فضای میدان دل که محل بارگاه کبریا و مطلع آفتاب فردانیت است از غبار حدوث و ظلمات کثرت پاک میگرداند و باثبات لاله تحصیل صحت دل و سلامت وی از رذایل اخلاق و کسب زندگی و حیات طیبّه میکند و بسطوات ظهور نور وحدت ظلمات کثرت و حدوث منهدم میگردد تا پادشاه روح که خلیفه حق است بر سریر ایقان و شواهد حق جمال با کمال خود را جلوه دهد و زمین بدن را بنور آن جمال منور نماید و سرّیوم تبدیل الارض غیر الارض شاهد افتد و رسوم وجود مذموم را که در آفتاب وجود مذکور متلاشی شود و غبار ادبار وجود را که در روز کر منهدم گردد و جمال مذکور در عین ذاکر روی نماید و اشاره و هو معکم اینما کنتم محقق گردد، فاذا ابصر تنی ابصر ته فاذا ابصر ته ابصر تنی^۱

۱- ابوالمفاخر یحیی باخرزی که نواده سیف الدین باخرزی (یکی از شاگردان شیخ نجم الدین کبری) میباشد در کتاب اوراد الاحباب و فصوص الاداب ص ۳۰۰ (نسخه چاپی) گوید :

و مذهب شیخ نجم الدین کبری و شیخ العالم سیف الدین باخرزی و مشایخ ایشان آنست که مرید مبتدی در خلوت باید که بعد از ادای فرایض بغیر از کلمه «لا اله الا الله» به هیچ نوع عبادت و ذکر دیگر مشغول نگردد تا آنگاه که دل او گشاده شود و بصیرت او مفتوح شود که چون مرید صادق مخلص بدین کلمه مداومت نماید خاصیت این کلمه باطن او را منور گرداند و هموم او را جمع آرد و او به فساد و صلاح راه عارف آید .

بقیه پاورفی در صفحه بعد

قاعده هفتم - توحید است و معنی توحید روی آوردن به حضرت صمدیت به همگی خود و بیرون آمدن از جمیع دواعی که سالک را بغیر حق خواند باختیار چنانکه بمرگ باضطرار، علو مرتبه سالک آن اقتضا کند که بکوشد نظر بهیچ مطلوبی و محبوبی ننماید. سید الطائفه ابوالقاسم جنید فرماید:

«لواقبل صديق على الله تعالى الفسنة ثم اعرض عنه لحظة فيما نافه اكثر مما ناله .

همانا فرموده اگر سالک صادق هزار هزار سال در راه خدا قدم زند پس يك لحظه از آن حضرت غافل شود، آن مقدار سعادت که در آن يك لحظه از او فوت شود بیشتر از آن باشد که در آن هزار هزار سال حاصل کرده بود .

قاعده هشتم - صبر است و حقیقت صبر بیرون آمدن است از حظوظ نفسانی و حبس کردن نفس در محنت عبادات و ثبوت قدم در مجاهدات چنانکه بمرگ، زیرا که اگر نفس اماره سالک در بوته

بقیه پاورقی صفحه قبل

مرید خلوتی چون «لا اله الا الله» را بر دوام گوید و دل را با زبان راست کند و احادیث نفس را از دل زایل گرداند و این کلمه بیخ در دل او فرو برد و بردل او مستولی شود و گفتن او به زبان سهل و آسان آید و دل ذکر شود، چنانکه اگر زبان خاموش گردد دل خاموش نشود، بعد از آن ذکر در دل نقش گیرد و جوهریت ذکر در دل ظاهر شود. یعنی که نور یقین در دل ساکن گردد. چنانکه اگر صورت کلمه از زبان برود نور اواز دل زایل نگردد که در دل چون جوهر منقوش گشته باشد و ذکر درین مقام بار و ثبوت عظمت مذکور سبحانه تعالی متحد گردد و آنگاه آن ذکر ذکر ذات شود، و این ذکر ذات او مشاهده و مکاشفه و معاینه است و جوهر نور ذکر است، و اهل خلوت را مقصد اقصی این مقام است .

مجاهدات تزکیه حاصل نکند بضرورت بعد از مرگ در بوتهدوزخ انواع عذاب تحمل باید نمود پس هر آینه تحمل بر محنت عبادات و صبر بر انقطاع نفس از مألوفات و محبوبات که موجب تصفیه و تزکیه روح است اولی از صبر بر عذاب جاویدانست .

قاعده نهم - مراقبه است و مراقبه چشم داشتن بود بحصول مطلوب و حقیقت مراقبه بیرون آمدن بود از حرکات و قوت خود باختیار چنانکه بمرگ ، و آرام گرفتن بعد از تصفیه دل و تزکیه نفس در انتظار افتتاح ابواب مواهب حضرت الهی و کمین داشتن بر رهگذر نسیم نفحات الطاف نامتناهی در میدان مودت قدم همت بر سر مرادات زده به امداد او قطع منازل کرده گلیم حجاب ادبار انداخته و از خود واپرداخته بساط مجاهدات طی کرده دل مرده را بانوار مشاهدات حی کرده سیئات نفس به حسنات روح مبدل گشته از او بدو در گریخته و در حلقه عصمت او آویخته انوار آفتاب صحرای قدم دیده از تنگنای حدوث رهیده . ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم .

قاعده دهم - رضا است و حقیقت رضا بیرون آمدن بود از رضای خود و دخول در رضای محبوب و این مقام عظیم است و اعظم مقامات است مرسلانرا زیرا که همسر مطلوب که از پس پرده طلب حاصل شود لایق حوصله طالب باشد و سالک مبتدی در مقام مسکن و حقارت است پس هر چه در طول خود خواهد حقیر بود چون خواست از میان بردارد و کار عظیم با عظیم گذارد عطایای نا متناهی ازلی و اعطای مالاعین رأی و الاذن سمعت جز جناب کبریار نشاید .

او من کان میتاً فاحییناه وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله

فی الظلمات لیس بخارج منها . فرماید که هر که بمیرد از ظلمات اوصاف نفسانی و حقارت تمتّعات حیوانی زنده گردانیم ویرا بحیات جلالت اوصافی ربّانی و مخصوص گردانیم اورا بنوری ازا نور سراقات قدّوسی تا بدان جناح نور طیران کند در فضای صحرای لاهوتی و خورشید فراست او از مطلع ملکوت بر قبور واجدات مرد گان مقبره غفلت و جهالت میتابد و هریک را در بند انواع سلاسل و اغلال هموم امور حسّی مشاهده میکند و بالوان عذاب و عقارب و حیات حرص و حسد مبتلا میبیند چگونه برابر بود با کسی که در تاریکی بیابان غفلت گمشده بود و چون آب در شجر انسانی خشک گشته و بر شاخ اخلاص نظافت ایمان ندیده و از لذات حلاوت میوه حکمت و ولایت محروم مانده جعلنا الله وایا کم ممن سعد بطاعته و فاز بمحبته انه قریب مجیب.



مولانا میر عبدالغفور لاری بر این رساله شرحی نگاشته است که قسمتی از آن چنین است .

..... بدانکه قوم تعریف کرده اند توبه را بترك گناه در حال و پشیمانی بر آنچه گذشته و عزم بر آنکه بدان عود نکنند . اما در اعتبار عزم سخنی است زیرا که حال تائب از این بیرون نیست یا میداند که این گناه بروی اجراء میکنند و در این حال عزم بر ترك متصور نیست یا میداند که اجرا نمیکند و در این هنگام عزم را فایده هست یا متردد است در اجرا و عدم آن اجرا و در این زمان اگر عزم کند احتمال نیست که منجر و منقضى شود بنقض عهد و منخرط و منتظم گردد در سلك ناقضان عهد و در حق ایشان وعید یعنی وعده عقوبت ثابت شده پس اولی

و انسب چنین مینماید که بجای عزم پناه برد بحق سبحانه و تعالی و تصرّع و زاری نماید از اجرای گناه چنانچه ابو البشر صفی عزم اختیار فرمود . وفي حديث، اللهم تب علي حسبى لا اتوب اى اقبل توبتى قبل انه اتوب واحتاج الى التوبة واعصمنى لا اعود وحبب الى الطاعات وكثره الى الخطئات ، ولقدوة ارباب الصفا خواجه ابو الوفا خوارزمى قدس سره بد کردم و اعتذار بد تر ز گناه

زیرا که در این هست سه دعوى تباه

دعوى وجود و دعوى قوت و فعل

لا حول و لا قوة الا بالله

يعنى مرانه وجود است و نه قوت و نه فعل که مانع وجود اند پس آنچه فرموده که بتوبه آى يعنى سالک در هنگام توجه عليين و ابرار و شروع در سلوك طريق بتوبه متصف میگردد و توبه صفت وى میشود و ترك مخالفت بالکل نموده قلبى و روحى و سرى بسوى مبدء حقيقى و وحدت اطلاقى نماید و بسبب رفع وساوس و خطرات شيطاني و مخالفت، در اصطفا و برگزیدگى و قبول از اولاد آدم صفى و برگزیده گردد و حقيقت الولد سراپيه، بظهور پیوسته کمالات آدمى اورا روى نماید .



رسالة الخائف الهائم عن لومة اللائم

يا :

رسالة السائر الجائر الواجد الى ساترا لواحد الماجد

اثرى که در اینجا معرفی میشود یکى از رسائل ارزنده شيخ میباشد

و حاوى مطالب و دستورات العمل هاى مفيد در سلوك است .

از این رساله نسخی بزبان تازی بنام رساله الخائف الهائم عن لومة اللائم و با تغییراتی نسخه ای بنام رساله السائر الحائر الواجد الی سائر الواحد الماجد بزبان فارسی موجود است .

چنانکه از مقدمه خود شیخ نجم الدین کبری بر نسخه فارسی این رساله مستفاد میشود (رساله السائر) تالیف این اثر ابتداء بزبان تازی بوده (بنام رساله الخائف) انجام یافته و سپس خود شیخ این رساله را با تغییراتی بزبان فارسی برگردانیده است . این اثر نیز مانند اکثر آثار شیخ تا کنون بطبع نرسیده است . معتبر ترین و صحیح ترین نسخه خطی آنرا میتوان در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران یافت، که نسخه مورد استناد مانیز بوده است .
مادر اینجام بادرت به معرفی نسخ تازی و فارسی این رساله مینمائی

رساله الخائف الهائم عن لومة اللائم

قطعات زیر منتخباتی از این رساله است .^۱

أني كنت اجاهد في سبيل الله فجاء الشيطان بوسوسة ليشوش علي الخلوة والمجاهدة فقال ، انك رجل عالم متبع آثار الرسول فلو اشتغلت الان بطلب الآثار عن المشايخ الحفاظ واحاديث الرسول (ص) كان لك خيراً من هذا ولو بقيت في المجاهدة يفوت عليك المشايخ الكبار و اسناد هم العالي فكنت أن ازيغ بوسوسته فتهف هاتف .

ومن يسمع الاخبار من غير واسط حرام عليه سمعها بوسايط

۱- در نسخه خطی شماره ۲۰۵۲ کتابخانه ایا صوفیه ورق ۶۸ ب- ۹۶

ترجمه :

در راه خدا در حال مجاهده بودم در این حال شیطان نزد من آمد تا خلوت و مجاهده مرا مشوش گرداند روی بمن کرده و گفت تو مرد دانشمندی هستی که آثار پیغمبر (ص) را پیروی مینمائی اگر اکنون در پی آثار و احادیث رسول خدا بنزد شیوخ حافظ اسرار میرفتی از این حال که فعلاً تر است بهتر میبود زیرا چنانچه تو از این مجاهده و خلوتی که داری دست نشوئی و زمان بدین نحو سپری سازی مشایخ را دست اجل از میان میبرد و بالنتیجه استفاده از فواید ایشان بر تو غیر ممکن میگردد دیری نمانده بود که بوسه این شیطان از حقیقت بگمراهی گرایم و از روشنائی بظلمت روی آرم که هاتف این ندا در داد ،
آنکه درك فیض از احمد کند چون بقول راویان دل بد کند
قطعه زیر نیز حاوی دقائقی است :

و تذکرت قول الشيخ محمد بن الحسين السلمی فی آخر عمره .
استغفر الله علو الاسناد من زخارف الدنيا فعلمت ان هذا الخاطر من
وساوسه فنتیته و انتهیت فانقل الی وسوسة اخرى . فقال : ما تعرف حیلی
و وساوسی فلو جمعتها و جعلتها کتاباً سمیت کتاب حیل المرید علی
المرید کان ذلك ذخراً لك فی الدنيا و الآخرة یستمسك به الطالبون طریق
الله تعالی و ینجون به من مكاید الشیطان و حیلہ للقطع علیك الوقت

۱- و این همانست که حضرت اویس قرنی در پاسخ هرم بن حیان فرمود

که ، من باب حدیث بر خود بسته‌ام ، و این حقیقت مشرب اویسی و اویسی
مشربانست . پیران اویسی اگر چه بظاهر هم از طریق خلفاء طریقت سیر نموده
اند و از اولیاء زمان خود بوده اند اما قدم باطنشان چنانکه حضرت نجم الدین
کبری فرماید در این راه بوده است .

والانس والذکر وجمعية القلب فانتبهت وانتهيت.

ترجمه :

ویاد آور میشود فرموده شیخ محمد بن الحسین السلمی رادر آخر عمر، بخشش می طلبم از خداوند تبارک و تعالی از اتکاء بسیاری که به زیور و منال دنیا کرده ام دانستم که این فکر از اندیشه های بدشیطنانی است پس آنرا طرد کردم و به اندیشه های دیگری دچار شدم . و نیز گفت آنچه از حیل و وسوسه های شیطانی را شناختم جمع کرده و بصورت کتابی در آوردم و نام آنرا حیل المرید علی المرید گذاشتم و آنرا ذخیره ای برای دنیا و آخرت و دستاویزی برای طالبان راه خداوند تبارک و تعالی دانستم که بکمک آن از مکر و فریبهای شیطانی و وسوسه های او نجات پیدا کنم و جهد و همت بسیار به جمع آوری آن کردم . شیخ رحمة الله علیه مرا آگاه کرد و گفت که این نیز همچنین ! ز فکرهای شیطانی است و چاره قطع آن غنیمت شمردن وقت و محبت و بیاد حق بودن و جمعیت خاطر و بر کناری از تفرقه هاست پس آگاه و متنبه شدم . در مقام دیگر فرماید :

و من موجبات التسليم الرضا بقدر الله المقدور وقضائه المبرم من الفقر والغنى والحزن والخوف والقبض والبسط والانس والهبة والمعرفة والمحبة ومحاولاين والمجاهدة والمشاهدة والخمود والجمود وبدو النازل التي نسجتها عليها العنكبوت والمنادمة والمجالسة والمناجاة والمحاورة والمكاشفة والحادثة وحدثني قلبي وتجلی عن اللوح التي عليها العلوم الدنية والتجلی والتخلي والعبودية والحرية والخوف من العاقبة والابقة والعناية الازلية والكفاية الابدية وظهور شمس

الغیب التي يقال لها مقدم الغیب وشیخ الغیب ومیزان الغیب وشمس القلب
 وشمس الايقان وشمس العرفان وشمس الايمان وشمس الروح والروحانية
 التي هي النفس الناطقة ودهليز القلب الذي يطلع منه شواهد الصفات .
 ترجمه :

واز موجبات تسلیم اینست که شخص به رضای حق و تقدیر خدا یتعالی
 و آنچه که او حکم فرموده راضی باشد اعم از دارائی و ناداری و اندوه
 و ترس و گرفتگی و انبساط خاطر و الفت و قدرت و شکوه دانش و معرفت
 و محبت و محدود مقام حق و نابود در لامکانی و سعی و کوشش در مشاهدات
 و سستی و افسرده گی و سکوت و خاموشی و طی کردن آنچنان منازل
 که مانند تار عنکبوت سست است و همه صحبتی و نشست و برخاست و راز
 و نیاز و درخواست و گفتگو و کشف های باطنی و گفتگوی آن و حکایت
 آن . و برای من حکایت کرد قلبم از پرورد گارم و ظاهر شد از لوحها
 و صفات ضمیرم آنچنان علومی که لدنی و افاضات غیب بود و ظهورات
 و جلوات حقه و خالی کردن قلب از غیر خدا و بندگی و
 آزادگی و ترس از عاقبت کار و آنچه که گذشت توجه بعنایت ازلیت
 و کفایت ابدیت و ظاهر شدن خورشید آسمان غیب و خورشید قلب
 و خورشید یقین و خورشید ایمان و شناخت . و خورشید روح روحانی
 که همان نفس ناطقه و دهلیز قلب آنچنانی است که ظاهر میشود از او
 شواهد و محامد صفات .

نسخه فارسی

رسالة السائر الحائر الواجد الى سائر الواحد الماجد

رساله بدینگونه آغاز میشود .

بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين

سپاس مر خداوندی را که خلق را از عدم بوجود آورد و بعضی خلق را بر بعضی تفضیل کرد و آدمیزاد را بر بسی خلقان فضل داد و قال .
عزمن قائل و فضلناهم علی كثير من خلقنا تفضيلاً و خلافت در زمین
بآدم و آدمیزاد ارزانی داشت فقال انی جاعل فی الارض خليفة و قال
جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات، و این مثنوی
ضعیفانرا اهلیت خطاب و کلام خود داد و به زبان ایشان خواندن میسر
گردانید فقال ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر و ازازل و ابد
باعزاز و اکرام هیچ باقی نگذاشت

فصل در سبب تألیف این رساله .

پیش از این خواص اصحاب معنی که بصورت دورتر بودند
و از راه معنی نزدیکتر از این ضعیف التماس کردند که کتابی به زبان تازی
که روشن ترین زبانهاست، تا دستوری بود در راه حق سبحانه و تعالی . و
شروط و علائم آن جمع کردیم و نام آن کتاب «رسالة الالهائم من لومة
اللائم الطالب بقلبه الھارب بقلابه» نهادیم بحمد الله قبول آمد و مقدمان
دین و شریعت نبوی قبول فرمودند و موافق حال ایشان آمد لکن
جماعتی دیگر که از زبان تازی دورتر بودند و ایشانرا به زبان پارسی
موانست بیشتر بود التماس کردند تا یکی دیگر مانند آن و نزدیک بآن
تألیف کنیم به زبان پارسی که تلوزبان تازیست در حلاوت و فصاحت تا
فائده عام نیز بود . اجابت کردیم و بر مهمات دیگر که بود تقدیم
کردیم و نام او را «رسالة السائر الحائر الواجد الی السائر الواحد
الماجد» نهادیم . و در نهادن این نام پنج شش معنی کوشش داشتیم یکی

آنکه مرد سائر بآنکه در راه حق تعالی از راه تمنی چیزی نتوان یافت دیگر آنکه مرد واجد وجدان و موجودت وجود زیرا که تا مرد در وجد نباشد بچیزی نرسد و نیز از راه فال نیکو باشد زیرا که یافتن چون نیافتن نباشد، دیگر آنکه مقام ستاری او یاد کردیم تا گناهان و خرده‌های ما را بکرم عفو فرماید. دیگر نام واحدی او در آخر نام آوردیم تا بداند رونده که آخر راه فناء رونده است در وحدانیت و در نام سائر آوردیم و در نام حق تعالی موجد زیرا که موجد مستحق ثناهای بی حد و اندازه باشد و سیار در آن متحیر گردد اکنون باید دانستن که براه رفتن راه پیشینیان هشت شرط نهاده اند بعد از مسلمانی تمام و ما بر آن شرط دو شروط افزودیم تاده تا شد تلك عشرة كاملة .

- ۱- طهارت
- ۲- خاموشی
- ۳- خلوت
- ۴- نماز و روزه
- ۵- ذکر
- ۶- نفی خواطر
- ۷- تسلیم و رضا
- ۸- اختیار صحبت صالحان
- ۹- اعتدال در خواب .
- ۱۰- میانروی در مأكولات .

پس از شرح و توضیح کافی در باب هر يك از موارد فوق رساله بدینجا پایان می یابد .

والسلام والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله اجمعین.
 تمّة الرساله على يد الحقیر .

قطعه زیر منتخبی از این رساله است .

شرط ششم نفی خواطر . و این مشکل ترین شرطی باشد برای
 رهروان حق و حقیقت. نفی خواطر حقیقت ذکر است زیرا که خواطر
 بر پنج نوع است .

اول خاطر حق و نشان آن خاطر آنستکه بی سببی در دل آید و این
 خاطر را نفی نباید کرد و خود بحقیقت نفی نتوان کرد و لکن وظیفه
 مبتدی آنستکه نفی کند زیرا که هنوز در تمیز خواطر استاد نگشته است
 دوم خاطر دل و سوم خاطر ملک و هر دو بیکدیگر نزدیک اند و
 میان خاطر ملک و خاطر دل فرق دقیق است و این فرق آنجادانی که
 در حدیث رسول علیه السلام است که رسول جوان مردی بود و در ماه رمضان
 جوان مرد تر بودی و چون جبرئیل علیه السلام نزد او بودی جوان مرد تر
 بودی از باد و زان پس بدانستی که از حضور ملک و خواطر او جوان مردی
 زیادت شود .

چهارم خاطر نفس پنجم خاطر شیطان و این هر دو خاطر بیکدیگر
 نزدیکند لیکن میان هر دو خاطر فرقیست و آن این است که چون نفس
 چیزی بخواهد و نیاید باز همان بخواهد و درخواستن آن چیز ستیزه ها
 نماید و شیطان چون بچیزی که گناه است فرماید اگر آن مرد نکند
 بچیزی دیگر فرماید زیرا که او را مراد ضلالتست، دیگر فرق میان
 خواطر دل و ملک و میان خاطر نفس و شیطان آنستکه خواطر ملک و دل
 بقرب حق دل خوانند و برضاء حق میل کنند و بدیافت ثواب نفس

و شیطان پهلوی تهی کنند از قربت حق تعالی و میل دارند بزخارف دنیا و شهوات نفسانی فرق دیگر آنکه از خواطر ملکی طمانینتی در دل حاصل شود و اعتراض از درون نه و از خاطر نفس و شیطان گرانی درون پدید آید و از هر گوشه متعرضان پدید آیند فرقی دیگر آنست که دل و ملک به محمودات خوانند در غالب احوال و نفس و شیطان بمذمومات بغالب احوال فرقی دیگر آنست که خاطر دل و ملک موافق کتاب است و سنت رسول علیه السلام باشد و خواطر نفس و شیطان مخالف آن فرقی دیگر آنکه خاطر ملک و دل از جنس خاطری باشد که نزدیک جان دادن بود و خاطر نفس و شیطان از جنس خاطری باشد که در وقت تندرستی و کامرانی پدید آید و فرقی دیگر آنکه در وقت خاطر ملک و دل مشاهده صافی تر شود و تیرگی برود و خاطر نفس و شیطان بجز تیرگی و گرانی دل نیارد.

رسالة السفینه

اثر دیگر حضرت شیخ نجم الدین کبری رساله فوق است که بزبان عربی است. از این رساله یک نسخه خطی در دست است که متعلق به کتابخانه ایاصوفیه میباشد.^۱
قطعه زیر منتخبی از آنست.

قال الشيخ نجم الدین کبری: الشریعة کالسفینه والطریقة کالبحر والحقیقة کالدّر فمن اراد الدّر رکب السفینه ثم شرع فی البحر ثم وصل الی الدّر فمن ترک هذا الترتیب لم یصل الی الدّر. فاول شیئی وجب

على الطالب هو الشريعة ، والمراد بالشريعة ما امر الله تعالى و رسوله من الوضوء ، والصلوة والصوم و اداء الزكوة والحج وترك الحرام و غير ذلك من الاوامر والنواهي ، والطريقة الاخذ بالتقوى و ما يقرئ الى المولى من قطع المنازل و المقامات ، واما الحقيقة فهى الوصول الى المقصد و مشاهدة نور التجلى ، كما قيل فى الصلوة و ان الصلوة خدمة و قربة ووصلة فالخدمة فى الشريعة والقربة فى الطريقة و الوصلة هى الحقيقة والصلوة جامعة لهذه الخصال الثلاثة كما قيل الشريعة أن تعبده والطريقة ان تحضره و الحقيقة ان تشهد . قيل ما الخلوة ؟ قال : الخلوة انقطاع من الخلق الى الخالق لانه مفر النفس الى القلب و من القلب الى الروح و من الروح الى السر و من السر الى الخالق الكل و مسافة هذا السفر بعيدة جداً بالنسبة الى النفس قريبة جداً بالنسبة الى الله تعالى طهارة الشريعة بالماء وطهارة الطريقة بالتخلية عن الهوى وطهارة الحقيقة خلو القلب عما سوى الله تعالى صلوة الشريعة بالادكار والاركان و صلوة الطريقة بالانخلاع عن الاكوان والتوجه بالكلية الى الرحمن و استفرغه بذات المناجات فى كل مكان و زمان و صوم الشريعة بالامساك عن الاوهام ثقلاً لمحبة رب الانام زكوة الشريعة من كل عشرين مثقالاً نصف مثقال وزكوة الطريقة التصديق بكل مال ولو رايت شخصاً يطير فى الهوى او يمشى على البحر او يا كل النار او غير ذلك مما يشبه الكرامات وهو يترك فرضاً من فرائض الله تعالى او سنة من سنن النبي صلى الله عليه و آله و سلم فاعلم انه كذاب وفى غواه و ليس فعله كرامات بل هو سحر والله اعلم .

شریعت مانند سفینه ایست و طریقت همچون دریا و حقیقت بمثابة مروارید است . کسیکه خواستار مروارید باشد لازمست که در کشتی نشیند و بدریا رود و سپس گوهر مقصود دریابد . کسیکه این ترتیب را ترك کرد بمقصود نایل نشد و مروارید بدستش نرسید .

پس اول شرطی که برای طالب حقیقت است رعایت شریعت میباشد و غرض از شریعت اطاعت از اوامر حق تعالی و فرستادگان اوست که پیغمبرانند و اوامرش چون وضو و نماز و روزه و دادن زکوة و انجام حج و برکناری از امور حرام و امثال آنست و منظور از طریقت اکتساب پرهیز و تقوی است و آنچه که سالک را به رهبر و مولایش نزدیک میکند پس از قطع منازل و مقامات، و اما حقیقت عبارتست از وصول بمقصد و دیدن نور تجلی چنانکه گفته شد در نماز. و اما حقیقت نماز خدمت و قرب و وصل بحق تعالی است . پس خدمت در شریعت و قربت و نزدیکی بحق در طریقت و پیوستگی و اتصال در حقیقت است و نماز جامع این سه خصلت است که حق تعالی وضع فرموده است . چنانکه گفته شد شریعت آنستکه تو مشغول بعبادت حق تعالی باشی و طریقت آنستکه به یمن رهروی حضور حق را دریابی و حقیقت آنستکه حضرت حق را دیدار کنی .

شخصی پرسید که خلوت چیست، در پاسخ فرمود خلوت انقطاع از خلق است برای وصول به ساحت خالق زیرا حقیقت خلوت معر نفس است تا ضمیر و قلب و همچنین اکمال این سفر از قلب به ساحت روح و از روح بسوی سر و از سر بسوی خالق جمیع کائنات و مسافت این سفر حقیقتاً بعید است جداً به نسبت نفس و نزدیک است جداً به نسبت بسوی

خداوند تبارك و تعالی .

طهارت شریعت به آب است و طهارت طریقت به نخلبه از هوای و هوس و طهارت حقیقت خالی کردن قلب است از غیر خدایتعالی . نماز شریعت به اذکار و ارکان است و نماز طریقت در خلع شدن از هستی و توجه تمام است بسوی خداوند رحمان و طلب فراغت است از هر چیز جز بحقیقت و ذات مناجات در هر زمان و مکان و روزه شریعت خودداری و امساك است از خیالات و اوهام باطله تا مشغله اهل طریق جهت محبت حضرت حق باشد .

زکوة شریعت از هر بیست مثقال نیم مثقال و زکوة طریقت تقدیم واقعی همه اموال . اگر ببینی شخصی را که در هوا به پرواز درآمد یا بروی دریا گام بردارد و آتش بخورد و مانند اینها از آنچه که شباهت به کرامات دارد و ترك میکند حکم واجبی را از احکام الهی یا روشی از روشهای پیغمبر اکرم را پس بدان که چنین کسی در غگوی بوده و در گمراهی است و کردار او از کرامات محسوب نمیشود بلکه از نوع شعبده و سحر است و خداوند داناست .

رساله معرفت

این رساله نیز یکی از آثار ارزنده حضرت شیخ نجم الدین کبری است . اصل این متن بزبان عربی بوده ولی بعدها بوسیله یکی از ارادتمندان شیخ که از نامش امروز اطلاعی در دست نیست بفارسی ترجمه شده . مترجم جهت توضیح موضوع گاهی به ابیاتی استناد جسته و وارد در متن نموده است .

این رساله که از روی کمال بی‌دقتی در تهران بطبع رسیده ، از نظر مطالب و مفاهیم عرفانی کم‌نظیر بوده و حاوی نکات سودمندی است . جهت آشنائی اذهان به موضوع رساله قطعاتی از آن عیناً نقل میشود .

در اوایل همین رساله است که میفرماید :

« این وجود عین باقی است هر که در این یافت نیافت هر گز نیافت و این دیده برای دیدنست هر که از این دیده ندید هر گز ندید .
 من کان فی هذه اعمی فهو فی الاحرة اعمی در شوق جوشیدن و بفراموشی خود کوشیدن خود را در ذات پوشیدنست تا مشاهده اقوال و مشاهده احوال و افعال روی نماید . در مشاهده احوال چنان مستغرق شود که فانی مطلق گردد . چون فانی مطلق شد بقای ابدی یافت هر چه خواهد بگوید و هر چه خواهد بکند قم باذنی اینجا باشد همان شاه‌عشق است که جائی باهوش است و جائی باجوش آنکه باهوش است عاشق عارفست و آنکه باجوش است عاشق هالک اما این در غارت رفت و آن در اشارت ماند » .

در مقام دیگر در حقیقت فنای سالک فرماید :

« عوام را اسم با جسم است و خواص را اسم بی‌جسم زیرا که ایشان محو بـجسم حقیقی شده‌اند ناچار بغیر اسمی از ایشان بیش نیست و خودی‌شان در خدائی غائب شده پس جز خدا نمانده و دیگران در خودی خود مانده‌اند ناچار در فراق ابدی افتادند ، وجود خواص در رشته وحدت همچون حبه سفته معلق و آویزانست از این جهت از مشرق تا بمغرب ورطه قدم ایشان است . چون قلب صفا و لطافت پذیرد قالب

رنك قلب ميگيرد و نور بنور ميرسد يعنى درون و بيرون يك لخت ميشود
مجمع البحرين اينجا روى نمايد و در نظرشان حجاب نماند يعنى
و هو اللطيف الخبير، مشكل سختى است زيرا كه تا فانى مطلق نشود
مسلمان حقيقى نباشد.

و در بيان حقيقت لاله الا الله چنين فرمايد^۱ :

«لاله يعنى موتوا قبل ان تموتوا الا الله يعنى ليس فى الوجود
الاهو، محمدا، (ص) يعنى هو الظاهر والباطن اينجا مسلم ميگردد تا كه
بدين صفتها موصوف نشود از معنى كلمه و قوف نيابد و سر مسلمانى براو
مكشوف نشود . در كلمه سه حالتست بدايت و متوسط و نهايت تا به
نهايت نرسد كامل نتوان گفت اول و ميانه و آخر هست بعد از آن هر گز
نباشد، او گشت هر كه در اين حرف غير از لوح دل بكلى شست او را
اين مقام دست داده است . اما هر كه خيال او بدین حال نيست از
آمد و رفت هر گز نرست. الهى همه را از محض عنايت بسوى توحيد
هدايت ارزاني فرما يا هادى از صدقه صدق لاله الا الله و محمد
رسول الله كه كلید گنج مخفی است و هر علمى كه هست از اين است و هر
مرتبه‌اى كه هست در اين است و مقصود جمله روندگان راه حقيقت
برايينست . اما اول گفتن است بعد دانستن آخر شدن است آنگاه اسرار
كلمه معلوم شود اول اقرار كردن است و در اقرار نقى اغيار است از
روى معنى اقرار يكبار است نه كه همه عمر تكرار كردن است و در فهم

۱- عارف عاليقدر استاد بزرگوار حضرت شاه مقصود صادق عنقا در

كتاب چننه ميفرمايد :

اين سخن در شأن پير كامل است

لاله آئينه پاك دل است

اغیار بودن^۱. اما دانستن آنکه بداند که وجود عالم بمثل حرف لاست یعنی بصورت هست و بمعنی نه و قیام حرف لا از الف ذاتست چون الف در لا آمد الا گشت بی الف ذات نه قیام لاست و نه ظهور الاست پس مقصود در لا والا همین الف است چون نظر دل غالب بر الف ذات آمد آنگاه سر: مارایت شیئاً الا و رایت الله فیه، روی نماید^۲.

آن گفتنی بود و این دانستنی تا که بدین صفت نداند از شک و شرک خلاص نیابد و شعاع آفتاب توحید هرگز بر او نتابد چون لا اله الا الله گفتی و دانستی اکنون در غور محمد رسول الله (ص) در آ که محض معرفت است زیرا که معرفت بعد از شناختن حقیقت محمد رسول الله تمام میشود پس مراد از محمد رسول الله ظهور الله است یعنی محمد ظهور ذات است که ممدوح جمیع محامد است در عالم ظهور محمد نمود آنهمه در بازار ظهور کرد^۳ پس ذات حضرت کل است.»

در جای دیگر در بیان مفهوم قرب فرموده است:

«اگر کرم کریم قرب است دوری چه زیان دارد، و اگر لطف لطیف بعید است نزدیکی چه سود کند، چون خواجه اویس قرنی عود جان در مجمر دل بر آتش شوق کشید خواجه عالم علیه السلام را از یمن بوی نفس اورسید و فرمود: انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن، والا همه در

۱- ابیات زیر نیز از اثر فوق است.

ذکر چبود جان آکنده بحق حافظ اسماء حسنی در سبق

ذکر دائم جبرئیلی سوخته عرش دل را نور عشق افروخته

۲- به مثنوی گلزار امید که شرح اسرار حروف است مراجعه شود،

۳- شیخ محمود شبستری در گلشن راز فرموده است:

زاحمد تا احد یکمیم فرقت جهانی اندرین یکمیم غرقست

حجاب ظلمت و شرك كورند و در عالم من و تو غافل از آن نورند مگر در دیده که میل مجبان حق کشیده شود بیک التفات پرده غفلت دریده شود و از عنایت ایشان آنچه دید نیست دیده شود.»

در توضیح مسئله توحید فرماید :

« آری اصل وجود وجود حضرتست دگر هر چه هست فرع اوست پس هیچ فرعی از اصل خود جدا نیست بلکه بهر سوی کشیده شود فرع هم همراه باید، اینجا مشکل می نماید که پس چرا مؤمنان در جنت و کافران در سعیرند، اگر گوئی از نور حضرت نیستند پس وجود وجودی ممکن نیست هر چه هست داخل وجود است یعنی ذات حضرت کلمست و هر چه هست اجزای آن کلمست تار و پود فروع آن ذاتند که محدود جمیع محامداست، پس جواب این سؤال از روی ظاهر شریعت بهیچ نوع راست نیاید اما در مذهب اهل ذوق بهشت میمنه آن حضرت است و دوزخ میسره مؤمنان جمال حضرت اند و کافران جلال حضرت . »

در معنی فاینما تولوا فثم وجه الله چنین فرموده است:

« آری ظهورهای گوناگون که در نظر است همه یک فروغ رخ دوست است که در آئینه عکس کون پیدا شد^۱ از این معنی بر وجههای خویش شیدا می باشد هر کس بوجهی توجه دارد و مقصودش در دنیا و آخرت همه در

۱- خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی عارف بلند مرتبه ایرانی

که خود در طریق شریعت کبری است فرموده است :

حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آئینه او هام افتاد
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

آنست که متوجه بر آنست .

در میان وجهها وجه خاص حضرت است .



پس خاص بخاص گراید و عام بعام میل نماید: کل شیئی یرجع الی اصله، از این معناست و سلسله پیری و مریدی و طالبی و مطلوبی بوجه حضرت بایسته است، پس هر عبارتی که هست از وجهی است زیرا که این مقام عاشقی و معشوقی است در گلزار بی نهایتی حسن خود نگرانست فاینما تولوا فثم وجه الله، عبار از وجههای اوست، کل من علیها فان اشارت به ذات اوست پس هر سوزی و سازی و عبارتی که هست در ظهور وجه است در جنت ذات، تفکر وافی آلاء الله و لا تفکر وافی ذاته، یعنی جائیکه ذاتست آنجانه توئی نه فکر تست در هر چه که فکرداری و هر عبارتی که آری و هر ذکر که گوئی و بهر صفتی که جوئی روانیست.»

و در مقامی دیگر فرماید :

« تا پرده من و تو در میانست رخ حقیقت مسلمانی نهانست و قتی که ابر کثرت مصفا شود و آفتاب وحدت بر آسمان اسلام بتابد ظلمت کفر و شرك در روشنی آن محو مطلق گردد و حقیقت مسلمانی پدید آید آنکه میگوید: الايمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب یعنی اقرار لاله بر زبان و تصدیق الا الله بدل است، پس راست گفتن روشنائی ایمانست یعنی چون اقرار تصدیق راست باشد ظلمت حجاب در میان نماند اما ما بواسطه آن دروغگویانیم که لا اله الا الله میگوئیم و غیر در میان میبینیم از این جهت ایمان تاریک داریم که دروغ گفتن تاریکی ایمانست، یارب بحرمت ایشان که در شان شان فرموده ای که: ان الله مع الصادقین، که من کذاب

را ببخشای و ما را در کار صادقان حضرت خود کن .

منهاج السالکین

دیگر از تألیفات حضرت شیخ نجم الدین کبری کتاب منهاج السالکین است که به زبان عربی بوده و شامل یک مقدمه و هشت منهج^۱ است مقدمه کتاب را آغاز بدینگونه است .

الحمد لله الذی یعلم مکائیل البحار و مناقیل الجبال منشی السحاب الثقال و مدبر الامور و مقلب الاحوال

پس از ذکر مطالبی بعنوان مقدمه متن رساله به هشت منهج بشرح زیر تقسیم میشود .

۱- المنهج الاول - صفت الفقیر فی طریق التصوف (صفت فقیر در طریق تصوف) .

۲- المنهج الثانی - فی ائمة محبة الله تعالى للمعبد و وصول العبد الی مولاه (در نشانه محبت خدای تعالی برای بنده و رسیدن بنده بمولای خود) .

۳- المنهج الثالث - فی حقیقت دخول الفقیر فی الحلوة و آدابها (در حقیقت ورود فقیر در خلوت و آداب آن) .

۴- المنهج الرابع - فی معرفة النفس و اتباعها (در شناختن نفس و هویت خویش و آنچه پیرو آنست) .

۵- المنهج الخامس - فی نصیحة الفقیر و ارشاده (در نصیحت فقیر

۱- منهج در لغت بمعنی راه و روش است .

۲- این رساله در سال ۱۳۰۳ در تهران بضمیمه چند رساله دیگر بطبع رسیده است .

و ارشاد او) .

۶- المنهج السادس - فی تفضیل الفقر علی ماسوی الله تعالی (در برتری و فضیلت فقر بر ماسوی الله) .

۷- المنهج السابع - فی صفة الدنيا (در چگونگی و صفت دنیا) .

۸- المنهج الثامن - فی صفة طریق الله تعالی (در چگونگی و صفت طریق خدایتعالی) .

در این رساله برای هر يك از هشت منهج بالا شرح جامعی داده شده است که در اینجا برای افاده نخست يك منهج آنرا عیناً نقل و سپس مبادرت به ترجمه مطالب بخش مزبور مینمائیم .

المنهج الخامس

فی نصیحة الفقير و ارشاده

اذ اراد الفقير ان يقع علی طریق الاخرة امنا و يعبر ببحر آفات الدنيا سالما فيلزم هذا الله جدا و يشترط مع جميع ذلك الخلو فانها اصل العبودية و مدار الخدمة و الطاعة . اكل الحلال و ترك المحال و صحة الاعتقاد و صدق النية و استعداد الموت و استدراك القوت و النظر فی امره قبل حلول قبره و حفظ اللسان عن عيوب الانسان و غيره و بعض الدنيا ظاهر أو باطناً لمحبته الله تعالی و ترك ما فيها و من فيها و كتمان الحال و ترك ما لا يعنيه فی جميع الاحوال و الدعاء لعامة المسلمين و كتمان معاینه و اظهار معایبه و تسليم الاعضاء الی النفس فی كل يوم جدید و الزامها بحفظ رغبتها من عذاب النار و النظر الی الخلق بعین شفقة و الرحمة الی ارباب الدنيا بالعبارة لا

بالانكار وبذل النصيحة وترك الفضيحة وكظم الغيظ وتسكين الغضب عند القدرة عن الصديق والعدو الا فى محارم الله تعالى وقطع النظر عن عمله والتفويض الى الله تعالى والندم على افلاسه وتهذيب الاخلاق وتبديل الافعال ومدارة النفس والصبر على ترك اللذات والشهوات وترك القدح فى الاحياء والاموات ومخالفة النفس والشيطان فى الهوى وزينة الحيوة الدنيا ظاهراً وباطناً والصبر على الشدايد فى طريق الله تعالى واستواء المدح والذم والغم والفرح وتسكين النفس والقلب عند الجوع فى البر والبحر والبرد والجحر فى السفر والحضر وصدق اللسان فانه زبدة معالى الانسان والاجتناب عن الكذب وجرى اللسان بالصدق والصواب والتقوى فى الاستقامة بتكرار احوال يوم القيمة والنظر البالغ فى الغذاء والقوت والنطق بالجزم والسكوت والقناعة بمارزقه الله تعالى والقيام بما امره الله تعالى وتعود النفس بالقليل من الاكل وتعود المسان بالكثير من الذكرو محاسبة العمر والايام فى كل يوم وساعة واختيار الخمول وترك الشهوة والانقطاع والانقرار عن الخلاق وترك التدبير والرضا بالتقدير وصلوة الاشتمارة فى كل حركة وسكون ولزوم البيت واختيار الصمت وذكر الموت وهم القوت والتعفف عن السئوال الامع الضرورة الحال وترك حظوظ النفس وانقياد احكام الشرع وظن جميع الحلالق بالنجاة من النار وبتنقسه من الداخلين وترك حكايات الدنيا وابنائها وسيرة ملوكها وعادة جودها ومملكاتها وحفظ اوقات الصلوة من اولها ومداومة الوضوء والطهارة فى الثوب والبدن واستماع كلام المشايخ بالحرمة وكلام الجمال بالمبرة وتحقير النفس وتعظيم الشرع وترك الاختلاط المتصوفة الا اقوام من اهل الله تعالى وملازمة الحديث النبوى (ص)

و ترك الحديث الدنيا والاقبال على الطاعة بالنشاط و البكاء على الذنوب و ملامة النفس على كثرة العيوب و الاستغناء على الطاعة خوفاً لرد البضاعة والرجاء مع العمل والنحوط من الاجل والكتمان فيمن يهدى الله و السكوت عن يجرى عليه و ترك الدنيا والزهد في الخلق والاقبال على الآخرة و حسن الخلق و نسيان الطاعة و ترك التبث و الشكوى الا بحضرة المولى و حسم مادة الشرك باحاطة الفضل و هجر الخلق و صلوة الليل و بكاء لسيد و صوم الدنيا و افطار الآخرة دغ نفسك فانها محل الارجاس والانجاس و كن حليماً طريحاً تحت اقدام الناس ايها المقصر ايها المتمنى اين المنى هذه الامل آن او ان الرحيل و اين الزاهد و اين كنت من السبيل هذا الكلام مفيد مختصر عليك بحفظ اللسان و غض البصر.

ترجمه :

منهج پنجم در نصیحت فقیر و ارشاد او

چون فقیری خواست که در راه عقبی قدمی گذارد و سلامت از بحر متلاطم و پر خطر دنیا بگذرد رعایت آداب و شرایطی بر او فرض و لازم است که مهمترین آنها خلوص نیت است که بنیان و اساس عبودیت و مدار خدمت و طاعت بر آن استوار است و شرایط مفروضه عبارتست از اکل حلال و ترك محال و صحت اعتقاد و صدق و راستی و آماده بودن برای مرگ و طلب مودت و توجه داشتن و منتظر بودن بمرگ قبل از آنکه اجل فرارسد و رشته حیات و تعلقات منقطع گردد و حفظ لسان از بیان عیوب دیگران و اشتغال به عیوب خویش و فراغت از غیر و موعظه نفس و دشمن داشتن دنیا ظاهراً و باطناً برای دوستی و محبت حق و ترك امور مربوط بدنيا و کتمان حالات و مشاهدات و ترك

کردن اموری که ممد و مؤید حالات باطنی نیست و نیکوئی و خیر برای عموم مسلمین خواستن و کتمان صلاح و صواب خود و اظهار معایب خویش و دائم مراقب بودن و نظر داشتن به مردم با چشم شفقت و رحمت و نظر کردن به ارباب دنیا با دیده عبرت نه انکار و بذل نصیحت و ترك رسوائی و فضیحت و فرو خوردن خشم و تسکین غضب در حال توانائی و قدرت چه در برابر دوست و چه دشمن، بجز هواردی که ظهور خشم و غضب برای حق باشد و نظر نکردن بر اعمال صلاح خویش و واگذار کردن کارها به حضرت احدیت و ندامت بر نداشتن عمل صالح و تهذیب اخلاق و تبدیل افعال به خیر و مدارا کردن با مردم و صبر و شکیبائی بر ترك شهوات نفسانی و لذات زود گذر دنیوی و ترك نکوهش و مذمت خلائق چه در قید حیات باشند و چه جام مرگ نوشیده باشند و مخالفت با نفس سرکش در خواهشها و آرزوها و زینتهای ظاهری زندگانی دنیوی ظاهراً و باطناً و صبوری در شدايد و ناراحتیهای حاصله از مخالفت نفس در راه خداوند و برابر داشتن مدح و ذم و غم و شادی و تسکین نفس و قلب در حال گرسنگی بهر صورت و بهر حال و بهر مکان و اقدام به راستگوئی که بر گزیده و سرآمد صفات شریف انسانی است، و دوری کردن از ناروا و کذب و واداشتن زبان بصدق و راستی و صلاح و صواب و پرهیز گاری و استقامت در تکرار و تذکر و روز رستخیز و قناعت در غذا و مأکول و بیان قاطع و سکوت بموقع و قناعت کردن به رزق مقسوم که حق تعالی روزی فرموده و قیام در او امر خداوند سبحان و عادت دادن نفس به کم خوراکی و عادت دادن زبان به ذکر کثیر و اغتنام فرصت و محاسبه ایام عمر در هر آن، و گمنامی اختیار کردن و ترك لذات و شهوات و انقطاع از علایق و دوری جستن

از خلائق و ترك تدبیر و رضاء بتقدیر و در همه حال بذکر حق اشتغال داشتن و در مرکز وجود خویش استقرار یافتن و سکوت اختیار کردن و بیاد مرگ بودن و خودداری از سؤال مگر بضرورت و ترك لذات و حظوظ نفسانی و مطیع شرع بودن و همگان را از عذاب رستگار دانستن الا خویشتن را و ترك حکایات دنیا و اهل آن و روش پادشاهان وجود و سخای ایشان و اوقات نماز نگاه داشتن و در وضو مداومت داشتن و همواره منزله و پاکیزه داشتن بدن و جامه را و استماع کلام بزرگان بعظمت و احترام و شنیدن کلام جهال بعبرت و خوار شمردن نفس و بزرگ داشتن شرع و ترك مخالفت با صوفی نماها و پیروی و تبعیت از احکام و دستورات حضرت رسالت (ص) و رهبران طریق حقیقت و معرفت و ترك حکایت دنیا و روی آوردن بانشاط و شوق بسوی طاعت و عبادت و گریه و تأسف بر گناهان و سرزنش نفس بر کثرت معایب و بی نیاز دانستن پروردگار از طاعت و ترس از عدم انجام عبادات و امیدوار بودن بعمل و ترس از اجل و پوشیدن ایرادی که خداوند بآنها هدایتش فرموده و سکوت از آنچه که در نهان و ضمیر خویش بروی گذشته و زهد از دنیا و کناره گیری از خلق و روی آوردن بحضرت حق و حسن خلق و نسیان طاعات و ترك شکوه مگر بحضرت مولی و قطع کردن شرك به زیادتی کرم و فضل خداوند و دوری جستن از مردم و نماز گزاردن در شب و تضرع و زاری از معاصی بدرگاه حضرت باری و روزه داشتن از دنیا و افطار با آخرت و وداع با نفس که هرگز پلیدیها و ناپاکیهاست. پس همچون نخل پرثمر باش و میوه خویش بر قدم رهگذران میپاش. ای مقصر عاصی عمل و طاعت و کردارت کجاست ای که طالب امنیت خویشی این جز آرزویی بیش نیست وقت کوچ کردن

از دارفانی است زاد و توشه توچیست. اینست کلام موجز و مختصر و مفید، بر تو باد حفظ زبان و غمض عین از عیوب دیگران .



سکینه الصالحین

یکی دیگر از تصانیف شیخ نجم‌الدین کبری سکینه الصالحین است . در این کتاب شیخ بتفصیل مسائل مهمی را در اصول عرفان مورد بحث قرار داده و مبادرت بتشریح آنها نموده است .

جهت روشن شدن موضوع کتاب شطری از دو بحث نقل میشود .
در یکی از فصول کتاب مزبور به تمایز انواع فقر از یکدیگر پرداخته و گوید .

الفقر علی ثلاثة اصناف فقر الی الله دون غیره و فقر الی الله مع غیره و فقر الی الله دون الله و قد اشار النبی (ص) الی الاول بقوله الفقر فخری، والی الثانی بقوله کاد الفقر ان یکون کفرا، والی الثالث الفقر سواد الوجه فی الدارین .

ترجمه :

فقر بر سه نوع است . فقر بسوی خدایتعالی بدون وجود غیر . فقر در راه خدایتعالی با وجود غیر او، و فقر بسوی غیر بدون توجه بخدا . و بیانات حضرت رسول در این باره مربوط باین سه نوع فقر است یعنی الفقر فخری مربوط به فقر نوع اول و کاد الفقر ان یکون کفرا درباره فقر نوع دوم و مقصود حضرتش از فقوی که سواد الوجه فی الدارین است نوع سوم آنست .

در مقام دیگر مبادرت بپاسخ این سؤال فرموده و گوید .

وقد سئل عن صحة التشبيه في قولنا اللهم صل على محمد وآل محمد
 كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم مع ان رتبة نبينا و آله اعلى من
 رتبة ابراهيم ماصورته انه ليس المراد طلب الحاقهم بدرجة ابراهيم و
 آله ليكونوا محظوظين عن تلك الدرجة كما ظنه من لاعلم له بمعاني الكلام
 وانما المراد الرغبة الى الله تعالى في ان يفعل بهم ما يستحقونه من
 التعظيم والاجل كما فعل بابراهيم وآله ما استحقوه من ذلك فالسؤال
 انما هو طالب من يتخير ما استحقوه من ذلك و ان كان افضل مما استحقه
 ابراهيم وآله ولهذا نظائر في الكلام كثيرة كما يقول القائل لمن كفى
 عبدا من عبده او انعم عليه بشئ افعل مع هذا كما فعلت مع فلان تقول
 ذلك و ان لم يكن الاول افضل من الاخر بل و ان كان الاخر اكثر
 استحقاقاً من الاول .

ترجمه :

درباره این کلام و صحت تشبیه بکار رفته در آن که میگوئیم
 اللهم صل على محمد وآل محمد كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم
 سؤال شد که این درخواست چه صورتی دارد در حالی که رتبت پیغمبر ما
 و آل او برتر و بالاتر از رتبه ابراهیم و آل اوست .

میگوئیم مقصود از این دعا این نیست که طلب کنیم الحاق رسول
 اکرم و آلش تا اینکه فرضاً از این الحاق و همانندی محظوظ گردند.
 (کما اینکه ظن و گمان آنانکه علم و آشنائی بمعانی این کلمات
 ندارند همین است) بلکه منظور و مراد این است که همچنانکه اکرام
 و عنایات باری تعالی بحد و فور و درخور استحقاق شامل رتبت ابراهیم و آل او
 گردید، تعظیم و اجلال او عز و علانین بحد و فراوانی و الحمل و اعلی شامل

حال ورتبت نبی ما و آل او صلی الله علیه و آله که استحقاق آنرا دارند گردد ، ملاک کثرت استحقاق است و افضلیت متلازم آن ، و نظیر این موارد در کلام بسیار است مانند اینکه گوینده ای بکسی که از خدمه و بندگانش از طرف فرضاً زید مورد کفایت و انعام قرار گرفته میگوید بازید نظیر همان کن که با فلان شخص بجای آوردی ، اما عمل زید آنچندان ارزنده بود . که مستلزم افضلیت و کثرت استحقاق شده است .



آداب السلوک الی حضرة مالك الملك و ملك الملوك

اثر دیگر حضرت شیخ نجم الدین کبری رساله مذکور است که بزبان عربی بوده و چند نسخه خطی از آن موجود است . در اینجا نیز شیخ با همان شیوه خاص خود بتوضیح و تشریح مسائل و دستورات مختلفه پرداخته است . رساله را آغاز بدیگونه است .

الحمد لله العليم الكريم الذي يسير عباده في الافاق ليريهم عجائب قدرته و غرائب حكمته و يشاهدوا في اطراف العالم و اكنافه دلائل عظمتهم و براهين رافته ، الحكيم الذي يميت نفوسهم و يظهر بواطنهم بوسيلة تعب الاسفار و ركوب الاحظار و التباعد عن الاهل و الدار و عن السكون الى الاغيار و الانتفات الى حضرة العزيز الغفار و الصلوة و السلام على سيد ولد آدم و افضل ذريته و على آله الطاهرين و اصحابه و امته . اما بعد .

(ترجمه) . شکر و سپاس شایسته خداوند بخشنده ایست که سیر داد بندگان خود را در جهان هستی برای رؤیت شگفتیهای قدرت

و غرایب دانش و حکمت خود تامشاهده کنند در اطراف و اکناف عالم
دلائل بزرگی و عظمت و براهین و نشانه‌های رأفت و مهربانی او را. چنان
حکیم بزرگواری که می‌میراند نفوس ایشانرا و ظاهر میکند نهانی‌ها و
بواطن ایشانرا بوسیله رنج سفرها سنگینی مخاطرات و محظورات و دوری
از اهل و خانه و قرار گرفتن در نزد بیگانگان و التفات بسوی حضرت
رب العزة و درود و سلام بر بزرگترین اولاد آدم و ممتازترین فرزند او
و بر آل و عترت پاک و یاران و امت او.

و پس از اختتام مقدمه‌ای جامع فصول این رساله بدینگونه
عنوان شده و سپس در مورد آنها مبادرت بتوضیح فرموده است^۱.

الباب الاول فی بیان السفر القلبي الروحاني الى حضرة العزة و
بیان فضیلتہ (باب اول در بیان سفر قلبی روحانی بسوی حضرت حق
و تشریح فضیلت آن).

فصل فی آداب هذا السفر (در بیان آداب این سفر)

الفصل الثاني فی شروط السفر و آدابه (در شرایط سفر و رسوم آن)

الفصل الثالث فی بیان آفات السفر (در بیان آفات این سفر)

پس از بحث در باب مباحث بالا رساله بدینگونه خاتمه مییابد.

ثم هذه الكتاب فی آداب السلوك الى حضرت مالك الملك و ملك
الملوك من تصانیف الشيخ الامام الكبير العلامة شيخ المشايخ سيد الحفاظ
قطب الاولياء محي الطريقه المثلثي مظهر كلمة الله العليا نجم الحق والدين

۱- نسخه مورد استناد ما متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

بوده و بشماره ۱۶۸۵ خطی در آن کتابخانه ضبط است.

ابى الجناب احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الصوفى الخيوقى
الخوارزمى قدس الله روحه .

قطعه زير منتخبى از رساله فوق است .

الباب الاول فى بيان السفر القلبى الروحانى الى حضرة العزة و
بيان فضيلته . اعلم يا عبد الله ان الله تبارك اسمه انما خلق ابن آدم ليسافر
قلبه الى الله ويصل الى حضرته فيشاهد جلاله و جماله فهنا نهاية
المقاصد و المطالب و غايت العطايا و المواهب لاجله خلق الدنيا و
ما فيها و لاجله نزل الفرقان و الكتب . قال تعالى و ما خلقت الجن و الانس
الا ليعبدون . قال ابن عباس رضى الله عنه . اى ليعرفون . قال تعالى فيما
يحكى عنه كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف .

واما حقيقة هذا السفر فاعلم يا عبد الله ان لقلب بن آدم عقبات
و حجب و منازل البعد و درجات و مقامات و منازل القرب فلو لم يتجاوز عن
عقبات البعد لا يصل الى درجات القرب و ما لم يتجاوز حجب النفس لا تنكشف
له حضرة القدس فاول عقبته و حجاب حضرة العزة هو الجهل به تعالى
و الشرك فى و حدانيته و الشك فى صفات جلاله و نعوت كماله اذ كل
ذلك كفر بالله العظيم و ذاك اعظم الحجب و اغلظها . قال تعالى .

ان الله لا يغفر ان يشرك به ، فلا بد لطالب الحق من ان يسافر قلبه من
ظلمات الجهل الى نور العرفان و من ظلمات الشك الى نور الايقان و من
ظلمات الشرك الى نور التوحيد و من ظلمات الانكار الى نور العرفان
و الايمان و الا فيبقى قلبه و بدنه فى الظلمات و الدركات و العقوبات ابد
الاباد اذ ناك حكمته تعالى فى حق الكفار و اهل الضلال .

ترجمه :

باب اول در بیان سفر قلبی روحانی بسوی حضرت باری و بیان فضیلت این راه .

بدان ای بنده خدا بدرستی که خداوند تبارك و تعالی فرزند آدم را آفرید تا همانا سفر کند قلبش بسوی خدا و دریابد پیوستگی بحضرت او را، مشاهده کند جلال و جمال او را که این است پایان مقصود و کمال مطلوب و نهایت بخشش و دهش برای خلق دنیا و آنچه دردنیاست و خلق آخرت و آنچه که در آخرت است و بعثت انبیا و رسل و آنچه که در قرآن و کتابهای آسمانی نازل شده فرمود خدایتعالی که نیا فریدم جن و انس را مگر آنکه پرستش کنند مرا. ابن عباس رضی الله عنه گفت یعنی اینکه بشناسند. خدایتعالی فرمود در آنچه که حکایت میکند از او من گنجی مخفی بودم و دوست داشتم که شناخته شوم.

و اما حقیقت این سفر ، بدانکه قلب آدمی را حجابها و منازل و درجات و مقاماتی است و چنانچه قلب نگذرد از موانع دوری و بعد درجات نزدیکی و قرب حاصل نخواهد شد و اگر نگذرد از حجاب نفس کشف و پدیدار نمیکردد برای اوزیارت حضرت حق پس اولین مانع و حجاب حضرت حق جهل و شرك باو و شك و تردید در صفات جلالت و بزرگی و کمال اوست و جملگی اینها کفر بخدایتعالی و این کفر هم بزرگترین حجابها و سخت ترین آنهاست . فرمود خدایتعالی که نمی آمرزد کسی را که باو شرك آورد . پس ناگزیر است طالب حق از اینکه سفر کند قلبش از ظلمت های جهل و نادانی بسوی انوار عرفان حقیقی حقتعالی و از ظلمتهای شك و تردید بایمان و یقین و از تاریکی های شرك بنور توحید و یگانگی و از تیرگیهای انکار بسوی نور

معرفت و ایمان و گرنه قلب (روح) و بدن او در تیر گیهاو کد و رتها و عقوبتها و درکات پلیدی برای همیشه خواهد ماند تا زمانیکه حکمت خدایتعالی در حق کافران و اهل ضلالت برسد .

المنزل الثاني من منازل القرب منزل الطاعة والعبودية . قال تعالى ايها الناس اعبدوا ربكم وقال تعالى فيما يحكى عنه نبيه صلى الله عليه وآله وسلم ما تقرب المتقربون الى بمثل ما افترضت عليهم ولا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه ، الحديث ، فلا بد لمن عرف مولاه يطيعه و لمن امن بمعبوده ان يعبدده و الا فيبقى فى ظلمات العصيان و درکات الکفران فالمعصية منزل كما ان الطاعة وسيلة القرب .
ترجمه :

منزل دوم از منازل قرب ، طاعت و عبودیت است و بفرموده خدای تعالی بیانی که پیغمبر گرامی او آنرا چنین حکایت میکند نزدیک نمیشوند نزدیکان بمن مگر به آنچه برایشان واجب شده و همیشه بنده نزدیک میشود بمن به نوافل تا دوست بدارم او را پس ناگزیر است کسیکه شناخت مولا و رهنمای خویش را و ایمان بمعبود خویش آورد اطاعت کند او را و گرنه خواهد ماند در تیر گیهای سرکشی و گناه و درکات و کفران و ناسپاسی پس گناهکاری و عصیان موجب بعد و تنزل و طاعت و بندگی سبب قرب بخدا است.

المنزل الثالث من منازل القرب الاخلاق الحسنة فعليه ان ينتقل من الاخلاق الذميمة المبعوضة الى الاخلاق الحميدة المحجوبة فان كل خلق محمود فهو وسيلة القرب المعبود كما ان كل خلق مذموم فهو ذريعة الى بعد مشؤم فعلى الطالب

الصادق ان ينتقل من الظلمات الكبرى الى نور التواضع و من رذيلة الحسد الى فضيلة الشفقة و من دركات البخل الى درجات الجود و من الكفر الى نور الشكر و من ظلمات الرياء و السمعة الى نور الاخلاص و من ظلمات حب الزهراء الى نور حب الارض و السموات و ان ينتقل من الظلمات الامن الى نور الخشية و الخوف و من ظلمات اليأس و القنوط الى نور الرجاء و حسن الظن و من ظلمات الغضب الى نور الكظم و العلم و من ظلمات الجزع و الاضطراب عند نزول البلاء الى نور الصبر و الرضاء بمر القضاء و من ظلمات الغفلة الى نور اليقظة و الذكرو من ظلمات التحير و الاقهار الى نور التكسر و الافتقار و من ظلمات الاعتماد على الاسباب الى نور التوكل على رب الارباب و من ظلمات متابعة الهوى و الشهوات الى نور موافقة رفيع الدرجات فهذا السفر اهم الاسفار و هو فرض عين على طالب حضرة الجبار و مريد سعادة الكبرى في دار القرار ترجمه :

سومین منزل از منازل قرب اخلاق نیکو و پسندیده است پس واجب است که اخلاق ذمیمه که سبب بغض و عداوت میباشد باخلاق پسندیده و حجب و شرم تبدیل شود . پس اگر همه اخلاق نیکو باشد سبب نزدیکی با پروردگار است و نیز سبب دوری است اگر آن خلق مذموم باشد پس آن وسیله دوری ناپسند و مذمومی است . بر طالب صادق است که از ظلمات کبر و خودپسندی بجانب نور تواضع و فروتنی و از حسد که اخلاق رذیله است به فضیلت شفقت و مهربانی و از دوزخ بخل بدرجات جود و بخشش و از کفر به نور شکر و از ظلمت ریا و تزویر بنور اخلاص و از تیرگیهای دوستی سراب زندگانی بسوی نور دوستی پروردگار

زمین و آسمانها انتقال یابد و نیز از تیر گیهای خود گاهی بنور خوف و خشیت حقتعالی و از تیر گیهای نومیدی و یأس بسوی امید و خوش گمانی و از ظلمات غضب بنور شکیبائی و تحمل و از ظلمات پریشانی و اضطراب موقع رسیدن بلا به صبر و رضا بتلخی قضای آسمانی و از تیر گیهای غفلت به نور بیداری و انتباء و بیاد حق بودن و از تیر گیهای حسرت و قهرها بنور انکسار و ناداری و از تیر گیهای اعتماد به اسباب و وسایل بسوی نور توکل بخدایتعالی و از ظلمات های متابعت هوای نفس و خواهشها بسوی نور موافقت با پروردگار جل شأنه مسافرت نماید و این سفر از مهمترین سفرهاست و آن فرض است بر هر طالب حضور حضرت جبار و خواستار سعادت بزرگ در دارالقرار که خانه دائم و قرار گاه ابدی است .

المَنْزِلُ الرَّابِعُ السَّفَرُ فِي أَسْمَاءِ الْحَسَنِيَّاتِ وَ صِفَاتِهِ الْعَلِيَّالَانِ
الطَّالِبُ لِمَاطَرٍ بَاطِنُهُ عَنْ أَسْبَابِ الْبُعْدِ وَجَلِي قَلْبِهِ بِآدَابِ الْقُرْبِ فَقَدْ
صَارَ الْآنَ مِنْ أَهْلِ السَّيْرِ وَالسَّلُوكِ فِي حَضْرَةِ مَلِكِ الْمُلُوكِ وَظَهَرَ عَلَيْهِ
آثَارُ الْوَلَايَةِ وَانْظَارِ الْعَنَايَةِ وَفِي ذَلِكَ الْمَقَامِ تَنَفَّوْتَ الْمَنَازِلَ الْأُولَى وَ
دَرَجَاتِ الْأَصْفِيَاءِ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التِّرْمِذِيُّ . إِنَّ اللَّهَ عَزَّ
وَجَلَّ عَرَفَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً فَلِكُلِّ اسْمٍ مَلِكٌ وَلِكُلِّ مَلِكٍ سُلْطَانٌ وَفِي كُلِّ
مَلِكٍ مَجْلِسٌ وَيَجُوزُ وَهَدَايَا وَعَظَايَا لِأَهْلِهَا وَجَعَلَ الْقُلُوبَ خَاصَّةً مَقَامِ
رَبِّ وَلِيٍّ مَقَامِهِ فِي أَوَّلِ مَلِكٍ وَلَهُ مِنْ أَسْمَائِهِ ذَلِكَ الْأَسْمُ وَرَبِّ وَلِيٍّ مَقَامِهِ
فِي الْمَلِكِ الثَّانِي وَالثَّلَاثِ وَالرَّابِعِ فَطَالَ مَا تَحْظِي إِلَى مَلِكٍ أَعْطَى ذَلِكَ
الْأَسْمَ حَتَّى يَكُونَ وَلِيٌّ يَتَحْظَى ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَى مَلِكٍ الْفَرْدِيَّةِ وَهُوَ الَّذِي يَأْخُذُ
بِحَظْوْظِهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَهُوَ سَيِّدُ الْأُولِيَاءِ . قَالَ فَحَظْوْظُ الْعَامَّةِ مِنْ أَسْمَاءِ إِيْمَانِهِمْ
بِهَا وَحَظْوْظُ الْمُقْتَدِينَ وَعَامَّةِ الْأُولِيَاءِ . شَرَحَ الصَّدُورُ بِذَلِكَ . اسْتَنْتَارَهُ عِلْمُ

ثلاث الصفات فی صدورهم کل علی قدره و قدر نورالقلبی فحظوظ
المحدثین وهم خاص الاولیاء ملاحظه ثلاث الصفات و اشراق نورها علی
قلوبهم وقد عرف مما ذکره الشیخ رحمه الله ان لكل مقاماته لا یتعداه و
ذلك بحسب قوته وطاعته علی مقدار ما قدر الله من درجات فاذا وصل
قلبه الی ذلك المقام المعلوم انتهى سیره وسلوکه و تم سفره و لیس
فی هذا السفر انتقال من مکان الی مکان لا من جانب المسافر ولا من جانب
المسافر الیه اذ هو اقرب الی البعید من حبل الوریث بل هو رفع الحجب عن
بصیرة القلب و یجلی صفات الرب فیہ فهنا هو السفر الذی خلق ابن
آدم لاجله .

ترجمه :

منزل چهارم سفر در اسماء الحسنی است و صفات علیای حضرت باری
تعالی است هر گاه باطن طالب از اسباب و وسایل بعدد دوری تطهیر شد
و روشنی راه یافت. و روشن نمود قلبش را بآداب قرب بتحقیق از زمره اهل
سیر و سلوک در پیشگاه حضرت حقتعالی گردید و ظاهر شد بر او آثار دوستی
و ولایت و در نظر گاه عنایت قرار گرفت که در این منزل مقامات متفاوت
است برای دوستان و برگزیدگان . ابو عبد الله محمد بن علی ترمذی
فرمود . اینکه خدای عزوجل شناساند ببندگان، خود اسماً خود را .
پس برای هر اسم ملکی است و برای هر ملکی سلطانی و در پیشگاه هر ملک
مقام و مجلس عالی است که هدایا و بخشش هائی است از برای اهل آن
و برای هر قلبی مقامی خاص است و چه بسا از دوستان خدا که قلب

آنان مقام ومظهر يك اسم و یا دو و یا بیشتر است و هم بهره‌مندی بعضی از اولیاء و اتقیاء واصفیاء بر حسب مظهریت ومظهریت اسماء باری تعالی تا آنجا میرسد که محظوظ تام و مخصوص به تشریف تمام و منحصر بفرد میشود که اوسیدالاولیاء است، پس بهره‌مندی وحظ عامه ناس از اتصاف با اسماء الهی بر حسب میزان ایمان وحد عرفان آنان است.

و بتحقیق شناخته شد آنچه که ذکره است شیخ علیه‌الرحمه، پس برای تمام مقامات آن حدی است و آن بر حسب قوت و طاعت برمقتناریست که خدا معین کرده از برای درجات پس هر گاه وصل شد قلب او بآن مقام مشخص انتهای سیراوست و تمام شده سفرش و نیست در این سفر انتقال از مکانی به مکانی نه از جانب مسافرونه از کسیکه مسافر بسوی باو میرود زیرا که اونزدیکتر است بتوازرگ گردن بلکه او بر طرف میکند حجابهارا از بینائی وبصیرت قلب وتجلی میدهد صفات پروردگار را در آن پس آنچنان سفری است که آفریده شده فرزند آدم برای آن.

فوائح الجمال و فوائح الجلال

دیگراز کتب عارف بزرگ شیخ نجم‌الدین کبری اثر نفیسی است بنام فوائح الجمال و فوائح الجلال (بزبان عربی) که از زمره کتب بسیار مهم ولی ناشناخته مکتب عرفان میباشد. این کتاب را دکتر فریتز مایر شر قشناس آلمانی^۱ بامقدمه‌ای بزبان آلمانی در سال ۱۹۵۷

۱- بهنگام تشکیل گنگره جهانی ایران شناسان در تهران (شهریورماه ۱۳۴۵) بابایشان ملاقاتی دست داد ودراین مورد بابیشان اطلاعاتی داده شد.

میلادی در آلمان منتشر کرده است .

این اثر هم مانند دیگر مؤلفات شیخ نجم الدین کبری مشتمل بر فصول و ابواب متعدداست که درباره هر يك از این موضوعات در متن کتاب بتفصیل سخن رفته است .

مباحث مطروحه در کتاب بترتیب از اینقرار است .

شرائط المشاهده (شرایط مشاهده)

الفرق بین الوجود والنفس والشیطان (فرق بین وجود و نفس

و شیطان) ،

الفرق بین نار الذکر و نار الشیطان (فرق بین گرمی حاصله

از یاد حق و آتش ناشی از تمایلات شیطانی) .

الذکر نار و نور (ذکر آتش و روشنائی است) .

ذکر الحق یعنی الحظوظ (ذکر حق نابود کننده لذتهاست) .

کیفیه الوجود (کیفیت وجود)

استخراج اللطیفه النورانیة من تحت جبال الوجود و مایشاهده

العبد عنه تخلصه (خارج کردن نکته لطیف و نورانی از زیر جبال وجود

و آنچه که بنده از عذاب مشاهده میکند) .

صفة القلب (صفت قلب انسان) .

قلب الوجود (قلب وجود)

طبقات الوجود السبع (طبقات هفتگانه وجود) .

ظهور الملائکه و عروجهم بالعبد (ظهور ملائکه و ارتقاء روحانی

آنها به بندگان) .

الفرق بین الخواطر (اختلاف بین خواطر) .

مسألة السقوط التكليف عن عباد الله (مسئله رفع تكليف از بندگان خدا) .

فصل في تبديل الذوق او كيفية المشاهدة (در تبديل ذوق و چگونگی مشاهده) .

فصل استغراقات الذکر (در فرو رفتن و غرق شدن در ذکر) .
النفوس الثلاث (نفوس سه گانه) .

الدوائر النورانية (دوائر نورانی)

طلب الجنس الجنس (طلب کردن جنس همجنس خود را) .
شيخ الغيب (بزرگ و راهنمای غیبی) .

كتب السماوية و کواكب الغيبية (کتابهای آسمانی ستاره های غیبی) .

علاماة الشهوة والنفس وغيرهما في مقام المشاهدة (علامات شهوت و خواهشهای نفسانی و غیر آنها در مقام مشاهدات باطنی) .

صفة المحبة والعشق (چگونگی محبت و عشق) .

فصل في الحال والمقام والوقت (در بیان حال و مقام و وقت) .

الخوف و الرجاء ثم القبض و البسط ثم الهيبة والانس (در بیم و امید بعد از گرفتگی و گشادگی حال سالک پس از ترس و هواستوی) .

المعرفة المحبة (شناسائی محبت) ،

الهمة (همت) .

سر الالف والياء والواو (سر " حروف الف یا واو) .

کیفیت ظهور دائرة العین (چگونگی ظهور دائره حرف عین) .
میزان الذکر و میزان الارض (در بیان ذکر که از غیب است

وحرارت آتش‌های اشتغالات زمینی).

عبور العبد من باب الموت الى دار الخلاص و حضرة الرحمة
(دربیان عبور بنده از درمرگ بخانه خلوص حضرت حق).
هیئات الذاکر فی النوم (حالات و کیفیات شخص ذا کدر در وقت
خواب).

ذکر الله فی الخلوة (چگونگی ذکر شخص ذا کدر در حال خلوت)
الجمود والخمود فی طریق القوم (سستی و سردی و خاموشی در
راه و رسم مردم).

الخلوة کورة لتصفية الباطن (خلوت برای تصفیه باطن بمنزله
کوره است).

حکایت الشیخ فی الاتصال بینه و بین معشوق له بالهمة (شرح حال
مرد بزرگ در اتصالش با معشوق با اراده و همت او).
سرالهاء و مناسبتها بالقلب (سر حرف‌ها و رابطه‌اش با قلب
انسان).

الهوية (هویت).

کلام الحق (کلام حق).

الهاء اسم الله و الخاء اسم الشیطان (دربیان‌های اسم الله و خاء
اسم شیطان).

صیحات القوم (فریادهای قوم).

معانی الکواکب الغیبیه (معانی کواکب غیبی).

اسماء غیبیه (اسماء غیبی).

سرلبس الخرقه بین الصوفیه (سررسم پوشیدن خرقه بین صوفیان).

النفس حَيَّةٌ لَا تَمُوتُ (نفس ماری است که نمرده است) .
 سلوك السيار من السبب الى المسبب (سلوك رونده از سبب بسوی
 مسبب) .

علامات الولی (علامات ولی حق) .
 معانی بعض اسماء الغیبیه (معانی بعضی از اسماء غیبی) .
 التوکل (توکل) .
 الذکر اذا وقع فی السر (هنگامیکه ذکر در خفا قرار میگیرد) .
 السفر فی وجوه آلیات والعلامات بیدالهمة (روش در وجوه نشانیها
 وعلامات بدست قدرت او) .

خاتمة الكتاب (خاتمه کتاب) .
 کتاب فوق بدینگونه آغاز میگردد
 الحمد لله الذی علمنا منطق الطیر و آمننا غوائل الغیر و بصرنا
 بعلامات السیر حمداً يتضاعف ابداً والصلوة علی رسولہ سرمداً .
 قال شیخنا و مولانا الامام الاجل نجم الملة والدين قطب الاسلام
 والمسلمين برهان الطریقه حجة الحق ابوالجناب احمد بن عمر بن محمد بن
 عبد الله الصوفی الخیوقی الخوارزمی المعروف بنجم الدين الكبرى
 قدس الله روحه ورضی عنه وعن والديه .

(ترجمه) : شکر و سپاس خداوندی راست که نطق طیور را بما
 آموخت و ما را از مفسد غیر ایمنی بخشید و ما را به نشانه‌ها و سیرهای
 باطنی بینا کرد. افزون و افزونتر باد سپاس و شکر او برای ابد جاودانی
 باد درود سرمدی بر پیغامبر گرامیش .

چنین فرمود شیخ و پیشوای ما امام اجل حضرت نجم الملة والدين

بزرگ و مهتر اسلام و قطب مسلمین دلیل طریقت و حجت حق ابوالجنا ب
احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله صوفی خیوقی خوارزمی معروف به
نجم الدین کبری قدس الله روحه که خدایش از او و والدینش راضی باد.
پس از ختم مقدمه ای کامل و جامع که قسمتی کوتاه از ابتدای آن
در بالا نقل گردید عناوین مذکور در فوق هر يك بترتیب مورد بحث
قرار میگیرد .

قطعات زیرین منتخباتی از مباحث فوق است.

غبت فابصرت النبی وعلیّی معه فبادرت الی علیّی واخذت بیده
وصافحته واهلّمت. (کافی) سمعت فی الاخبار عن النبی المختار انه قال: من
صافح علیاً دخل الجنة فجعلت اسأل علیاً عن هذا الحدیث اصحیح هو فکان
یقول : نعم صدق رسول الله من صافحنی دخل الجنة .

(ترجمه) : از خویش غائب شدم و پیامبر را در حالیکه حضرت
علی بهمراهش بود مشاهده کردم بسوی علی شتافته دستش را در دست
گرفتم و با وی مصافحه نمودم و ملهم گردیدم که در اخبار (کافی) از پیغمبر
شنیده ام که فرموده : کسیکه با علی مصافحه نماید ببهشت داخل
میگردد . از حضرت علی سؤال کردم که آیا این حدیث صحیح است؟
فرمود آری پیغمبر خدا براستی فرموده است که هر کس با من مصافحه
نماید ببهشت داخل میگردد .

شیخ نجم الدین کبری را در باب عشق سخنی است که باید آنرا
عمیقاً مرور کرد .

العشق نار تحرق الاحشاء و الکبد و تطیش العقل و تعمی البصر
و تذهب السمع و تهون رکوب الاحوال و تضیق الحلق حتی لا یعبر

فيه الا النفس و يجمع الهمة على المعشوق و نسئ الظن بالمحبيب من الغيرة و تزيد فيذهب النظام و يدوم الهيام و يطيب الموت و يورث النسيان و يطفئها الوصل و يقالها المعتاب و الشتم و المضرب و يودا المحبان لا يكون حبيبه حتى لا يصل اليه غيره و قد ينتهي في المخلوق الى ان يقول : انت ربى لارب لى سواك و هذه كلمة الكفر و لكن عن حالة واضطرار لاعن كسب و اختيار و هذه كلمة لا يقولها العاشق بل انما تقولها نار العشق لان تربية نار العشق من الحبيب و انما العاشق يقول بلسان المحال . انت هلاكى فى دينى و دنياى و انت كفرى و ايمانى و مناى و غاية رغبتي و (انت انا . للحسين منصور) .

عجبت منك و منى افنيتنى بك عنى
ادنيتنى منك حتى ظنت انك انى

و قد يفنى العاشق فيكون العاشق هو العشق فى المعشوق . عشقت جارية بقرية على ساحل نيل مصر فبقيت اياما لا اكل ولا اشرب الا ما شاء الله حتى كثرت نار العشق فكنت اتنفس نيرانا و كلما تنفست نارا تنفسو من السماء بحذاء نفسى نارا فتلقتى النار ان ما بينى و بين السماء فما كنت ادري من ثمة اين تلتحقان . فعلمت ان ذلك شاهدى فى السماء .

(ترجمه) : عشق آتشى است كه احشاء و جگر را میسوزاند و خفیف میدارد عقل را و دیده را نابینا میسازد و شنوائى را معدوم میکند و ترس را خوار میسازد و حلق را بقدری تنگ میکند که از آن چیزی غیر از نفس نگذرد و اراده و قصد و عزم را بر معشوق جمع میکند و ظن نسبت با ورا کم میکند و شدت این امر پیوسته زیاد میشود و از بین میبرد

اتظامات را و برقرار میسازد ذوق را و گوارا میکند مرگ را و موجت
 فراموشی میشود و وصل آنرا خاموش میکند و تخفیف می دهد
 درشتی و عتاب و دشنام و اذیت را و عاشق دوست دارد که حمیبش نباشد تا
 اینکه غیر نتواند بوصالش برسد و سرانجام میگوید که تو خدای منی
 و جز تو مرا خدا و مربی دیگر نیست اما بیان آن بر حسب اضطرار
 است نه از روی اختیار و این کلمه ایست که عاشق نمیگوید بلکه عشق
 گوینده این کلام است و آتش عشق است که حمیب را تربیت میکند
 و عاشق بزبان حال میگوید که تو کشنده منی در دین و دنیا و تو کفرو
 ایمانی و نهایت شوق منی و تو خود منی . شعر از حسین منصور .

عجب دارم از تو و خودم فنا کردی مرا از من بخودت
 آنقدر بمن نزدیک شدی تا اینکه گمان بردم که تو منی
 هر گاه عاشق فنا گردد چیزی از معشوق باقی نمی ماند سرانجام
 عشق هم در معشوق فانی میشود .

عاشق شدم به کنیز کی در قریه در ساحل رود نیل مصر و ایامی
 چند در آنجا متوقف بودم بدون خوراک و آشامیدنی و این وضع ادامه
 داشت تا اینکه آتش محبت بیشتر شده و در آن آتشها تنفس میکردم از
 آسمان تا اینکه دو آتش را بین خودم و آسمان دیدم و ندانستم از کجا
 بمن پیوسته پس از آن دانستم که آنها شاهدان عشق من در آسمانند .

شیخ نجم الدین کبری در پاسخ مسئله : هل یسقط التکلیف من
 عبادة الخواص؟ (آیا از بندگان خاص حق تکلیف ساقط میشود) میفرماید:
 نعم بمعنى ان التکلیف مأخوذ من الکلفة و هی مشقة فی عبدون الله
 تعالی بالامشقة و کلفة بل یتلذذون بها و یطربون فان الصلوة مناجاة و لکن

مهما كان العابد موافقاً للشيطان مخالفاً للرحمن لم يجد لذة المناجاة بل يشق
المخالف صعبة شاقة على البدن اما اذا وافق الرحمن عاوى الشيطان
كان الصلوة في حقه مناجاة الحبيب وهوذا الشيء .

(ترجمه) آری او امعنی آن اینستکه لفظ تکلیف مشتق از لغت .
کلفة است و کلفت بمعنای رنج و مشقت است. بدین ترتیب که بندگان
خاص الہی در عبادت بدون رنج و مشقت اند بلکه در عبادت حضرت باری
شوق و طرب میکنند و از آن لذت میبرند. چون نماز مناجات است اما تا
زمانیکه عبادت کننده موافق با شیطان و مخالف با خدای رحمن باشد
از لذت مناجات محروم است و از آن رنج میبرد زیرا بر انسانی که
در حالت مخالفت است مناجات کردن دشوار است . ولی هنگامیکه
انسان با خداوند موافق گردد و با شیطان مخالف در وقت نماز با محبوب
خود مناجات حقیقی میکند که آن لذت بخش تر است .

اعلم ان النفس والشيطان والملك ليست اشیاء خارجة عنك بل
انت هم و كذلك السماء والارض والكرسى ليست اشیاء خارجة عنك ولا
الجنة ولا النار ولا الموت ولا الحياة انما هي اشیاء فيك و اذا سرت وصفوت
تبينت ذلك ان شاء الله .

(ترجمه) تصور نکنی که نفس و شیطان و چیزهایی دیگر بیرون
از تو اند بلکه خود همانهایی، همچنین آسمان و زمین و کرسی و بهشت
و دوزخ و مرگ و حیات چیزهایی بیرون از تو نیستند . چون سیر
بیافزائی و صاحب صفائی بیشتر گردی بهر يك معرفت کامل حاصل
خواهی نمود انشاء الله .

در جای دیگر همین کتاب به تمیز محبت از عشق پرداخته گوید.

نهایت‌های المحبة بدايات العشق والمحبة للقلب والعشق للروح
والسر يجمع الاحباب والهمة اثر الجمع . قيل . ما نهاية هذا الامر؟ قال .
الرجوع الى البدايه وبداية هذا الامر طلب الجنس الجنس وهو نور ولطف
منه وذلك يورث التمنى بالشهوة والارادة بالفؤاد والمحبة بالقلب والعشق
بالروح والوصل بالسر والتصرف بالهمة والصفاء فى الصفة والفناء فى
الذات والبقاء به و نوره و لطفه من الاول الى الاخر بلاول ولا آخر
باق به طالب له .

(ترجمه) نهایت محبت بدايت عشق است . محبت برای قلب و
عشق برای روح است شادی و خوشی دوستان را گرد هم می‌آورد و همت
وعزم و اراده اثر جمعیت است . سؤال شد که نهایت این کار چیست؟
پاسخ داده شد رجوع باول و اول اینکار طلب کردن جنس همجنس خود
راست . و آن نور و لطفی است از طرف خداوند که به میراث میگذارد
خواهشها و تمایلات را بشهوت و ارادت را بقلب (فواد یعنی قلب روحانی)
و محبت را بقلب (یعنی قلب گوشتی صنوبری) و عشق را بروح و وصل را
بشادی و خوشی و تصرف و قبضه کردن را به همت عزم و اراده و صفرا
به برگزیدگی و امتیاز و نیستی را در ذات و بقاء بوجود او و نور و
لطف و محبت او از اول به آخری که بدون اول و آخر است و باقی او
طالب اوست .

در جای دیگر از همین کتاب شرح یکی از حالات باطنی خود را
باین نحو میدهد که از خویشتن برون شدم و بحضرت رسالت رسیدم و
پرسیدم معنی رحمان چیست ؟ در پاسخ فرمود الذی علی العرش استوی
دیگر بار پرسیدم رحیم چگونه باشد فرمود ندوکان بالمؤمنین رحیما .

کتاب حاضر ممتلی از مطالب بسیار بلند بوده و حل کننده بسیاری از مسائل موجود برای سالکان است ، و متأسفانه این رساله را گنجایش آن نیست که به نقل بیشتر از این اثر مبادرت شود .

پایان این کتاب بدین وجه است :

وسمیت الكتاب «فوائح الجمال وفوائح الجلال» تذکرة للمنقطعين
الى الله تعالى و تبصرة للمخلصين و اسأل الله تعالى العفو و العافية
فى الدنيا والاخرة و المغفرة و الرحمة لجميع امة محمد عليه السلام
و لمن قال لا اله الا الله محمد رسول الله و الهداية لجميع خلقه
انه الكريم المنان المجيد الحنان والحمد لله وسلام على عبادة الذين اصطفى
(ترجمه) و نام این کتاب را فوائح الجمال و فوائح الجلال نهادم
تذکری برای منقطعین از حق و تبصره ایست برای مخلصین حق و از
خداوند بخشش و سلامت درد دنیا و آخرت مسئلت دارم و مغفرت و رحمت
بر پیروان حضرت محمد و برگویندگان کلمات لا اله الا الله محمد
رسول الله باد و هدایت و ارشاد بر کل خلائق او، بدرستی که اوست بخشنده
صاحب منت و بزرگوار و بخشنده مهربان و شکر و سپاس بر خدا و سلام
بر بندگان برگزیده اش باد .



مقام حضرت شیخ نجم الدین کبری در تصوف

خورشید آسمان عرفان و واقف مسالك هدی حضرت شیخ نجم الدین کبری معروف به شیخ کبیر یا شیخ ولی تراش محققاً از نوادر عالم عرفانست. او با تحولاتی که در عرفان زمان خویش ایجاد کرد این مکتب را طرحی نو بخشید و آسمان معرفت به قدر آن نجم ثاقب زینتی نویافت؛ او علاوه بر داشتن کمالات باطنی و علو مرتبه روحانی در علوم مرسوم آن زمان نیز از دانشمندترین افراد بود چنانکه ویرا طامه الکبری لقب دادند.

مسلماً آنچه که در علو مقام و عظمت حضرت شیخ نجم الدین کبری بقلم نگارنده نگاشته آید حتی بالقافی که رساننده معانی باشد نمیتواند معرف شخصیت حقیقی ایشان گردد و تنها خود حضرتش و آثار و شاگردان ارزنده مکتب وی و نقشی که این مکتب در عرفان اصیل اسلامی داشته است میتواند تاحدودی معرف شخصیت علمی شیخ باشد.

در ارزش شخصیت عرفانی آن بزرگ همین نکته بس که بگوئیم عرفان قرون ۷ و ۸ هجری را در ایران تحت سیطره خود داشته و افراد برجسته ای چون شیخ نجم الدین رازی، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، سیف الدین باخرزی، بهاء الدین ولد، شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی و بسیاری دیگر از مشاهیر عرفا که شمه ای از شرح حال آنها

را یاد آور شدیم در مکتب پر عظمتش تربیت یافته اند.

از آنجا که شیخ نجم الدین کبری در عالم عرفان بی نظیر بوده و بفرموده پیر کامل حضرت جلال الدین علی میرا بوالفضل عنقا (۱۲۶۶-۱۳۳۳ق) در عالم عرفان کسی بعظمت معنوی شیخ نجم الدین کبری ظهور نکرده است، کمتر کتابی مشاهده میشود که از حضرتش سخنی نرفته و شمه ای از ارجمندی مقام او بیان نشده باشد. شیخ نجم الدین پیوسته مورد ستایش و تمجید کلیه عرفا و حتی نویسندگان و شعرای بزرگ معاصر و بعد از خود بوده است و در بسیاری از کتب و دواوین شعر و ادب باینگونه اشعار و مطالب برمیخوریم. و در آثار عرفای برجسته ای نظیر مولانا جلال الدین محمد بلخی و شیخ فرید الدین عطار نیشابوری و فخر الدین ابراهیم عراقی و بسیاری دیگر از بزرگان عرفا مورد ستایش قرار گرفته است.

به برخی این اشعار و مطالب در متن کتاب اشاره شد و در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست و فقط بجهت تکمیل کلام بچند بیت از این نوع اشعار مراجعه میشود.

شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی فرماید .

یکی از عاشقان جمال ترا	بود نجم اکابر کبری
آن معین شریعت احمد	آن قرین دل و قریب احد
بود بر چرخ انجم اخیار	آفتاب معانی و اسرار
آن گره سالکان که ره بردند	اقتباس کمال از او کردند

و شیخ فرید الدین عطار نیشابوری در آثار خود کراراً به برخورد هایش با شیخ نجم الدین کبری اشاره فرموده و او را مورد ستایش قرار میدهد من جمله ابیات زیر .

گرشوی تو همچو نجم الدین ما از تو گیرد عالمی نور و صفا
و در جای دیگر ضمن یک مثنوی فرموده است .

بودم اندر پیش نجم الدین شبی آنکه جز مرغان نبودش هم لبی
بد کبیر و او ز حق آگاه بود در طریق اهل معنی شاه بود
و در مورد دیگر فرماید .

که بعین و امان و عذرا شوی که چون نجم الدین ما کبری شوی
و در مثنوی مظهر العجائب هنگامیکه در مورد پیوند عرفا با حضرت
علی علیه السلام سخن میراند فرموده است .

هر که از مهرش بحق گویا شده همچو نجم الدین ما کبری شده
عارف کامل سید محمد نور بخش ویرا چنین ستوده :

« و کان اکمل العلماء المرشدين فی زمانه و اعلم العلماء بین
اقرانه و هو صاحب الاحوال الرفیعه و المقامات و المکاشفات
و المشاهدات و تجلیات الذات و الصفات و السیر فی الملکوت و الطیر
فی الجبروت و انفساً فی الله فی عالم اللاهوت و مشرب التوحید و الحقایق
و التصرف فی الاطوار القلبيه و ایصال الافیاض الغیبیه الی المسترشدين
فتشعب من ذیل ولایته کثیر من الاولیاء و اهل الارشاد و هو مجتهد فی
علوم الظاهره و الباطنه و له فی الارشاد و تربیه السالکین شأن شخیص و قد
فی الشریعه و الحقیقه کتباً کثیر . »

عارف معروف امام عبدالله یافعی در مرآة الجنان حضرتش را
بدینگونه خطاب میفرماید :

« الشیخ الکبیر السید الشہیر ذو المعارف و الاسرار و اللطائف
و الانوار و المقامات العلیات و الاحوال السنیات و الانفاس المصادقات

والكرامات الخارقات والقدر الجليل والعطاء الجزيل المحقق المحدث
قدوة المحدثين وامام السالكين ناصر السنة نجم الدين الكبرى رحل الاقطار
وتنقل في الامصار وراى المشايخ الجلة الكرام وحج بيت الله الحرام
راكباً وماشياً وفضله لايزال يسمو في الانام فاشياً .

واستاد اعظم حضرت شاه مقصود صادق عنقا صاحب اسرار طريقه
اويسى درشان حضرتش فرموده است .

بود نجم الدين كبرى اى فتى	قطب عالم اوستاد اوليا
كس نيامد همچواو در روزگار	عارفى چالاك اندر عشق يار
درهمه ديرمغان پيرى چواو	سالك و صوفى وصافى دل مجو
شادى روح عزيزان ساغر ش	شمع جانها پرفروغ از آذر ش
ديگران لباند و او لب لباب	ديگران ماهند او چون آفتاب
صحبى پيران بسى دريافته	روزبه را و اندر آخر يافته
تا اويش رشته ارشاد وصل	خود طريق وصلش ازهر سوباصل
همچو قطب الدين محمد در ظهور	ترجه ان آيت الله نور

از اين نوع شواهد كه از قلم اهل معرفت جارى شده و همدگى
مدلل بر قدرت روحانى شيخ اجل است در تواريخ و تذكره ها فراوان
بچشم ميخورد و آنچه كه در اين فصل بدان اشاره رفت برخى از آن است .
سعى نويسنده بر اين خواهد بود كه در ساير تحقيقات خود مفصل تر
از اين مقوله سخن بميان آرد و كتاب حاضر را كه پس از مراجعه به
مآخذ متعدد تدوين گرديده است بهمين جا بپايان رسانيده و اميد است
كه در محضر ارباب معرفت مورد قبول قرار گيرد .

تهران - پانزدهم بهمن ۱۳۴۵ خورشيدى

منوچهر محسنى

فهرست مشخصات مأخذ و مدارك

- ۱- آداب السلوك : شيخ نجم الدين كبرى ، نسخه خطی
کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران بشماره ۲۰۲ - ج
 - ۲- آثارالباد : نسخه خطی شماره ۲۴۳۹ کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران .
 - ۳- آثارالعجم: فرصت شیرازی ، ۲ جلد ، چاپ هند ، ۱۳۵۴ ق
 - ۴- آثار اسلامی درشوروی ، (آلبوم عکس)
 - ۵- آتشکده آذر : آذربیکدلی ، بکوشش دکتر حسن سادات
ناصری ۳ جلد ، تهران ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۴۰
 - ۶- اثمار الاشجار : نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران .
 - ۷- اوراد الاحباب و فصوص الاداب : ابوالمفاخر یحیی باخرزی
نسخه عکسی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره های
۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ - نسخه چاپی بکوشش ایرج افشار ، تهران ۱۳۴۵ ،
انتشارات دانشگاه تهران بشماره ۱۰۵۷
 - ۸- اسرار التوحید : محمد بن منور ، بتصحیح احمد بهمنیار
-
- ۱- تعداد کل کتبی که جهت این تحقیق مورد مراجعه وOLF قرار گرفته
بالغ بر ۲۷۱ جلد میباشد .

وژو کوفسکی ، تهران ، ۱۳۱۳

۹- ارشاد بیان : فریدالدین محمد عطار نیشابوری ، بتصحیح تقی

حاتمی ، تهران

۱۰- انوار قلوب سالکین و حقایق المناقب: جلال الدین علی

میرابو الفضل عنقاویسی، باهتمام و مقدمه شاه مقصود صادق عنقا، تهران ۱۳۴۳

۱۱- اسرار نامه : فریدالدین محمد عطار ، بتصحیح دکتر صادق

گوهرین ، تهران ، ۱۳۳۸

۱۲- اشتر نامه : فریدالدین محمد عطار ، بتصحیح دکتر

مهدی محقق ، تهران ، ۱۳۳۹

۱۳- اسد الغابه: عزالدین ابوالحسن علی جرزی، جلد اول، چاپ مصر

۱۴- احوال و آثار و قصائد و غزلیات نظامی گنجوی : سعید

نقیسی، تهران ۱۳۳۸

۱۵- الهی نامه : فریدالدین عطار ، چاپ هند ، ۱۸۷۲ م

۱۶- بهترین اشعار : پژمان بختیاری ، تهران ، ۱۳۱۳

۱۷- تاریخ حبیب السیر: غیاث الدین بن حمام الدین الحسینی

(خواندمیر) تهران ، ۴ جلد ، ۱۳۳۳

۱۸- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی : بتصحیح محمد

عباسی ، تهران ، ۱۳۳۷

۱۹- تاریخ ادبی ایران : ادوارد براون : از فردوسی تا

سعدی (نسخه انگلیسی) .

۲۰- تاریخ ادبیات در ایران: دکتر ذبیح الله صفا، ۳ جلد، تهران،

۱۳۴۱، ۱۳۳۶، ۱۳۳۲

۲۱- تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی : باهتمام حسین کوهی

کرمانی ، ۱۳۳۰

۲۲- تذکرة الاولیاء : فریدالدین محمد عطار ، باهتمام محمد

قزوینی ، ۲ جلد ، تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۳۶

۲۳- تذکره طلعت : طلعت عنقا ، تهران ، ۱۳۳۵

۲۴- تذکره روز روشن : محمد مظفر حسین صبا ، چاپ هند

۲۵- تذکره حسینی : میر حسین دوست سنبلی ، چاپ هند ، ۱۲۹۲ ق

۲۶- تاریخ فرهنگ و تمدن ایران : دکتر عیسی صدیق ، چاپ

دوم ، تهران ، ۱۳۳۸ ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۵۶۷

۲۷- تذکره مرآت الخیال : امیر شیر علی خان ، چاپ هند ،

۲۸- تذکره صبح گلشن : سید علی حسن خان ، چاپ هند ،

۱۲۹۵ ق

۲۹- تاریخ گزیده : حمد الله مستوفی ، باهتمام و تصحیح دکتر

عبدالحسین نوائی ، تهران ، ۱۳۳۹

۳۰- تاریخ برگزیدگان : امیر مسعود سهرام ، تهران ، ۱۳۴۱

۳۱- تجلیات : میر قطب الدین محمد عنقا ، تهران ، ۱۳۳۱

۳۲- تاریخ عمومی و ایران : عباس پرویز ، تهران ، ۱۳۱۸

۳۳- تاریخ ملازاده (مزارات بخارا) : احمد بن معین الفقراء ،

بتصحیح احمد گلچین معانی ، تهران ، ۱۳۳۹

۳۴- تذکره میخانه : ملا عبدالنبی فخر الزمان قزوینی ، باهتمام

احمد گلچین معانی ، تهران ، ۱۳۴۰

۳۵- تحفة العرفان : شرف الدین ابراهیم ، نسخه خطی

۳۶- تاریخ تصوف در اسلام : دکتر قاسم غنی ، تهران ، ۱۳۳۰

۳۷- تذکره هفت اقلیم : امین احمد رازی ، ۲ جلد ، چاپ

هند ، ۱۹۱۸ و ۱۳۳۹ م

۳۸- تذکره سیر خرقه : شاه مقصود صادق عنقاویسی ، نسخه خطی

۳۹- تاریخ و صاف : چاپ عکسی ، تهران ، ۱۳۳۸

۴۰- تذکره عرفا : احمد بن حسین شیرازی ، نسخه خطی

۴۱- تذکره عرفات : نسخه خطی

۴۲- تذکره خرابات : نسخه خطی

۴۳- جامع التواریخ : رشیدالدین فضل الله همدانی ، جلد دوم ،

تهران ، ۱۳۳۸

۴۴- الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه : محی الدین ابی

محمد عبدالقادر قریشی ، ۲ جلد ، چاپ هند ، ۱۳۳۲ ق

۴۵- چننه (جهان عارف): شاه مقصود صادق عنقا : تهران ۱۳۴۳

۴۶- چهارده رساله : باهتمام سید محمد باقر سبزواری ، تهران

۱۳۴۰ ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۷۲۶

۴۷- حق الحقیقه : سید صدرالدین کاشف ذرفولی ، باهتمام علی

فتحی پور ، اهواز ، ۱۳۱۵

۴۸- حلیه الاولیاء : حافظ ابونعیم اصفهانی ، جلد دوم ، مصر

۱۳۵۱ ق

۴۹- خسرونامه : فرید الدین عطار ، باهتمام احمد سهیلی

خوانساری ، تهران ، ۱۳۳۹ ، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۴۲

۵۰- خزینة الاصفیاء : مولوی غلام سرور ، ۲ جلد ، چاپ هند

۱۹۰۲ م

۵۱- خیابان عرفان : سید محمد حسن بلگرامی ، هند ، ۱۹۲۳ م

۵۲- دول الاسلام : شمس الدین ترکمانی ، چاپ مصر

۵۳- دیوان سلطان ولد : به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی ،

تهران ۱۳۳۸

۵۴- دانشوران خراسان : غلامرضا ریاضی ، مشهد ، ۱۳۳۶

۵۵- دانشمندان و سخن سرايان فارس : آدمیت ، ۳ جلد ، تهران ،

۱۳۳۷ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹

۵۶- دیوان حکیم سنائی : بکوشش مظاهر مصفا ، تهران ، ۱۳۳۶

۵۷- دیوان قصائد و غزلیات عطار : با اهتمام سعید نفیسی ،

تهران ، ۱۳۳۶

۵۸- دیوان اثیرالدین آخسیکتی : بتصحیح همایون فرخ ،

تهران ، ۱۳۳۷

۵۹- دیوان کمال الدین مسعود خجندی : بتصحیح عزیز دولت

آبادی ، تبریز ، ۱۳۳۷

۶۰- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی : بتصحیح

حسین پیرمان بختیاری ، تهران ، ۱۳۳۸

۶۱- درج درر : ابونصر شبانی ، قم ، ۱۳۰۰

۶۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه : آغا بزرگ تهرانی ،

تهران ، ۱۳۳۸

۶۳- ریحانة الادب . محمد علی مدرس تبریزی ، ۶ جلد ، تهران

و تبریز ، ۱۳۲۵ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۳

۶۴- ریاض العارفین : رضاقلی هدایت ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۱۶

۶۵- رجال کتاب حبیب السیر: عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۲۴

۶۶- روضة الصفا: میر محمد بن سیر برهان الدین (خواندمیر)

تهران، ۱۳۳۹

۶۷- ریاض الشعراء: نسخه عکسی کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران

۶۸- رسالة الکمالیه فی حقایق الالهیه: امام فخرالدین رازی

بتصحیح و مقدمه سید محمد باقر خونساری، تهران، ۱۳۳۵، انتشارات

دانشگاه تهران شماره ۳۶۲

۶۹- روضات الجنات فی اوصاف مدینة الہرات: معین الدین

محمد اسفزاری، بتصحیح سید محمد کاظم امام، ۲ جلد، تهران، ۱۳۳۸

و ۱۳۳۹، انتشارات دانشگاه تهران شماره های ۵۳۵ و ۵۸۴

۷۰- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات: سید محمد

باقر خونساری، جلد اول، تهران

۷۱- رساله معرفت: شیخ نجم الدین کبری، شیراز، ۱۳۷۷ ق

۷۲- رسالة السفینه: شیخ نجم الدین کبری، نسخه خطی کتابخانه

ایاصوفیه ترکیه بشماره ۱۶۹۷

۷۳- رسالة الہائم: « « « « ۲۰۵۲

۷۴- سفینه خوشگو: (جنگ اشعار) نسخه خطی کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران بشماره ۲۶۵۵

۷۵- سلسله العرفاء: حسین بن احمد رازی، نسخه خطی

۷۶- سفینه الاولیاء: محمد داراشکوه، چاپ هند، ۱۸۸۳ م

۷۷- سفر نامه ابن بطوطه: ترجمه محمد علی موحد، تهران،

۱۳۳۷ ، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۷۸- سرگذشت سیف الدین باخرزی : ایرج افشار ، تهران ،

۱۳۴۱ ، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات

۷۹- سیر الاقطاب : چشتی عثمانی ، چاپ هند، ۱۹۳۱م

۸۰- شرح شطحیات: روزبهان بقلی ، بتصحیح و مقدمه هانری

کربن ، تهران ۱۳۴۴ ، از نشریات انستیتو ایران و فرانسه تهران

۸۲- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب : عبدالکریم جرزی،

چاپ مصر ، ۱۳۵۰ ق

۸۳- شد الازار فی حط الوزار عن زوار المزار : معین الدین

ابوالقاسم جنید شیرازی ، به تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و عباس

اقبال . تهران ۱۳۲۸

۸۴- شیراز نامه : ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زر کوب شیرازی

بتصحیح دکتر بهمن کریمی ، تهران ، ۱۳۱۰

۸۵- شرح دیوان حافظ : سودی ، تهران

۸۶- شمع انجمن: نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر ،

چاپ هند ، ۱۲۹۲ م

۸۷- شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخر الدین رازی :

مایل هروی ، چاپ افغانستان ، ۱۳۴۳

۸۸- صفوة الصفا: ابن بزاز، چاپ هند، ۱۳۲۹ ق

۸۹- طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدین سبکی ، جلد ۵ ،

چاپ مصر

۹۰- ظفر نامه: ملا عبداللہ هاتقی ، چاپ هند

۹۱- **عبر العاشقین**: روزبهان بقلی ، باهتمام هانری کربن و دکتر محمد معین ، تهران ، ۱۳۳۷ ، از نشریات انستیتو ایران و فرانسه تهران

۹۲- **فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه** : محمود بن عثمان ، تهران ، ۱۳۳۳

۹۳- **فهرست بریتیش میوزیوم**: چاپ انگلستان ، (بزبان انگلیسی)

۹۴- **فوائح الجمال وفوائح الجلال**: شیخ نجم الدین کبری ، باهتمام دکتر فریتز مایر ، آلمان ، ۱۹۵۷

۹۵- **فوائد الفوائد**: خواجه حسن دهلوی ، نسخه خطی ، نسخه چاپ هند

۹۶- **فهرست مقالات فارسی**. ایرج افشار ، جلد اول ، تهران ، ۱۳۴۰ ، انتشارات دانشگاه تهران بشماره ۶۹۷

۹۷- **فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات - دانشگاه تهران**: محمد تقی دانش پژوه ، تهران ، انتشارات دانشگاه

۹۸- **فهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه های دنیا**: ایرج افشار ، تهران ، ۱۳۳۷ ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۴۸۵

۹۹- **فهرست مولفین کتب چاپی فارسی و عربی** : خانبا - مشار ، ۶ جلد ، تهران ، ۱۴۴۰-۱۳۴۴

۱۰۰- **فهرست کتابهای چاپی فارسی**: خانبا با مشار ، ۲ جلد ، تهران ، ۱۳۳۷ و ۱۳۴۲

۱۰۱- **فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران (چاپی و خطی)** اعتصام الملك ، ۲ جلد ، تهران ، ۱۳۰۵ و ۱۳۱۱

۱۰۲- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران (خطی)

ضیاءالدین حدائق شیرازی ، جلد سوم ، تهران ۱۳۱۸-۱۳۱۲

۱۰۳- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران (خطی)

عبدالحسین حائری ، جلد چهارم ، تهران ، ۱۲۳۵

۱۰۴- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار: ضیاءالدین

حدائق شیرازی ، جلد ۳ ، تهران ، ۱۳۱۸-۱۳۲۳

۱۰۵- فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة

بدانشگاه : علینقی منزوی و محمدتقی دانش پروه ، جلد ۶ ، ازسال

۱۳۳۰ الی ۱۳۳۵ ، انتشارات دانشگاه تهران بشماره‌های: ۱۳۲، ۱۴۸،

۱۶۹، ۱۸۱، ۲۹۹، ۳۰۳

۱۰۶- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران : محمدتقی

دانش پروه ، ازجلد ۷ تا ۱۴ ، تهران ، ازسال ۱۳۳۸ الی ۱۳۴۰ ، انتشارات

دانشگاه تهران بشماره‌های : ۵۵۳، ۶۶۵ ، ۶۶۹ ، ۶۷۸ ، ۶۹۱ ، ۶۹۳ ،

۶۹۹ ، ۷۲۲

۱۰۷- قندیه (مزارات سمرقند) : بتصحیح ایرج افشار، تهران،

۱۳۳۹

۱۰۸- قاموس جغرافیائی افغانستان (الاعلام) : انجمن

دائرة المعارف آریانا ، جلد ۳ ، کابل ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۶

۱۰۹- کشگول : شیخ بهائی ، چاپ سنگی ، ۱۲۹۶ق

۱۱۰- کرسی نامه طریقه اویسی : کریم کسروی (وجدی) ،

نسخه خطی

۱۱۱- کشف المحجوب : ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی

علی الجلابی هجویری ، بتصحیح ومقدمه والتین ژو کوفسکی، تهران،
۱۳۳۶

۱۱۲- کلیات فخرالدین ابراهیم عراقی: بکوشش سعید نفیسی
تهران ، ۱۳۳۵

۱۱۳- کلیات قاسم انوار: سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۷

۱۱۴- کلیات شمس تبریزی یادیوان کبیر: جلال الدین محمد
موسوی ، بتصحیح فروزانفر ، ۸ جلد، تهران ، ۴۲-۱۳۳۶، انتشارات
دانشگاه تهران شماره های : ۴۲۰، ۴۶۲، ۵۴۱، ۵۹۴، ۶۶۶، ۷۱۲،
۷۴۳، ۷۴۵

۱۱۵- کشف الظنون: حاجی خلیفه ، چاپ ترکیه

۱۱۶- کنز الفقراء: نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران بشماره ۲۱۷۰

۱۱۷- کتاب الخرقه: معین الدین ابوزر ، نسخه خطی

۱۱۸- گنجینه سروری: محمد غلام سرور ابن غلام محمد لاهوری
چاٹ هند ، ۱۸۷۷م

۱۱۹- گنج سخن: دکتر ذبیح الله صفا ، جلد سوم، تهران، ۱۳۴۰
انتشارات دانشگاه تهران شماره ۶۷۲

۱۲۰- گلشن راز: شیخ محمد شبستری، تهران، چاپ سنگی

۱۲۱- لباب الالباب: عوفی، بکوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵

۱۲۲- لغت نامه: علی اکبر دهخدا ، جلد اول (آ - ابوسعید) ،

تهران ، ۱۳۳۵

۱۲۳- لطائف اشرفی: نسخه خطی

۱۲۴- منطق الطیر: فریدالدین عطار، باهتمام محمدعلی فروغی

تهران، ۱۳۱۹

۱۲۵- مثنوی معنوی: جلال‌الدین محمد بلخی، بتصحیح

نیکلسون، تهران، ۱۳۳۷

۱۲۶- مجمع الفصحاء: رضاقلیخان هدایت، باهتمام مظاهر

مصفا، جلد ۶، تهران ۱۳۳۶-۱۳۴۰

۱۲۷- مجمع الفصحاء: رضاقلیخان هدایت ۲ جلد، تهران

۱۳۹۵ ق

۱۲۸- مجالس النفائس: امیرعلی شیرنوائی: باهتمام علی اصغر

حکمت، تهران، ۱۳۲۳

۱۲۹- منتخب مرصاد العباد: نجم‌الدین رازی (بغلط بنام شیخ

نجم‌الدین کبری منتشر شده)، تهران

۱۳۰- مصیبت نامه: فریدالدین محمد عطار، مشهد، ۱۳۱۵

۱۳۱- مجالس المؤمنین: قاضی نورالله شوشتری، تهران،

۱۲۶۸ قمری

۱۳۲- مصنفات عین القضاة همدانی: باهتمام عقیف عسیران

تهران، ۱۳۴۱، انتشارات دانشگاه تهران بشماره ۶۹۵

۱۳۳ مجالس العشاق: کمال‌الدین حسین، چاپ‌هند، ۱۳۱۵ ق

۱۳۴ مزامیر حق و گلزار امید: شاه مقصود صادق عنقا، تهران،

۱۳۴۲

۱۳۵- منهاج السالکین: شیخ نجم‌الدین کبری، تهران، ۱۳۰۳

۱۳۶- مجمل فصیحی: تصحیح محمود فرخ، ۳ جلد، مشهد،

۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱

۱۳۷ - مظهر العجايب : فريد الدين عطار ، نسخه خطي

۱۳۸ - مظهر العجايب : فريد الدين عطار ، باهتمام فتح -

الله شيباني ، تهران ، ۱۳۲۳ ، انتشارات وزارت فرهنگ

۱۴۰ - مرصاد العباد من المبدأ الى المعاد : شيخ نجم الدين

رازي ، تهران ، ۱۳۳۶

۱۴۱ - معجم البلدان : ياقوت حموي ، چاپ وستفالد

۱۴۲ - مصباح الهداية : شهاب الدين ابو حفص سهروردي

(عوارف المعارف) ، ترجمه عز الدين محمود كاشاني ، باهتمام جلال

همائي ، تهران ، ۱۳۲۷

۱۴۳ - مقالات صوفيه : شاه محمد كاظم قلندر ، چاپ

هند ، ۱۹۳۵ م

۱۴۴ - مصباح العارفين : سيد صدر الدين كاشف دزفولي ،

اهواز ، ۱۳۳۲ .

۱۴۵ - مرآة الجنان وعبرة اليقظان : امام عبد الله يافعي ، جلد

۴ ، چاپ مصر

۱۴۶ - المجلي : ابن ابی الجمهور : تهران ، ۱۳۲۹ ق

۱۴۷ - المشيخة : نسخه خطي كتابخانه مركزي دانشگاه

تهران (جلد نهم فهرست)

۱۴۸ - مناقب العارفين : شمس الدين احمد افلاكي ، بتصحيح

تحسين يازيجي ، جلد اول . تركيه ، ۱۹۵۹ م نشریه انجمن تاريخ ترك

۱۴۹ - مخبر الواصلين : محمد فاضل ، هند ، ۱۲۴۹ ق

۱۵۰ - المسالك والممالك : اصطخری

۱۵۱ - مجله اورینتل : س ۵ ش ۴ و س ۱

۱۵۲ - مجله یادگار : س ۱ ش ۱۰ و س ۴ ش ۲۱

۱۵۳ - مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران : س ۱ ش

۴ و س ۲ ش ۴

۱۵۴ - مجله دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز : س ۱ ش ۱

۱۵۵ - مجله یغما : س ۷ ش ۱۲

۱۵۶ - نسخه های خطی : نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران ، جلد اول ، تهران ، ۱۳۴۰ ، انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۶۷۷

۱۵۷ - نسخه های خطی : محمد تقی دانش پژوه و ایرج

افشار ، جلد ۲ و ۳ و ۴ ، تهران ، ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۴ ، انتشارات

دانشگاه تهران شماره های ۷۷۴ و ۸۸۰ و ۱۰۳۹

۱۵۸ - نسخه های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم

سیاسی و اقتصادی : محمد تقی دانش پژوه ، تهران ، ۱۳۳۹ .

انتشارات دانشگاه تهران شماره ۶۵۲

۱۵۹ - نگارستان سخن : سید محمد صدیق بهادر ، چاپ

هند ، ۱۲۹۳ ق

۱۶۰ - نتایج الافکار : قدرت الله گوپاموی ، بکوشش اردشیر

خاضع ، چاپ هند ، ۱۳۳۶ ق

۱۶۱ - نامه دانشوران : هیئت مولفین ، ۷ جلد ، قم ،

۱۲۹۶ الی ۱۳۲۴

۱۶۲ - نزهة القلوب: حمداله مستوفی، بکوشش محمد دبیرسیاقی

تهران، ۱۳۳۷

۱۶۳ - نصیحت نامه شاهي: حسين بن حسن خوارزمي، نسخه

خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۳۶۵۰

۱۶۴ - ناسخ التواریخ: لسان الملك سپهر، بخش ۳ از کتاب

۲، قم، ۱۳۰۶ ق

۱۶۵ - نفحات الانس: عبدالرحمن جامی، باهتمام مهدی

توحیدی پور، تهران، ۱۳۳۶

۱۶۶ - وصلت نامه: عطار نیشابوری، باهتمام میر کمالی،

تهران، ۱۳۷۶ ق

۱۶۷ هزارمزار معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی،

ترجمه عیسی بن جنید، شیراز، ۱۳۲۰

۱۶۸ - هدیه العارفین اسماء المولفین و آثار المصنفین

اسمعیل پاشا بغدادی، جلد اول چاپ استانبول، ۱۹۵۱ م

۱۶۹ - ینابیع الموده: سلیمان بن ابراهیم مشهور به خواجه

کلان. چاپ استانبول

۱۷۰ - یادداشت های قزوینی: محمد قزوینی، بکوشش ایرج

افشار ۷۰ جلد، از سال ۱۳۳۲ الی ۱۳۴۲ انتشارت دانشگاه تهران

بشماره های ۱۸۷، ۲۵۲، ۳۸۳، ۴۶۴، ۶۴۳، ۷۴۲، ۸۱۶

۱۷۱ - مجموعه ها و جنگ های خطی کتابخانه ها:

۱- کتابخانه مجلس شورای ملی ایران. نسخه شماره ۵۹۸،

خطی

۲ - کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران : نسخ خطی بشماره

های : ۲۰۴۲ ، ۴۶۸۹ ، ۲۴۲۸ ، ۳۹۸۶ ، ۳۹۹۶ ، ۸۵۴ ، ۲۴۴۶ ،

۱۶۸۵ ، ۲۰۴۰ ، ۴۷۸۲ ، ۴۶۲۱ ، ۲۴۶۶ ، ۴۲۵۶ ، ۳۱۶۷ ، ۳۰۰۸

۲۷۴۰ ، ۳۱۱۴ ، ۴۴۳۱ ، ۳۲۹۹

1- Meier, F. Die Fawaiih Al - Gamal wa - Fawatih
Al - Galal, Des Nagm Ad - Din Al - kubra, wiesbaden ,
1957

2- Brown, E. G . Aliterary History of Persia ,
From Firdawsi to Sadi, vol 2, London, 1906

3- Wensinck The Encyclopedia of Islam,
volume III(L-R), London, 1963 .

4- Voorhoeve, P. - Handlist of Arabic
Manuscripts in the Library of the University
of Leiden, Leiden, 1957,

5- Brockelmann, C. - Geschichte der Arabische
Literature, Supplement I, Leiden , 1941

6- Encyclopedie de l, Islam, Tome IV

7- De Goeje, M J.- Catalogus codicum Orienta-
lium Bibliothecae Academie, Lugduno - Botavae',
Vol. V, Lugduno, 1873

فهرست اسما و اشخاص

الف

- ۷۳ ، ۴۲ ، ۳۷ ، ۲۹ ابواسحق شهریار کازرونی
 ۴۴ ابوبکر بن طاهر حافظ
 ۴۲ ابوبکر بن عمر بن محمد برکه
 ۳۱ ابوبکر نساج
 ۳۳ ، ۲۹ ابوتراب نخشی
 ۳۸ ، ۳۳ ، ۲۹ ابوالحسن علی بن محمد بصری
 ۳۲ ابوالعباس بن ادريس
 ۳۲ ، ۳۰ ابوالعباس نهاوندی
 ۱۰ ابوالعلاء حسن بن احمد بن احمد عطار همدانی
 ۱۱ ، ۱۰ ابوالفضل محمد بن سلیمان یوسف همدانی
 ۳۲ ابوالقاسم بن رمضان
 ۴۴ ابوالقاسم جاری
 ۴۳ ابوالقاسم جابری

- ۱۱ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری
- ۳۱ ابوالقاسم گرگانی
- ۱۰ ابوالمعالی عبدالمنعم بن عبدالله بن محمد فراوی نیشابوری
- ۱۶۷ ابوالمفاخر یحیی باخرزی
- ۳۶ ، ۳۳ ابوجعفر حذاء
- ۲۹ ، ۱۴ ، ۱۳ ابوجعفر حنفه
- ۱۲۰ ، ۷۳ ، ۳۷ ، ۳۳ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۴ ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی
- ۳۱ ابوعلی رودباری
- ۱۵۹ ، ۱۴۷ ابوعلی سینا
- ۳۱ ابوعلی کاتب
- ۳۶ ، ۳۳ ، ۲۹ ابوعمر اصطخری
- ۳۱ ابوعمران مغربی
- ۱۳ ابوطاهر احمد بن محمد اصفهانی
- ۳۵ ، ۳۳ ، ۲۹ ابوموسی زید راعی (حبیب راعی)
- ۱۱ ابونصر عبدالرحیم بن عبدالکریم بن هوازن قشیری
- ۱۱۴ ، ۷۵ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۳۱ ابونجیب عبدالقاهر سهروردی
- ۳۲ ابویعقوب نهرجوری
- ۳۲ ابویعقوب طبری
- ۱۲۰ ابراهیم
- ۳۵ ، ۳۳ ، ۲۹ ابراهیم ادهم
- ۸ ابن بطوطه
- ۱۹۹ ابن عباس

۱۴۰	اثیرالدین آخسیکتی
۸۳	احمد بن علی بن مہذب خوارزمی
۳۱	احمد غزالی
۵۴	احمد موصلی
۹۴	احمد مولانا
۱۱۱	احمد یسوی
۳۳، ۳۰	اخی فرج زنجانی
۱۵۱	اسعد سراپی
۵۸، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۴۰، ۳۳، ۳۲، ۲۷، ۲۶، ۱۶، ۱۵	اسمعیل قصری
۸۸	استاد مردان
۴	اصطخری
۵۴	امام بن العصر دمشقی
۸۸، ۵	امیر تیدہور گورکانی
۱۵۳	امین احمد رازی
۷۰، ۲	انوار، شاہ قاسم
۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۶، ۴۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۲۹	اویس قرنی
۱۰۲، ۹۸، ۷۹، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶	
۲۱۸، ۱۸۵، ۱۷۳	

ب

۱۴	باباشادان
۵۸، ۴۰، ۲۷، ۲۶، ۱۵، ۱۴	بابا فرج تبریزی

۹۵ ، ۹۴ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۲۰	با با کمال جندی
۳۳ ، ۳۰	با با کوهی ، ابر عبد الله با کویه
۱۵۸ ، ۱۰۵ ، ۷۱	بایزید بسطامی
۱۶۳	براون ، ادوارد
۱۶۰ ، ۱۵۳ ، ۹۵ ، ۱۴ ، ۱۱ ، ۶	برتلس
۹۰	برهان الدین احمد
۷۱	بلال حبشی
۴۴	بهاء الدین اسعدیزدی
۱۱۸ ، ۷۷	بهاء الدین زکریا مولتانى
۱۱۲ ، ۱۰۹ ، ۴۹	بهاء الدین عاملی
۷۸	بهاء الدین محمد بن مؤید
۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۰۲ ، ۹۷ ، ۷۷ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۲۰	بهاء الدین ولد ، (محمد)
۲۱۵ ، ۱۲۴	

پ

۴۶ ، ۴۵	پیر گلرنگ ، شیخ محمود عطار شیرازی
---------	-----------------------------------

ج

۴۲	جاگیر کردی
۹۶	جامی
۹۰	جلال الدین محمد
۱۵۱	جلال الدین واعظ سراپی
۷۷	جلال درکانی

- ۱۱۱ جمال الدین احمد جوزجانی
 ۴۲ جمال الدین خلیل فسائی
 ۴۳ جمال الدین ساوجی
 ۱۱۴ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲ ، ۷۷ ، ۷۲ ، ۲۰ جمال الدین گیلی
 ۳۱ جنید بغدادی
 چ
 ۸۲ ، ۲۳ ، ۲۲ چنگیز مغول
 ح
 ۱۶۰ ، ۱۴۷ حاجی خلیفه
 ۱۸۶ ، ۱۱۴ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۵ حافظ، خواجه شمس الدین محمد
 ۸۸ ، ۵۶ حسن دهلوی
 ۴۴ حسن فسوی
 ۳۷ ، ۳۳ ، ۳۰ ، ۲۹ حسین اکار
 ۱۲۳ حسین بن احمد خطیب
 ۲۸ حسین بن احمد رازی
 ۱۴۳ حسین بن حسن خوارزمی
 ۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۱۶۴ ، ۷۰ حسین منصور حلاج
 ۶۹ حسین دزفولی ، میرعین الدین

خ

- ۳۸ ، ۳۳ ، ۲۹ خطیب عبدالکریم بن الحسین
 ۸۸ خواجه سنجان
 ۲۲ خواندمیر

د

- دارا شکوه ، محمد ۶
- دانشمند مولانا ۹۵
- داود بن محمد بن روزبهان فرید ۷۷
- داود خادم ۳۲
- دعبل خزاعی ۶۳
- دهخدا ، علی اکبر ۶
- دولتشاه سمرقندی ۷۶ ، ۷۷ ، ۱۰۲ ، ۱۲۷ ، ۱۴۰

ر

- رضی الدین علی لالا ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۵۹ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۱۰۹
- ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲
- رکن الدین اکاف ۹۸
- رکن الدین سنجاسی ۷۳ ، ۹۵
- رکن الدین علاء الدوله سمنانی ۷۸ ، ۱۰۴
- روزبهان بقلی ، ابونصر محمد فسوی شیرازی ۴ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۶
- ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱
- ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵
- ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۷۳ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱
- روزبهان بن طاهر عدوی ۴۱
- روزبهان بن محمد خنجی ۴۱

- روزبهان فرید ۴۱
- رززبهان مطران ۴۱
- ز
- زاهد گیلانی ۱۵۲ ، ۱۵۱
- س
- سراج الدین ابوالفتوح محمد بن محمود محمودی صابونی ۲۹ ،
۳۳ ، ۳۸ ، ۴۲ ، ۴۳
- سراج الدین حسین بن شیخ الاسلام عزالدین مودود زر کوب شیرازی ۱۱۸
- سراج الدین فانی ، قاضی ۴۳
- سری ستطی ۳۱
- سعد الدین حموی ۲۰ ، ۲۱ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۱۱۵ ، ۱۲۶ ،
۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۴۸
- سعد الدین فرغانی ۱۳۵
- سعدی ، شیخ مصلح الدین ۱۱۹
- سعید لالا ۱۰۹ ، ۱۱۰
- سلیمان فارسی ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۵
- سلیمان بن ابراهیم ، خواجه کلدن ۱۰۰
- سنائی غزنونی ۱۰۹ ، ۱۰۵ ، ۷۱ ، ۶۸
- سودی ۴۵
- سیف الدین باخرزی ۲۰ ، ۲۱ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ،
۹۰ ، ۹۱ ، ۱۱۵ ، ۱۶۷ ، ۲۱۵
- سیف الدین مدرس ۸

ش

- ۱۸۵،۱۰۴ شبستری ، شیخ محمود
- ۱۵۸،۳۶ شبلی
- ۴۳ شرف الدین محمد بن اسحق حسینی
- ۳۶،۳۳،۲۹ شقیق بلخی
- ۴۳ شمس الدین ترک
- ۴۳ شمس الدین محمد بن شیخ صفی الدین
- ۹۴ شمس الدین مفتی
- ۱۰۲،۹۵،۷۳،۷۲ شمس تبریزی
- ،۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۵۲، ۵۶، ۲۰ شهاب الدین ابو حفص سهروردی
- ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۷۷
- ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷
- ۲۱۵، ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۲
- ۱۱۴ شهاب الدین حبش سهروردی
- ۴۱ شهاب الدین روزبهان

ص

- ۴۴ صدر الدین
- ۱۲۸ صدر الدین ابوالحسن بن محمد بن عمویہ
- ۱۵۱ صفی الدین اردبیلی
- ۴۴ صائغ الدین حسین بن محمد بن سلمان
- ۱۶۱ صدر الدین دزفولی کاشف
- ۱۳۴ صدر الدین محمد بن اسحق قونیوی

ض

۱۳۶،۷۷ ضیاءالدین ابوالحسن مسعود شیرازی

ظ

۷۳ ظهیرالدین بزغش شیرازی

ع

۱۱۸،۴۶ عبدالسلام ، عمادالدین ابوطاهر

۷۷ عبدالعزیز بن هلال

۱۷۰،۱۶۲ عبدالغفور لاری

۳۲ عبدالواحد بن زید

۱۱۵ عبدالله گیلانی

۱۲۹ عزالدین محمد نسفی

۴۳ عزالدین مودود ، شیخ الشیوخ

، ۸۳، ۷۷، ۷۵، ۶۷، ۶۶، ۶۲، ۳۹، ۲۰ عطار نیشابوری ، فریدالدین

، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۶ ، ۹۵

، ۱۲۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳

۲۱۶، ۲۱۵

عطار شیرازی، به پیر گلرنگ رجوع شود

۷۸ علاءالدین تنکش خوارزمشاه

۱۲۴ علاءالدین کیقباد سلجوقی

۱۴۷، ۱۲۳، ۸۲، ۸۱، ۷۸ علاءالدین محمد خوارزمشاه

۷۷ علی بن محمد بن عمر بن عبدالله

۱۶۳ علی پاشا

۴۴ علی سراج

۵۸،۵۷،۵۶،۵۴،۵۳،۴۰،۳۳،۳۱،۲۷،۲۶،۱۷،۱۶	عمار یاسر بدلیسی
۱۰۱	عمرو بن عبدود العامری
۳۲	عمر بن عثمان مکی
۲۱۶،۷۳،۷۰	عنقا، جلال الدین علی میرا بوالفضل
۲۱۸،۷۹	عنقا، میر قطب الدین محمد
۲۱۸،۱۸۴،۱۲۹،۶۶،۵۵،۴۲،۳	عنقا، صادق (شاه مقصود)
۷۶	عوفی
۶۳	عین القضاة همدانی

غ

۷	غلام سرور
---	-----------

ف

۲۱۶،۱۳۵،۱۱۸،۴۳،۳	فخرالدین ابراهیم عراقی
۴۱	فخرالدین احمد بن روزبهان
۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲،۱۴۰،۱۲۴،۸۲	فخرالدین رازی
۷۲،۶۸	قارون
۱۳۵	قطب الدین شیرازی
۴۳	قطب الدین مبارک کمهری

ک

۶۳	کربن، هانری
۱۴۹،۱۴۴،۳۴،۱۸	کسروی، کریم
۱۱۸	کمال الدین اسمعیل اصفهانی

- ۷۷ کمال‌الدین سفناقی
- ۳۲ کمیل بن زیاد
- ف
- ۴۵'۴۴'۴۳ گردویه ، ابوالحسن
- ل
- ۵ لوسترانج
- م
- ۲۰۴، ۱۶۱، ۱۷، ۱۲، ۱ مایر، دکتر فریتز
- ۱۴۶ مایل هروی
- ۲۱۸ محسنی، منوچهر
- ۱۱۵ محی‌الدین عربی
- ۱۱، ۱۰ محمد باقر خوانساری
- ۱۶۱ محمد بیدآبادی
- ۱۳ محمد بن اسعد عطاری
- ۸۲ محمد بن بدیع نسوی
- ۱۷۴، ۱۷۳ محمد بن حسین سلمی
- ۳۲ محمد بن مالک‌الکیل
- ۷۳ محمد مومن سبزواری ، میر
- ۱۳۴ ، ۱۲۴، ۱۰۲ ، ۹۸، ۸۴ تا ۷۴، ۷۲، ۲۰، ۱۱ مجدالدین بغدادی
- ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۰
- ۶ مشار، خان‌بابا

- مظہر الدین مطہر ۹۰
- معروف کرخی ۳۱
- معین الدین ابو ذرا بن الجنید ۴۳
- معین بن محمد غیاث شہرستانی ۱۱
- منکوقا آن بن تولی ۸۷
- موید بن یوسف صلاحی ۷۷، ۲۴
- موید الدین جندی ۱۳۵
- دولوی جلال الدین محمد ۱۰۴، ۱۰۲، ۹۷، ۹۰، ۷۳، ۷۲، ۶۹، ۲۳، ۲
- ۱۴۹، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۰۵
- ۲۱۶، ۱۵۰
- میر سادات حسینی ۱۱۸
- میبدی، میر حسین ۱۲۹
- میر سید علی ہمدانی ۱۶۳، ۷۳
- ن
- ناصر بن منصور فرضی ۷۷
- نافذ پاشا ۹۱
- نجم الدین رازی ۲۱۵، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۸۳، ۷۶، ۲۱، ۲۰
- نجم الدین کبری ۰۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۰، ۲۸ تا ۱۰، ۸، ۷، ۶، ۴، ۳، ۲، ۱
- ۸۶، ۸۳ تا ۷۲، ۶۴، ۵۹ تا ۵۳، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹
- تا ۱۰۹، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۷، ۹۶، ۹۴، ۹۰، ۸۹، ۸۸
- ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۷، ۱۱۵
- ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۲ تا ۱۴۰، ۱۳۴

۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶

۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹-۲۱۵ تا ۲۱۸

۷۳، ۱۱۹، ۱۲۰

نجیب‌الدین علی‌بن‌غش شیرازی

۱۳۵

نصیرالدین طوسی

۹۰

نظام‌الدین محمد

۷۰

نظامی گنجوی

۴۶

نعمت‌اله کرمانی

۲۷، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۷۳، ۱۱۱

نوربخش سیدمحمد

و

۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۵۳

وجیه‌الدین سهروردی، عمو

۵۷، ۱۱۴، ۱۱۵

ه

۶۷

هرم‌بن حیان

۸۷

هوار کوتا آن

ی

۳، ۶، ۲۱، ۸۷، ۱۱۸، ۲۱۷

یافعی، امام عبدالله

۴، ۵

یاقوت حموی

۶۰

یعقوب

۷۰

یوسف

فهرست اسماء کتب

آ

۱۲۹ ، ۱۲۱ ، ۱۱۸ ، ۱۱۵ ، ۹۶ ، ۷۷ ، ۷۶	آتشکده آذر
۵	آثار البلاد
۲۴	آثار اسلامی درشوروی
۴۸ ، ۴۱	آثار العجم
۱۶۱	آداب السلوك
۱۶۱	آداب المريدين

الف

۱۴۷	الاختيارات العائيه
۱۶۳ ، ۱۶۰	الاصول العشره
۷۸	اثمار الاشجار
۷۰	احوال و آثار و غزليات نظامی
۱۰۸	اخوان الصفا
۶۲ ، ۶۱	اسد الغابه
۲۸	اسرار التوحيد

۱۰۷ ، ۱۰۲	اسرار نامه
۱۰۷، ۱۰۶	اشتر نامه
۱۳۰ ، ۱۲۱	اعلام الهدی
۱۰۷ ، ۱۰۶ ، ۶۶	الهی نامه
۱۱۰ ، ۷۱ ، ۵۳ ، ۲۸	انوار قلوب سالکین و حقایق المناقب
۱۶۲ ، ۹۱ ، ۹۰	اوراد الاحباب و فصوص الاداب
۶۱	اویس و مکتب عرفان

ب

۱۳۶	بحر الحقایق والمعانی
۱۰۸	بلبل نامه
۱۰۸	بیسر نامه
۱۲۱	بهجة الابرار

پ

۱۰۸ ، ۱۰۶	پند نامه
-----------	----------

ت

۱۶۳	تاریخ ادبی ایران
۱۴۶ ، ۱۲۴ ، ۹۶	تادیک ادبیات ایران دکترو صفا
۱۶۲ . ۱۶۱	تاریخ برگزیدگان
۱۳۷ ، ۱۳۴ ، ۱۱۲	تاریخ تصوف در اسلام
۱۴۹ ، ۷۸ ، ۷۶ ، ۶۱ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۶	تاریخ حبیب السیر

- تاریخ عمومی و ایران ۱۴۲، ۱۴۶
- تاریخ فرهنگ و تمدن ایران ۱۶۲
- تاریخ گزیده ۶، ۲۱، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۵۳
- تاریخ ملازاده ۸۶، ۸۷
- تاریخ و صاف ۸۷
- تحفة البرره ۸۳، ۱۵۱
- تحفة العرفان ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۴۹
- تحفة المحبین ۴۹
- تذکرة الاولیاء ۶۲، ۶۸، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۱
- تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی ۲، ۳، ۸۶، ۸۷، ۸۷
- تذکرة روز روشن ۴۲
- تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی ۲۸، ۷۶، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲
- ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۰
- تذکرة حسینی ۶، ۱۵، ۱۶، ۲۶، ۴۲، ۴۳، ۹۰، ۹۶، ۹۷
- ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳
- تذکرة خرابات ۱۵۳
- تذکرة سیر خرقة ۲۸، ۵۳، ۷۶، ۸۸، ۹۰، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۱
- ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴
- تذکرة صبح گلشن ۲، ۶، ۲۶، ۲۸، ۷۸، ۸۶، ۱۰۹، ۱۵۳
- تذکرة عرفا ۵۳
- تذکرة عرفات ۱۵۳

٥٣، ٢٨	تذکرہ طلعت
٢٨	تذکرہ کججی
١٠٨	قرجمۃ الاحادیث
١٤٧	تفسیر کبیر
١٤٧	تفسیر مفاتیح الغیب
٦٣	تمہیدات
١٤٧	جامع العلوم
١٢١	جذب القلوب الی مواصلۃ المحبوب
٨٦	جواهر المزیئہ
١٠٨	جواهر نامہ
١٠٧، ١٠٦	جوہر الذات

چ

١٨٤، ٧٠، ٤٩، ٤٧، ٢٦	چنتہ
---------------------	------

ح

٤٨	حقائق الاخبار
٦٢٠	حلیۃ الاولیاء
١٠٨	حیدری نامہ
١٧٤، ١٧٣	حیل المرید علی المرید

خ

١١٢، ١٠٩، ٩٥، ٨٧، ٨٦، ٧٦، ٦١، ٧، ٣، ٢	خزینۃ الاصفیاء
---------------------------------------	----------------

۱۰۸، ۱۰۷	خسرونامه
۱۵۳، ۱۳۸، ۸۴، ۴۹	خیابان عرفان
۱۰۸	خیاطنامه

د

۲۸	دانشمندان و سخن‌سرایان فارس
۱۶۱، ۱۶۰، ۶، ۵، ۴	دانشوران خراسان
۲۸	درج درر
۷	دیوان اثیرالدین آخسیکتی
۴۹	دیوان المعارف
۱۱۴، ۴۶، ۴۵	دیوان حافظ
۶	دیوان سلطان‌ولد
۷۱	دیوان سنائی
۱۰۸	دیوان قصائد و غزلیات عطار
۲۱، ۶	دول‌الاسلام

ر

۳، ۲	رجال تاریخ حبیب‌السیر
۱۴۷	رساله اصول عقاید
۱۶۰	رساله در سلوک
۹۲	رساله در عشق
۱۶۲	رساله در طریق وصول بحق
۱۶۲	رساله در طریقه شطاریه

- رساله روحيه ١٤٧
- رساله عشق وعقل ١٣٦
- رسالة الانس في روح القدس ٤٩
- رسالة الخائف ١٧١ ، ١٦١
- رسالة الخلوة ١٦٢
- رسالة السائر ١٧٥ ، ١٧٢ ، ١٧١ ، ١٦١
- رسالة السفينه ١٧٩ ، ١٦٠
- رساله سفر ٨٤
- رسالة الطريق يا اقرب الطرق ١٦١
- رسالة في آداب السالكين ١٦١
- رساله قشيره ١١ ، ١٠
- رسالة الكماليه ١٤٣ ، ١٢٤ ، ٨٢
- رساله معرفت ١٨٢ ، ١٦٢ ، ٦٤
- رشف النصايح ١٢١
- روضة الصفا ٢٢
- روضات الجنات في احوال العلماء والسادات ١٦٢ ، ٧٦ ، ١٠ ، ٢
- روضات الجنات في اوصاف مدينة الهرات ٧٨ ، ٧٦ ، ٢٨ ، ١٦ ، ٦
- ٩٠ ، ١٠٢ ، ١٠٩ ، ١٢٧ ، ١٣٥
- رياض السياحه ١٢٨ ، ٨٦
- رياض الشعراء ١٣٧
- رياض العارفين ١١٢ ، ١٠٩ ، ٩٧ ، ٧٦ ، ٤٩ ، ٤٢ ، ٢٦ ، ٦ ، ٢
- ١٥٣ ، ١٥٠ ، ١٤٢ ، ١٤٠ ، ١٢٩ ، ١٣٣ ، ١٢١ ، ١١٥

ريحانة الادب ٢، ٦، ٥٣، ٧٦، ٨٦، ١٠٩، ١١٢، ٥١٢، ١٣٠،
١٥٠، ١٥٣، ١٦١

س

- سجنجل الارواح ١٢٩
سر الحدس ١٦٢
سر گذشت سيف الدين باخرزى ٩١، ٩٠، ٧٦
سفر نامه ابن بطوطه ٦١، ٨
سفينة الاولياء ٢، ٦، ٢٨، ٤١، ٤٣، ٦١، ٦٢، ٧٦، ٧٨، ٩٠
١٠٩، ١٢٧، ١٣٣، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠
سفينة خوشگو ٢، ٣، ٦، ١٥٣
سلسلة العرفاء ٢٨
سلوة العاشقين ٤٩
سلوة القلوب : ٤٩
سكينة الصالحين : ١٢٩ : ١٦٠
سى فصل . ١٠٨
سياه نامه : ١٠٨
سير الارواح : ٤٨

ش

- شجرة الاولياء : ٢٧، ٥٢، ١١١
شدا الارار : ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٧٦، ٧٧، ١١٨، ١٣٦

- شذرات الذهب : ۳ ، ۶ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۲۱ ،
 ۲۴ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۱۶۰ ،
 شرايط خرقه پوشیدن : ۱۶۲
 شرح الحجب والاستارفی مقامات اهل الانوار : ۴۸
 شرح اسماء الحسنی : ۹۱
 شرح اشارات وتنبیہات : ۱۴۷
 شرح القلب : ۱۰۸
 شرح حال ومناظرات فخرالدين رازی : ۱۴۶
 شرح دیوان حضرت امیر : ۱۲۹
 شرح شطحیات ۴۸ ، ۶۳ ، ۶۴ ،
 شیخ زاهد گیلانی ۱۵۱
 شیراز نامه ۲۸ ، ۴۳ ، ۴۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ،

ص

- صد پند ۱۰۸
 صفت الادب ۱۶۲
 صفوة الصفا ۱۵۱ ، ۷۸
 صفوة شارب العشق ۴۹

ط

- طبقات الشافعية ۱۰ ، ۱۳ ، ۷۶ ، ۱۴۲ ، ۱۶۰ ،
 طرائق الحقائق ۶۷
 طوابع التنوير ۱۶۲

ظ

ظفر نامه ۲۳

ع

عبر العاشقين : ۲۸ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۸ ، ۴۹
 عرائس البیان فی حقایق القرآن ۴۸
 عشاق نامه ۱۰۸
 عوارف المعارف ۱۲۱
 عین الحیوة ۱۶۰

غ

غلطاة السالکین ۴۹

ف

فردوس المرشديه ۲۸
 قوائح الجمال وفواتح الجلال ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۷، ۷۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴
 فوائد الفواد ۵۶ ، ۷۶ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۱۱۴
 فهرست بریتیش میوزیوم ۱۳۶
 فهرست کتابخانه هدائی آقای مشکوة بدانشگاه تهران ۱۶۰
 فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ۱۶۲
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات ۱۶۰

ق

قاموس الاعلام ۳ ، ۷۶ ، ۹۵ ، ۱۰۹ ، ۱۲۷ ، ۱۳۳ ، ۱۳۶
 قلب المنقلب ۱۲۹

ک

- ۴۸ کتاب الارشاد
 ۱۶۲ ، ۵۵ ، ۵۳ ، ۲۸ کتاب الخرقه
 ۴۹ کتاب العرفان فی خلق الانسان
 ۴۸ کتاب العقاید
 ۴۸ کتاب الاغانی
 ۴۸ کتاب المناهج
 ۴۸ کتاب الموشج فی مذاهب الاربعه
 ۱۵۰ . ۳۴ کرسی نامه طریقه اویسی
 ۴۸ کشف الاسرار ومکاشفات الانوار
 ۱۶۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰ ، ۴۱۷ ، ۱۳ کشف الظنون
 ۶۲ ، ۶۱ ، ۲۸ کشف المحجوب
 ۱۱۲ ، ۱۰۹ ، ۴۹ کشگول
 ۱۲۹ ، ۷۰ ، ۳ کلیات شاه قاسم انوار
 ۱۰۵ کلیات شمس تبریزی
 ۴۳ ، ۳ کلیات فخرالدین ابراهیم عراقی
 ۱۰۸ کنز الحقایق
 ۱۰۹ کنز الاسرار
 ۶۱ کنز الفقرا
 گ
 ۱۰۸ گل وهرمز
 ۱۸۵ ، ۱۰۴ گلشن راز

- گنجینه سروری ۷
- اباب الالباب ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۹۴
- لسان الغیب ۱۰۸
- لطائف اشرفی ۱۴۹
- لطائف البیان فی تفسیر القرآن ۴۸
- لغت نامه دهخدا ۶، ۱۳، ۱۶۲
- لوامع التوحید ۴۸
- م
- مثنوی معنوی ۶۹
- مجالس العشاق ۱۴۸، ۱۵۳
- مجالس المومنین ۲، ۶، ۱۵، ۲۱، ۲۶، ۴۳، ۵۳، ۷۶، ۸۶، ۱۰۹
- مجالس النقائس ۶، ۷۴، ۷۲، ۱۵۳
- مجله اورینتل ۲۷
- مجله دانشکده ادبیات تهران ۷۶، ۸۷، ۹۰، ۹۲
- مجله دانشکده ادبیات شیراز ۴۱
- مجله یادگار ۶، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۷۶، ۹۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
- ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳
- مجله یغما ۷۶
- المجلی ۲۸
- مجمع الفصحاء ۴۹، ۷۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۳
- مجموع فصیحی ۶، ۲۸، ۴۱، ۴۲، ۷۶، ۷۸، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۳
- ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴

١٣٠	محبوب الاولياء
٨	مخبر الواصلين
١٠٧	مختار نامه
٢١٧، ١٢٧، ١١٨، ٧٧، ٧٦، ٢٤، ٢١، ٦٠٢	مرآة الجنان
١٣٧، ١٣٦، ١٧٥، ١٣٤، ٨٤	مرصاد العباد
٩٥، ٨٣، ٧٩، ٧٦، ٧٣، ٦٦، ٥٦، ٥٥، ٤٩، ٤٥، ٤٢، ٣	مزامير حق
١٣١، ١١٨، ١١٦، ١٠٣، ٩٨	
٤٨	مسالك التوحيد
٤	مسالك والممالك
٤٨	مشرب التوحيد
١٢٨	مشيخه
١٣: ١٤	مصاييح السنه
٢٨	مصباح الهدايه
٦٣	مصنفات عين القضاة همداني
١٠٧، ١٠٦، ٦٧	مصيبت نامه
١٠١	مظهر الصفات
٢١٧، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٥، ٩٩، ٩٧، ٧٥	مظهر العجائب
١٢٤، ١٢٣	معارف بهاء ولد
٥، ٤	معجم البلدان :
١٠٨	مفتاح الفتوح
٤٩	مقاييس السماع

۳۸	مکنون الحديث
۱۳۶	منارات السائرين
۱۶۲	منازل السائرين
۱۰۸	منتخب حديقه سنائی
۱۵۳، ۷۶، ۸۵	منتخب مرصاد العباد
۴۸	منطق الاسرار ببيان الاسرار
۱۰۷، ۱۰۶، ۹۸	منطق الطير
۱۸۸، ۱۶۱، ۴۹	منهج السالكين
۱۳، ۶	فهرست مولفين كتب چاپی
۶۲، ۶۱	ناسخ التواريخ
۱۲۷، ۱۱۹، ۸۶، ۷۸	نتائج الافكار
۱۰۸	نزهة الاحباب
۴۱	نزهة القلوب
۱۶۱	نسخه های خطی کتابخانه دانشکده حقوق
۱۴۳	نصیحت نامه شاهی
۹۵، ۸۶، ۷۸، ۷۴، ۲۸، ۲۶، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۶، ۲	نفحات الانس
۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۳، ۱۱۰، ۹۶	
۷۰	نفحة الانوار
	و
۱۰۷	وصلت نامه

ه

۱۶۲	هدایة الطالبین
۱۶۱، ۱۶، ۶	هدیة العارفین
۱۵۳، ۶۱	هفت اقلیم
۱۰۸	هیلاج نامه

ی

۸۳، ۲۸	یادداشت‌های قزوینی
۱۰۱، ۱۰۰، ۹۶	ینابیع الموده

فهرست جغرافیائی

۱۴۰	آ
۱۳۶، ۱۳۴	آخسیکت
۲۰۵، ۲۰۴ : ۱۶۱، ۹۲	آسیای صغیر
۱۳۵	آلمان
	آناطولی
	الف
۱۵۱، ۱۳۴	اردبیل
۱۰۱	اروپا
۱۰۰، ۹۶	استانبول
۱۳، ۲	اسکندریه
۳۳	اصطخر
۱۱۸، ۱۰۹، ۷	اصفهان
۱۶۳	انگلستان
۷، ۶	اورگنج
۱۷۹، ۱۷۲، ۱۶۱، ۱۶۰	ایاصوفیه
۱۶۰، ۱۵۰، ۱۳۴، ۱۱۴، ۹۷، ۹۶، ۷۴، ۲۰، ۷، ۱	ایران

۲۱۵ ، ۲۰۴ ، ۱۶۳

ب

۱۲۸	بابل
۸۶ ، ۷۴	باخرز
۱۲۸ ، ۱۲۷	بحر آباد
۹۰ ، ۸۷ ، ۵	بخارا
۵	بدخشان
۱۳۳ ، ۱۱۵	بغداد
۷۷	بغدادك
۲۱۶ ، ۱۴۱ ، ۱۳۵ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳ ، ۱۰۴ ، ۷۳ ، ۳۳	بلخ

ت

۱۵۱ ، ۹۵ ، ۷۳ ، ۱۳	تبریز
۱۱۱ ، ۹۶	ترکستان
۱۶۳ ، ۱۰۱ ، ۲۲	ترکیه
۱۳۰ ، ۱۲۴ ، ۹۲ ، ۹۱ ، ۸۴ ، ۶۱ ، ۵۳ ، ۴۹ ، ۲۸ ؛ ۶ ، ۵	تهران
۱۹۷ ، ۱۸۸ ، ۱۷۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۱ ؛ ۱۵۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۱	
۲۱۸ ، ۲۰۴	

ج

۲۴ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۴	جرجانیه
۹۴ ، ۷۶ ، ۷۳	جند
۱۱۱ ، ۱۰۹ ، ۷۳	جوین

۱۵۱، ۱۱۴، ۸۱، ۵، ۴

جیحون

چ

۵

چغانیان

۱۵۳

چگل

ح

۱۲۸، ۱۲۰، ۴۱

حجاز

۵

ختلان

۸۶، ۷۱، ۶، ۴

خراسان

۱۴۰

خلخال

۵۹، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۸، ۷، ۵، ۴ خوارزم

، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۱، ۹۴، ۸۳، ۸۲، ۸۰، ۷۸

۱۴۸، ۱۴۶، ۱۳۴

۱۵

خوزستان

۵۵، ۵۴، ۱۰، ۶، ۵

خیوه

د

۱۵

دزفول

۶۱، ۵۴

دمشق

ر

۱۳۴، ۱۳۳، ۷

ری

س

۵

سغد

۵	سغديانا
۱۴۰ ، ۱۱۱ ، ۱۰۲ ، ۷۶ ، ۵	سمرقند
۱۰۴ ، ۷۸	سمنان
۵۳	سولقان
۱۱۵	سهرورد
۴	سيحون

ش

۱۳۵ ، ۱۲۷ ، ۴۱	شام
۱۶۳ ؛ ۲۴ ، ۸	شوروی
۱۳۳	شونيزيه
۷۳ ، ۵۶ ، ۴۸ ، ۴۶ ، ۴۴ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۲۸	شيراز
۱۶۲ ، ۱۳۶ ، ۱۲۰ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۱ ، ۷۷	

ص

۶۰	صفين
----	------

ط

۱۲۸	طبرستان
۷	طوس

ع

۱۳۵ ، ۱۲۷ ، ۴۱	عراق
----------------	------

غ

۱۰۹	غزنين
-----	-------

ف

۵۴ ، ۲۸	فارس
۸۷	فتح آباد
۵	فرارود
۶۷	فرات
۱۴۰	فرغانه
۴۱ ، ۴۰	فسا

ق

۱۸۵، ۱۷۳، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۲، ۶۰	قرن
۱۱۴ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲	قزوین
۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳ ، ۹۷	قونیه

ک

۵۵ ، ۳۳	کازرون
۴۶ ، ۲	کرمان
۱۱۵	کلات
۱۵۱	کلخوران
۶۷	کوفه

گ

۴	گرگانج
۱۱۵	گیلان

ل

۹۱	لیدن
----	------

م

۱۴۰ ، ۴	ماوراءالنهر
۷	مرو
۱۳۵ ، ۱۲۸ ، ۵۶ ، ۵۲ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۱۶ ، ۱۱	مصر
۲۱۸ ، ۱۵۹ ، ۱۴۳ ، ۱۲۱ ، ۱۱۶ ، ۱۰۹ ، ۴۱	مکه
۱۳۵	ملاطیه
۵۴	موصل
۱۱۸ ، ۷۷	مولتان
۱۱۵	مهنه

ن

۶۰	نجد
۳۳ ، ۳۰	نہاوند
۱۲۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۹۷ ، ۹۰ ، ۸۶ ، ۷۷ ، ۶۲ ، ، ۷	نیشابور
۱۴۳ ، ۱۴۱ ، ۱۳۵ ، ۱۲۷ ، ۱۰۹ ، ۱۰۲ ، ۹۰ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۷۶ ، ۲۸ ، ۷ ، ۶	هرات
۱۶۳ ، ۱۴۱ ، ۱۳۴ ، ۷۳ ، ۶۳ ، ۱۰	همدان
۶	هندوستان

ی

۲۲	یاسا
۴۴	یزد
۱۸۵ ، ۷۲ ، ۶۹ ، ۶۴ ، ۶۰	یمن

- 4- Nadjmeddin Kubra's Peers in Sufism P.26/52
5- His theory and school in Sufism P. 53/74
6- Disciples P. 74/140
7- Companions P.140/147
8- Miracles attributed to him P.127/152
9- His works P.152/214
10- The rank of Sheik Nadjmeddin Kubra in Sufism
P.215/218
11- Bibliography P.219/233
12- Names' index P.234/246
13- Books' index P.247/260
14- Geography index P.261/266

Tehran April 15 , 1967

MANUCHEHR MOHSENI

PREFACE

This book is an analytical research on the biography and works of one of the greatest Iranian Sufis of the 12th century - Nadjmeddin Kubra .

He was born in 1145 in Khivagh, one of the cities of Kharazm , where he spent his youth , seriously dedicating himself to acquirement of knowledge under all its existing forms . It was then that he became interested in sufism, the true school of humanity. Thus, he became the disciple of different great sufis in various parts of the world and remained under their supervision until he felt he had achieved perfection .

After those travels , he returned to his birth - place where he established his great school of Sufism, called the "Oveysieh Kubravieh" . "Oveysieh" signifies his attachment to the "Oveysi Selseleh", the great school of sufism started by „Oveysie Gharan" , dead in 659 , (Nadjmeddin Kubra's special Peer had been Ruzbenan Baghly Shirazi Oveysi , 1209 - 1293) .

The following are the titles of this book :

Preface

- | | |
|--------------------------------------|----------|
| 1- Name and surname | P. 1/4 |
| 2- Date and place of birth and death | P. 4/9 |
| 3- Events of life | P. 10/25 |

نور
A RESEARCH ABOUT THE BIOGRAPHY AND
THE WORKS OF THE GREAT SUFI

NADJMEDDIN KUBRA

OVEYSI

BY

MANUCHEHR MOHSENI

Graduate of Field Sociology

TEHRAN - IRAN

1967



شرکت سهامی چاپ
انتشارات کتب ایران

تلفن ۲۱۲۸۳ و ۵۰۵۰۳

بها ۱۰۰ ریال